

! "#\$% &'(

) * +, - &&. ((% ! /

&* 0.) 1 * +2

34) 561 7+3 84 &1 (2 /9 : ;) & ! < : =* 1 4 ' 2>? ; . @< &A 1)

2>? ; . @< &A 1)

B%B C \$, (> =1D 5; . 2> E , F ,>(01G % : = 0. :4

> H< I 6(1JJ KK 2; L
> H<) ! 4 * +2 :4 GMN . 1)

@9? N . : 0+) I (P Q! ;(21 R-) @9? N . ;S & A F @< 3 F

R-) @9? N . & ? 0:4 F4 T 1 S) ;
R-) @9? N . : 0+) I (P Q! ;(21

B%%' ; () M ; >(4 F @9? N . ;?

(P U k @9? 2) V : ; 2*91 W (X9Y 2(4 F 2 2 4 ? &

R <:)) S) : ; : ; ?

&(S 2

Z (MPQ. : =!

Z9G+ Z 0!) . 0 >4 F : 7'/ [(M

JJ 2 ; \) :+ & : KK) =V > . 4 =((] ^4 =I IA 21 M =S I

) I >() ;

محور شرارت: سیاست جدید امپریالیسم آمریکا در ایران

بوش، رئیس جمهور آمریکا، در نطق سالانه خود که در بهمن ماه امسال در مقابل کنگره آمریکا انجام داد سه کشور عراق، ایران و کره شمالی را «محور شرارت» در جهان خواند و گفت پس از سرنگونی طالبان در افغانستان، نوبت گوشمالی دادن به این سه کشور است. چندی بعد وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد که این کشور در حال تدارک عملیات نظامی علیه عراق می باشد. علیرغم مخالفت های کشورهای امپریالیستی اروپا، مقامات آمریکائی تاکید کرده اند که بزودی رژیم صدام حسین را از طریق عملیات نظامی سرنگون خواهند کرد و ضرب الاجل زمانی برای اینکار تابستان آینده است. طرحهای آمریکا در مورد ایران هنوز به روشنی بحث نمی شود اما یک مساله مشخص است: سیاست آمریکا نسبت به ایران تغییر کرده است.

تا کنون آمریکا از طریق فشارهای اقتصادی و سیاسی سیاستهای خود را به جمهوری اسلامی دیکته می کرد اما اکنون جمهوری اسلامی را تهدید به حمله نظامی کرده است. این تهدید نظامی در شرایطی انجام می گیرد که سیاست خارجی آمریکا در سطح جهان نیز تغییرات بسیار مهمی کرده است. امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفته امپراطوری جهانی اش را با استفاده حداکثر از جنگ افروزی، با استقرار ارتش خود در نقاط مختلف، با دست یازیدن به تجاوز نظامی و ضربات نظامی، اداره کند و مسائل جهان را به نفع خود حل و فصل نماید. اینکه دخالت مستقیم آمریکا در ایران چه اشکالی به خود خواهد گرفت (حمله نظامی گسترده، ضربات نظامی و یا کودتا و غیره) هنوز روشن نشده و به عوامل زیادی بستگی دارد. در هر حالت این موضوعی ثانوی است. مساله عمده آنست که آمریکا قصد دخالت مستقیم در صحنه سیاسی ایران را دارد. مطمئنا حوادثی مانند شکست طرحهای آمریکا در عراق یا بلند شدن جنبش توده ای ضد جنگ در خود آمریکا می تواند طرحهای آنرا عقیم بگذارد. مهمتر از همه اینکه بروز تلاطمات بزرگ اجتماعی در ایران می تواند طرحهای آمریکا را نقش بر آب کند. اما فی الحال آمریکا نیت کرده است که برای دست یافتن به مقاصد خود در ایران، دست به دخالت مستقیم بزند. امری که تاثیرات تعیین کننده بر تحولات سیاسی ایران خواهد گذاشت.

چرا آمریکا این سیاست را در پیش گرفته است؟

رژیم جمهوری اسلامی عمدتا به دلیل آنکه دیگر نمی تواند از پس اوضاع داخلی ایران برآید، مورد غضب امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است.

در واقع ترکیب دو عامل باعث اتخاذ سیاست نوین در قبال ایران شده است. اولاً، امپریالیسم آمریکا نیازمند تثبیت اوضاع خاورمیانه و تحکیم سلطه خود در این منطقه است. منطقه خاورمیانه بدلیل موقعیت جغرافیائی اش که متصل کننده سه قاره اروپا، آسیا و خاورمیانه است و بدلیل آنکه بخش بزرگی از منابع گاز و نفت جهان در دل آن نهفته است، برای سلطه امپریالیسم آمریکا بر جهان و حفظ موقعیت سرکردگی اش بر قدرتهای امپریالیستی اروپا و ژاپن حائز اهمیت بسیار است. این منطقه در عین حال یکی از بحرانی ترین مناطق جهان است. توده های مردم مرتباً در حال طغیان علیه حکومتهای دست نشانده آمریکا هستند. امپریالیسم آمریکا مجبور است برای تحکیم سلطه خود در این منطقه و تحمیل ثبات مورد نیازش، از تمام اهرمهای منجمله قوای نظامی حداکثر استفاده را بکند. دوم، ایران یکی از کشورهای مهم این منطقه با منابع نفتی و گازی فراوان و نیروی کار ارزان چند ده میلیونی است که در چارچوب نقشه های کلی آمریکا برای تثبیت حاکمیتش بر این نقطه از جهان، جایگاه خاصی دارد.

بر خلاف تصور معمول، از نظر امپریالیسم آمریکا جمهوری اسلامی حکومتی که علیه آمریکا «یاغی گری» می کند، نیست. به مدت بیست و سه سال جمهوری اسلامی رژیم قابل اتکائی برای آمریکا بود. جمهوری اسلامی بطور موثر انقلاب مردم را سرکوب و کمونیستها را قتل عام کرد، حقوق کارگران و دهقانان و ملل ستمدیده را پایمال کرد و زنان را به بند کشید، جلوی نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی که رقیب آمریکا بود را گرفت، دهسال پیش در جنگ علیه عراق کنار آمریکا ایستاد و اخیراً هم هر کمکی از دستش بر آمد در جنگ افغانستان به او کرد. با وجود همه اینها، امروز آمریکا جمهوری اسلامی را متهم به اخلاخ در امنیت افغانستان و روند صلح خاورمیانه میکند؛ خواهان قطع کمکهای تسلیحاتی و مالی جمهوری اسلامی به حزب الله لبنان است؛ ایران را متهم به خرید وسایل ساختن بمبهای هسته ای از روسیه و چین می کند. اما هیچ یک از اینها عامل عمده در اتخاذ سیاست جدید آمریکا نبوده است. هدف آمریکا مهار زدن، منحرف کردن و عقیم گذاردن روند انقلابی رو به رشد در میان مردم ایران است.

واضح است که دل آمریکا برای «آزادی» هیچ خلقی نسوخته است. خود آمریکاست که آزادی کش ترین رژیمها را در کشورهای جهان سوم بر سر کار گمارده، حمایت کرده و آزادی ملل جهان را لگد مال میکند. مساله آنست که منطقه خاورمیانه و آسیا به مرکز ثقل اعمال قدرت جهانی امپریالیسم آمریکا تبدیل شده است. در چنین شرایطی ثبات در ایران برای منافع آمریکا اهمیت خاص پیدا کرده است. این در حالی است که رژیم جمهوری اسلامی کارائی خود را در مقابل توده های مردم از دست داده و خطر فروپاشی آن را تهدید میکند. پروژه دوم خرداد در مهار مردم و تحکیم پایه های لرزان جمهوری اسلامی شکست خورده است. جامعه در بحران سیاسی حادی است و جمهوری اسلامی بسرعت میتواند کنترل اوضاع را از کف بدهد.

تصمیم آمریکا به ایجاد تغییرات مهم در رژیم جمهوری اسلامی ایران یا جایگزینی کامل آن با یک رژیم دیگر نشانه آن نیست که در بیست و سه سال گذشته جمهوری اسلامی خادم خوبی برای آمریکا نبود. رژیم شاه از نوکران درجه یک آمریکا بود اما وقتی آمریکا دید شاه دیگر نمی تواند مردم را کنترل و مهار کنند رای به برکناری وی داد و همزمان از میان نیروهای سیاسی موجود آنهایی که قول همکاری نزدیک با آمریکا را دادند تقویت کرد و حداکثر امکانات را در اختیارشان قرار داد تا «آلترناتیو» شوند.

اینک با اعتلای خشم فزاینده مردم نسبت به رژیم جمهوری اسلامی، امپریالیسم آمریکا خود را طرفدار مردم نشان می

دهد. می خواهد با ادعای اینکه قیم مردم است دست به تجاوز نظامی یا کودتا و یا هر شکل دیگر از دخالت مستقیم بزند و سر رشته تحولات سیاسی ایران را در دست خود بگیرد و به هر سو که مایل بود فرمان را بچرخاند. بی دلیل نیست که بوش در سخنرانش رژیم جمهوری اسلامی را با طرح این نکته که «یک عده مقاماتی که منتخب مردم نیستند آزادی را از آنان سلب کرده اند» مورد انتقاد قرار داد. دستیاران بوش می گویند رئیس جمهور آمریکا جملاتش را طوری انتخاب کرده بود که به گوش مردم ایران خوشایند باشد. آمریکا شعاری دارد به این مضمون که «اگر نمیتوانی کسی را بزنی، ادغامش کن و بخدمت بگیر». آمریکا در عین ایجاد ترس و وحشت در میان مردم، با نشان دادن چهره «آزادیخواهی» می خواهد توده ها را فریب دهد، بخشی را هوراکش خود کند و مانند افغانستان یک رژیم نوکر و دست ساخته را بعنوان یک رژیم رهائی بخش به خورد مردم بدهد.

در حال حاضر، طرحهای آمریکا برای ایران در مرحله تدارک سیاسی است. بخشی از تدارک سیاسی آمریکا آلترناتیو سازی برای رژیم آینده در ایران است. طرحهایی که روی میز وزارت امور خارجه آمریکاست ترکیبهای مختلف از مرتجعین شاهی و جمهوری اسلامی را در بر میگیرد. بدون شک، طرحهای مختلف آمریکا برای نصب یک رژیم جدید در ایران همگی یک فاکتور را مد نظر دارند: اینکه رژیم آینده ایران هر ترکیبی داشته باشد باید علاوه بر دست نشانده آمریکا بودن از ظرفیت سرکوب مردم برخوردار باشد. بهمین جهت در همه طرحهایی که مورد بحث آمریکائی هاست حفظ بخش مهمی از ستون فقرات دستگاه امنیتی و نظامی رژیم جمهوری اسلامی و ادغام آن در رژیم آینده، یک عامل ثابت است. مضافاً، رژیم آینده باید ظرفیت فریب مردم را هم داشته باشد و بتواند به مردم القاء کند که وضع فرق کرده و «تغییری» صورت گرفته است. بهمین دلیل امپریالیسم آمریکا حتماً تلاش خواهد کرد رژیم آینده شامل «چهره های جدید» نیز باشد. در هر حالت، وظیفه نیروهای انقلابی و مترقی افشای همه اجزای سیاست جدید آمریکا، به قصد درهم شکستن کامل آن است. وظیفه حداقل هر جریان سیاسی و هر فردی که خود را مردمی می داند آنست که با تمام قوا بر یک اصل پافشاری کنند و آنرا در میان مردم اشاعه دهند: اینکه آینده ایران را خلقهای ایران مستقل از امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی ایران رقم خواهند زد.

تجدید آرایش قوای طبقاتی حول سیاستهای جدید

دخالت مستقیم آمریکا در ایران بهر شکل که باشد صحنه سیاسی ایران را دگرگون کرده، بر صف آرائی قوای طبقات (یعنی اینکه کی با کی متحد و هم صف می شود) تاثیرات مهمی خواهد گذاشت. از هم اکنون میتوان سمت گیریهای نیروهای سیاسی اپوزیسیون و دوری و نزدیکی های آنها به یکدیگر را دید.

هر چند طرحهای دقیق آمریکا در مورد ایران روشن نیست اما آمریکا مشغول تدارک سیاسی است تا اهدافش را عملی کند. تدارک سیاسی آمریکا چند جنبه دارد: ۱. متحد کردن کشورهای اروپائی، روسیه و شیخ نشین های خلیج ۲. ایجاد انشعاب در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی ۳. کشیدن بخشهایی از مخالفین جمهوری اسلامی و تبدیل آنان به هوراکش خود. در واقع آمریکا با اعلام علنی سیاست جدید خود عکس العملها را برانگیخته و مشغول ارزیابی از آنهاست. اعلام این سیاست همچنین بقصد تسریع قطب بندی در هیئت حاکمه و جریانات مخالف جمهوری اسلامی انجام شده است. اتخاذ سیاست نوین آمریکا سبب تشدید اختلافات میان جناحهای مختلف جمهوری اسلامی شده، بطوریکه انشعابات آنها حتی میتواند تا مرز درگیری های نظامی پیش رود. این سیاست، در میان برخی از مخالفین جمهوری اسلامی نیز جنب و جوشی براه انداخته است. مثلاً برخی جریانات کاملاً ناهمگون (البته به ظاهر ناهمگون) ممکنست برای ایجاد ائتلاف با یکدیگر تلاش کنند تا آماده گرفتن امتیازاتی از آمریکا در شرایط آتی یا نامزدی خود برای اجرای طرحهای آمریک شوند.

تشخیص اینکه صف کشیهای سیاسی بر حسب چه سیاستهایی صورت خواهد گرفت کار چندان سختی نیست. جمهوری اسلامی تلاش می کند از این واقعه سود جسته و بخشی از مخالفین رژیم را با خود متحد کند و از طریق آنان توده های مردم را که خواهان سرنگونی و نابودی آنهاست تحت لوای «دفاع ملی» بدنبال خود بکشد. هدف جمهوری اسلامی جلب همان کسانی است که در مقابل پروژه «دوم خرداد» تزلزل بخور دادند و شیپورچی خاتمی شدند. اکنون می خواهد همانها را با شعار «دفاع ملی» و «دفاع از استقلال» به زیر بیرق خود بکشد و برای ابقای جمهوری اسلامی از آنان بهره برداری کند. خاتمی عوامفریب در مقابل سخنرانی بوش، مردم را به اتحاد زیر شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» دعوت کرد. در حالیکه تجربه بیست و سه ساله نشان داده که جمهوری اسلامی در تضاد صد و هشتاد درجه با آزادی و استقلال قرار دارد.

جمهوری اسلامی بیست و سه سال عوامفریبانه علیه آمریکا شعار داد اما یکی از مطمئن ترین نقاط اتکای امپریالیسم آمریکا و حافظ منافع آمریکا و قدرتهای اروپائی در ایران بود. جمهوری اسلامی بزرگترین خائن به منافع ملی بوده و هست. جمهوری اسلامی سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را مو به مو در ایران پیاده کرد و اکثریت مردم را به اعماق فقر، بیکاری، مرگ تدریجی، فحشا و فروش کودکان پرتاب کرد؛ بر نیروی کار و منابع طبیعی کشور از نفت و گاز تا سنگ مرمر و معادن مس و نقره چوب حراج زد. جمهوری اسلامی هم «آزادی» را سرکوب کرد و هم «استقلال» را.

از سوی دیگر، آمریکا با شعار «آزاد کردن مردم ایران از دست اشرار مستبد» به میدان می آید تا بخشی از مردم را به دنبال خود بکشد و گوشت دم توپ خود کند و طرحهای تبهکارانه اش را تحت نام «خواست مردم ایران» پیش برد. لنین چقدر روشن و خوب گفت که حتی مرتجعین برای پیشبرد طرحهای خود به توده ها نیاز دارند. به این دلیل، همیشه سعی میکنند سیاستهای جنایتکارانه خود را در پوشش دلسوزی برای مردم پنهان کنند. بیست و سه سال منافع آمریکا اقتضا میکرد که ضمن ابراز عناد ظاهری، بطور عملی از جمهوری اسلامی حمایت کند. اکنون منافع امپریالیسم آمریکا را سیاستی دیگر لازم آمده است. این چرخش سیاست آمریکا نه در ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی تغییری بوجود می

آورد و نه در ماهیت جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا. کراهت و زشتی جمهوری اسلامی، آمریکا را زیبا نمی کند. آمریکا این را می داند. بنابراین قدرت نابود کننده نظامی اش را به رخ مردم می کشد تا با مرعوب کردن، آنان را وادار به قبول طرحهایش کند. همانطور که برخی از روشنفکران و نیروهای ضد رژیم دچار توهمات دوم خردادی شدند و به مشاطه گر جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» جمهوری اسلامی تبدیل شدند این بار نیز برخی از همانها میتوانند دچار توهمات خطرناکی در مورد آمریکا و مقاصد آن شوند. برای ممانعت از اشاعه این توهمات خطرناک باید مبارزه سیاسی قاطع و گسترده ای براه افتد. آن جریانات سیاسی و کسانی که بخاطر تزلیاتشان گاه بدنبال این دشمن و گاه به دنبال آن دشمن مردم می افتند و آخرش نیز پشیمان میشوند، باید بدانند که امپریالیسم آمریکا هیچوجه قصد آوردن «دموکراسی و آزادی» به ایران را ندارد. امپریالیسم آمریکا از دشمنان غدار طبقه کارگر و خلقهای ایران است. باید او را خوب شناخت. آمریکا هرگز کارد سلاخی خود را بر زمین نخواهد گذاشت. اگر وعده هائی می دهد برای آنست که عده ای را خر کند و از آنها برای فریب دادن توده های مردم استفاده نماید.

اصول پایه ای خلق در اوضاع کنونی

آمریکا میخواهد از رشد و گسترش شرایط انقلابی در ایران ممانعت کند. در سال ۱۳۵۷ آمریکا و قدرتهای امپریالیستی اروپا راه را برای قدرت گیری خمینی و دارودسته اش باز کردند و رژیم جمهوری اسلامی را تحت عنوان محصول انقلاب ضد شاهی به مردم حقه کردند. اکنون آمریکا میخواهد همان سناریو را تکرار کند با این تفاوت که این بار میخواهد رژیم برگزیده ای را که علنا خود را خادم آمریکا بنامد، بر سر کار بیاورد. روی این حساب میکند که بیست و سه سال «مرگ بر آمریکا»ی پوشالی جمهوری اسلامی مردم را به منجلاط «زنده باد آمریکا» بیندازد. مقابله با این طرح نه تنها برای کمونیستها و نیروهای انقلابی بلکه برای همه نیروهای مترقی یک مضاف است. تصور تبدیل ایران به یک ویرانه، کشت قدرتمندی است که ممکنست بسیاری از نیروهای سیاسی مترقی ولی متزلزل را به سوی قبول طرحهای آمریکا براند. برخی نیروها که خود را به نادرست «کمونیست» و «سوسیالیست» می خوانند اما در واقع نیروهای سیاسی متزلزلی هستند که بینش و منافع طبقات میانه را نمایندگی می کنند، ممکنست وارد بازی خطرناک «آمریکا بهتر از جمهوری اسلامی است» شوند. اما واقعیت آنست که آمریکا برای پیشبرد نقشه هایش از اینها سوء استفاده کرده و بعد به آنها اردنگی خواهد زد. این را تجربه تاریخی نشان داده است.

تلاشهای جمهوری اسلامی برای کشیدن بخشی از خلق به زیر بیرق مندرس و رسوای یک وحدت ملی است. جمهوری اسلامی دیگر با هیچ تبدیری نمی تواند مانع از گسترش مبارزه ضد رژیم به چهار گوشه ایران، و درگیر شدن قشرها و طبقات مختلف خلق درچنین مبارزه ای شود. تنها با تشدید مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است که میتوان با تجاوز بیگانه و با امپریالیسم مقابله کرد. مسیر تحولات حقیقی از شاهراه مبارزه تزلی ناپذیر و بدون ابهام علیه هر دو دشمن غدار اکثریت مردم ایران یعنی امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی می گذرد. مبارزه برای آزادی و استقلال از یکدیگر جدائی ناپذیرند. از این جهت بر همه نیروهای انقلابی و مترقی واجب است که تحلیل روشنی از این واقعه ارائه دهند، موضع سیاسی خود را روشن کنند و بدون ذره ای تردید و ابهام صف دوست و دشمن را ترسیم کنند.

در ده سال گذشته تضادهای درونی جامعه ایران و بحران سیاسی و اقتصادی آن، بر بستر یک اوضاع بین المللی نسبتا بدون تغییر در حال تکوین بود. اکنون نه تنها جهان شاهد تحولات پر شتاب است بلکه خاورمیانه و آسیا به مرکز ثقل این تحولات تبدیل شده است. گردش پر شتاب این گرداب، ایران را نیز به کام خود می کشد. متمرکز شدن تغییر و تحولات بین المللی در این منطقه نه فقط بدلیل آنست که این منطقه نقش کلیدی در سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیستها بر جهان دارد، بلکه همچنین بدلیل آنست که توده های مردم در این منطقه مانند انبار باروت هستند.

اوضاع بسیار متناقضی در حال شکل گیری است. از یکسو، تداخل شرایط بین المللی با تضادهای درونی، وضعیت رژیم را تضعیف و اوضاع را برای رشد و شکوفائی نیروهای انقلابی مساعد می کند. از سوی دیگر، دشمنان دست به تدابیر گوناگون منجمله نیرنگهای سیاسی می زنند تا مانع از آن شوند که توده های مردم و نیروهای انقلابی از شکافها و ترکهائی که بالاجبار در دستگاه حاکمیت آنان ایجاد می شود به حداکثر برای پیشبرد انقلاب استفاده کنند. دورانی است که هوشیاری سیاسی و جرات صعود به قله ها برای گشودن جبهه های پیروزمند نبرد مسلحانه را طلب می کند.

بیداری سیاسی و انرژی انقلابی نوینی در خلقهای ایران بوجود آمده است که نوید دوران پر شوری از مبارزه برای به آتش کشیدن نظام ستم و استثمار و ساختن آینده ای کاملا متفاوت را میدهد. هر گونه تزلی در پیشبرد سیاست «آزادی و استقلال» موجب به هرز رفتن این انرژی انقلابی نوین خواهد شد. امروز، در صحنه سیاسی ایران، آن محک و خط تمایزی که نیروهای مردمی را از نیروهای ضد مردمی جدا می کند عبارتست از: سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی و ضدیت و مقابله با هرگونه دخالتگری آمریکا و بطور کلی امپریالیستها در ایران.

کاری که آمریکا برای اداره جهان می کند

برای بهتر فهمیدن سیاست جدید آمریکا در قبال ایران باید جوهر سیاست «جنگ علیه تروریسم» آمریکا را فهمید. چهار ماه پیش بوش در یک سخنرانی گفت: «افغانستان تنها آغاز جنگ علیه تروریسم است. در سراسر جهان و در طول سالهای آینده ما با این اشراک جنگ خواهیم کرد.» در آستانه سال جدید مسیحی بوش در سخنرانی خود گفت: «سال آینده نیز سال جنگ خواهد بود.» وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد آمریکا برای حمله به هر نقطه جهان نیازی به اجازه سازمان ملل یا هر کس دیگر ندارد.

آمریکا فرماندهی جنوب و نیروهای اصلی آن را به کشورهای خلیج فارس (کویت، قطر، بحرین) و پایگاه نظامی انگلیس در دیه گو گارسیا (در اقیانوس هند) و پادگانهای نظامی در جمهوری های آسیای منقل کرده است. آمریکا در حال استقرار نیروهای کلاه سبز (که به نیروهای ویژه معروف هستند) در کشورهای مختلف جهان است. در ژانویه ۲۰۰۲ رامسفلد وزیر دفاع (در واقع وزیر جنگ) آمریکا جلسه ای از فرماندهان واحدهای منطقه ای ارتش آمریکا را فراخواند و به آنها گفت، «آماده عملیات در سراسر جهان شوید.» (به نقل از روزنامه واشنگتن پست ۴ ژانویه ۲۰۰۲)

قدرتهای امپریالیستی اروپا با این سیاست نوین آمریکا مخالفت کرده و می گویند سیاستی است پر مخاطره که کل نظام سرمایه داری جهانی را به خطر می اندازد. مطمئنا این سیاست پر از مخاطرات بزرگ و ناشناخته هاست و امپریالیسم آمریکا به این مخاطرات آگاه است. مساله آنست که برای حفظ امپراطوری سود و غارت جهانی اش مجبور است به چنین سیاستی دست بیندازد. مساله آنست که روشهای گذشته امپریالیسم آمریکا برای تسلط بر جهان بلااثر شده است. آمریکا تصمیم گرفته است با ایجاد فضای جنگ دائم در جهان و با حضور مستقیم ارتش آمریکا سلطه اش را در هر منطقه تحمیل کند. یکی از تحلیلگران لیبرال در آمریکا، نگرش مقامات آمریکائی به مخاطرات را اینطور تشریح میکند: «...مطمئنا آمریکا میتواند به هر دو (ایران و عراق) حمله کند و نیروهای نظامی شان را مغلوب کند، حکومتهایشان را سرنگون کرده و جانشین تعیین کند و غیره. اما سوال اینجاست که به چه آسانی میتواند اینکار را بکند یا اینکه چه کسانی جنگ واقعی را خواهند کرد: کردها، گروههای اپوزیسیون مقیم لندن یا پاریس، یا خود ارتش آمریکا؟ و بالاخره سوال اینجاست که پس از اینکه جنگ تمام شد، چه اوضاعی روی دستتان خواهد بود؟ ... آیا دخالت نظامی آمریکا وضع را برای آمریکا و برای دنیا بهتر از قبل میکند؟ بسیاری در واشنگتن جواب می دهند: مهم نیست. مهم دست به عمل زدن است و آمریکا نتایج دلخواهش را میتواند به زور تحمیل کند. بنظر می آید بوش تصمیم خود را گرفته است.» (ویلیام فاف، به نقل از روزنامه هرالد تریبون ۲۱ فوریه ۲۰۰۲)

امپریالیسم آمریکا جنگی را علیه جهان آغاز کرده است. به ظاهر این جنگ در عکس العمل به انفجار دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویورک آغاز شد. اما واقعیت آنست که طرح این جنگ از مدتها قبل از انتخاب بوش به ریاست جمهوری روی میز هیئت حاکمه آمریکا بود. انتخاب بوش از سوی هیئت حاکمه آمریکا در واقع رای به این سیاست بود. قبل از وقوع حادثه انفجار برجهای مرکز تجارت جهانی در نیویورک سناریوی امپریالیستهای آمریکائی برای آغاز چنین جنگی بحران سازی در عراق و استفاده از آن بود. اگر تا قبل از این، آمریکا در هر منطقه عمدتا به دولتهای مرتجع آنجا اتکا می کرد که به بهترین وجه منافعش را تامین کنند، اکنون این را کافی نمی دانند. پس، نیروهای نظامی مستقیم خود را وارد عمل کرده است. برای پیشبرد این جنگ، امپریالیسم آمریکا تغییراتی در آرایش قوای نظامی اش داده است. ارتش آمریکا، بر حسب صحنه های عملیات در نقاط مختلف جهان، تقسیم بندی شده است. مثلا صحنه عملیاتی «فرماندهی مرکزی» ارتش آمریکا خاورمیانه و آسیا است. صحنه عملیاتی «فرماندهی جنوب»، آمریکای لاتین است. تا قبل از این فرماندهی های ارتشهای منطقه ای آمریکا در خود آمریکا بود. از این پس، هر یک از این ارتشها مستقیما در مناطق مختلف حضور علنی و آشکار خواهند داشت. آمریکا برای اداره مناطق مختلف دیگر نمی تواند فقط به محمدرضا شاه ها و روح الله ها و ملک فلان و شیخ بهمانها اتکا کند. البته اینها را خواهد داشت. اما بر حسب سیاست جدید هر کدام از فرماندهان منطقه ای ارتش آمریکا فرماندار نظامی آن بخش جهان خواهد شد. مثلا فرماندار نظامی خاورمیانه ژنرال تامی فرانک است. بزودی اهالی کشورهای خاورمیانه و آسیا نام این آدمکش را بیشتر از نام آدمکشان محلی (خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی و ملک عزیز و مبارک) خواهند شنید. طبق این برنامه جدید، هر رژیمی که نتواند خود را با اهداف و نقشه های آمریکا منطبق کند سرنگون خواهد شد. برای همین است که هیئت حاکمه جمهوری اسلامی بسرعت در حال یادگرفتن روشهای جدید نوکری آمریکاست. و کادرهای جناحهای مختلف دارند با هم مسابقه میدهند که انگلیسی یاد بگیرند و بهتر از دیگران نبوغ و خواست خود به انطباق با سیاستهای جدید آمریکا را نشان دهند. مائوتسه دون زمانی حرف خوبی در مورد نوکران آمریکا زد. او گفت: «نوکر امپریالیستها بودن عاقبت به خیری ندارد.» تمام رژیمهای نوکر امپریالیسم (که جمهوری اسلامی هم جزو آنهاست) باید یاد بگیرند که عمر مفاهیم مربوط به «استقلال ظاهری» به سر آمده است. آمریکا در افغانستان الگو سازی کرد که بقیه مرتجعین خاورمیانه دو زاری شان بیفتد. باید مثل حامد کرزای باشند که آشکارا اعلام میکند یکی از سربازان وفادار سازمان سیا و ارتش آمریکاست.

تا آنجا که به کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن برمیگردد امپریالیسم آمریکا برای اداره جهان تقسیم کاری را به آنها پیشنهاد کرده است: آمریکا تولیدات نظامی میکند و جهان را از طریق نظامی کنترل میکند و آنها هم باید کارهای اداری و پلیسی هر منطقه را پیش ببرند. برای امپریالیستهای اروپا و ژاپن روشن است که هر قدرتی به اندازه توان نظامی اش میتواند از خوان استثمار مردم جهان و چپاول منابع طبیعی آنان بهره مند شود. فعلا اروپا و ژاپن مجبورند به چنین توازن قدرتی در جهان، تن دهند. آنها در کمین نشسته اند تا با سکندری خوردن آمریکا مدعی سهم بیشتری از دنیای امپریالیستی شوند.

آمریکا میخواهد دنیای تحت سلطه اش را مانند امپراطوری رم اداره کند. روش هایش برای مرعوب کردن مردم جهان نیز همانطور است. در افغانستان مردم عادی را بمباران و موشک باران کرد و آنرا انکار نکرد. زندانیان را عمدا قتل عام کرد و آنرا ضروری اعلام کرد. به این ترتیب به همه فهماند که جنگ مخصوصی شروع شده است. رمی ها بر جاده هائی که از سراسر جهان به رم ختم میشد صلیب هائی نصب کرده بودند که همیشه اجساد بردگان بر آن بود تا همه بفهمند که این امپراطوری چگونه اداره میشود. چنین است جهانی که آمریکا می خواهد از طریق «جنگ علیه تروریسم» خلق کند. بهتر است اگر کسی درمورد آدمکشان آمریکائی توهمی دارد آنرا بدور افکند. جنگ آمریکا و استقرار قدرت نظامی آن در مناطق مختلف جهان تحت پوشش رسیدن به حساب «بدنامها» جلو میرود. مثلا طالبان، صدام، جمهوری اسلامی؛ و یا حتی گروهی به نام ابوسیف در فیلیپین که شصت نفر دزد جنگلی و دریائی هستند. اما آماج واقعی این جنگ مردم فقیر جهان هستند.

چرا آمریکا به این استراتژی روی آورده است؟

«جنگ علیه تروریسم» برای آن آغاز شده که از فروپاشی امپراطوری جهانی آمریکا ممانعت کند.

تضادهای نظام سرمایه داری جهانی با خلقها و ملل ستمدیده جهان به نقطه انفجار رسیده است. استثمار و حرص و آز پایان ناپذیر سرمایه داری هر ثانیه بر شکاف میان فقیر و غنی می افزاید. با این وصف سرمایه در بحران و رکود است. نیازمند آنست که با ایجاد ثبات در مناطقی مانند خاورمیانه - آسیا، راه کسب سودهای کلان تر را هموار کند. آمریکا برای ایجاد ثبات در این منطقه و دیگر نقاط بحرانی جهان می خواهد با بمب و موشک مردم را ساکت و مطیع کند. دولت‌های مرتجع حاکم بر کشورهای تحت سلطه آمریکا دیگر قادر نیستند ثبات کشورهای خود را تضمین کنند تا سرمایه با طیب خاطر و حریصانه تر به چپاول و مکیدن آخرین رمق مردم این کشورها بپردازد. سرمایه جهانی در یکی از بزرگترین و جدی ترین بحرانهای زندگی خود درگیر شده و باید بدون آنکه مانعی بر سر راهش باشد چنگالهایش را عمیقتر از هر زمان بر جسم و جان مردم جهان فرو کند.

«جنگ علیه تروریسم» تبارز آن است که تضاد اساسی نظام سرمایه داری جهانی (یعنی تضاد میان تولید ثروت جهان توسط میلیاردها نفر و تملک خصوصی و کنترل آن توسط چند هزار نفر) به نقطه جوش رسیده است. حدت این تضاد تمام رشته های بهم بافته شده جهان را از هم میگسلد و روزانه مردم جهان را به مرگ ناگهانی و یا تدریجی محکوم میکند. سطح بیکاری در جهان و فاصله میان فقیر و غنی شرایط بیسابقه ای را برای تلاطمات اجتماعی و جنگهای طبقاتی در سطح جهانی بوجود آورده است. روند «گلوبالیزاسیون» که امپریالیستها دهسال پیش از این در جهان برآه انداختند بطور تصاعدی بر ابعاد فاجعه فقر و بیکاری افزود.

در حالی که ثروتهای تولید شده در جهان به نسبت جمعیت گنج کنند است صدها میلیون خانوار با روزانه کمتر از یک دلار یعنی مقدار پول خردههایی که روزانه در خانه های آمریکائی و اروپائی زیر میل و صدلی گم میشود زندگی میکنند. بیش از یک سوم نیروی کار جهان بیکار است. این رقم از زمان «رکود بزرگ» سال ۱۹۲۲-۱۹۲۹ تاکنون مانند نداشت. در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین یک میلیارد نفر بیکارند یا مشاغلی در حد بخور و نمیر دارند. فقر غول آسا موجب شده است که کار کودکان و کار مقید (برده وار) بطور سرسام آوری رشد کند. در همه جای دنیا منجمله آمریکا و کشورهای اروپائی از هزینه های اجتماعی دولتها زده شده است. روزانه میلیونها تن از مردم جهان به مفاک فقر و گرسنگی فرو می افتند. سرمایه داری جهانی از یکسو تکنولوژیهای شگفت آور تولید می کند از سوی دیگر اقتصادهای بومی کشورهای تحت سلطه و نیروهای مولده جهان را نابود می کند. مهمترین نیروی مولده جهان انسانها هستند که سرمایه داری میلیاردها تن از آنان را به مرگ تدریجی و روزمره محکوم کرده است.

نتیجه این وضع در مقیاس جهانی تلاطمات اجتماعی درازمدت و جنگهای بزرگ و کوچک است. اگر این تلاطمات به انقلابات منجر نشود و اگر جنگهای عادلانه انقلابی بر پا نشود، آنچه بر جوامع گرسنه غلبه خواهد کرد بمبارانهای آمریکا و یا بجان هم افتادن مردم است. سرمایه داری جهانی بیش از همیشه به نقطه محتوم خود نزدیک است. اما این به معنای آن نیست که خود بخود مانند یک میوه رسیده از درخت خواهد افتاد. اگر انقلابات در نقاط مختلف جهان آنرا سرتگون نکند باز هم برای مدتی دیگر خون مردم را خواهد مکید.

سرمایه داری جهانی قادر نیست از موقعیت بحران سیاسی و اقتصادی جهان بکاهد. رشد اقتصادی جهان در فاصله میان سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۳ پنج درصد بود. اکنون کمتر از یک درصد است.

این شرایط امپریالیسم آمریکا را وادار به اتخاذ سیاست «جنگ علیه تروریسم» (در واقع جنگ علیه جهان) کرده است. آمریکا آن مناطقی را نقطه تمرکز این جنگ قرار داده که امروز برای انباشت سرمایه امپریالیستی و سلطه امپریالیستی حیاتی هستند. نقاطی که چنین اهمیتی ندارند - مثلا بخش اعظم آفریقا. باید مانند جزامیان قرنطینه شوند تا در گرسنگی و بیماری و جنگهای داخلی از بین بروند. امروز، منطقه خاورمیانه و آسیای جنوبی و شرقی مرکز این جنگ است. منطقه خاورمیانه بخاطر نفت و گاز و بخاطر موقعیت جغرافیائی اش، اهمیت کلیدی برای سلطه بر کل جهان دارد. اکثر منابع نفت و گاز که برای اقتصاد سرمایه داری جهان کلیدی است در این جا قرار دارد: در خلیج فارس و در جمهوری های آسیائی شوروی سابق. هر چند آمریکا خود به نفت و گاز این مناطق نیازی ندارد اما برای اینکه اقتصاد جهان و کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن را زیر سیطره خود داشته باشد مجبور است نفت و گاز این مناطق را کنترل کند. هر قدرت امپریالیستی که این منطقه را در دست خود بگیرد میتواند جهان را کنترل کند. از طرف دیگر، انجام انقلاب و برقراری کشورهای سوسیالیستی در این نقطه از جهان، دست امپریالیسم را از منابع انسانی و زیرزمینی این منطقه قطع کرده، چنگالهای خونینش را بر جهان سست خواهد کرد.

داخل آمریکا

یکی از نقاط تمرکز سیاست «جنگ علیه تروریسم» در داخل آمریکاست. هیئت حاکمه آمریکا تحت عنوان اینکه

«آمریکا در جنگ است» در حال برقراری یک دولت نظامی فاشیستی در آن کشور است. دولت علنا آزادیهای پایه ای شهروندان آمریکائی مندرج در قانون اساسی این کشور را معلق کرده است. پس از واقعه انفجار برجهای مرکز تجارت جهانی، دولت آمریکا ابتدا تحت عنوان ریشه کن کردن تشکیلات القاعده بن لادن در آمریکا، هزاران عرب را بدون دلیل و با زیر پا گذاردن قوانین خود آمریکا دستگیر و زندانی کرد. سپس بسرعت قوانینی را برای «قانونی» کردن اینگونه دستگیری ها تصویب کرد. دستگیری هزار هزار خارجی صحنه اول این فاشیستی کردن است. بعدا به نیروهای انقلابی آمریکا (کمونیستها، جنبش ضد گلوبالیزاسیون، سیاهان، و غیره) خواهند رسید. ایجاد جو تفتیش عقاید در دانشگاهها، دستگیری مجدد انقلابیون سی سال پیش، همه و همه بخشی از سیاست سرکوب در داخل آمریکاست.

فاشیسم در عرصه آزادیهای فردی و سیاسی با فاشیسم مذهبی ادغام میشود. با سرکار آمدن کابینه بوش، جناح فاشیست مسیحی هیئت حاکمه آمریکا در راس امور قرار گرفته است. سرمایه داری آمریکا آنها را برای این بر سرکار آورده که در شرایط حاد شدن تضادهای طبقاتی و گسیختن بندهای ایدئولوژیک جامعه، آنها با چماق قوانین فاشیستی و مذهب مردم را سرکوب و تابع کنند. اینان به اصول سکولار مندرج در قانون اساسی آمریکا و جدائی دین از دولت هیچ اعتقادی ندارند و معتقدند که جامعه آمریکا را مسیحیت و سنت «مسیحی یهودی» میتواند از بحران نجات دهد. در داخل آمریکا شرایطی پیش آمده که نیروهای مترقی در همه جا این گفته معروف کشیش مارتین لوتر را یادآوری میکنند: «اول آمدند کمونیستها را ببرند. من اعتراض نکردم چون کمونیست نبودم. سپس برای بردن یهودیها آمدند. و چون یهودی نبودم اعتراض نکردم. بعد برای بردن فعالین اتحادیه کارگری آمدند. چون اتحادیه ای نبودم اعتراض نکردم. پس از آن برای بردن کاتولیکها آمدند. کاتولیک نبودم و اعتراضی نکردم. دست آخر وقتی برای بردن من آمدند، دیگر کسی نمانده بود که اعتراض کند.»

هر چند امپریالیسم آمریکا تحت عنوان اینکه «کشور در جنگ است» چنین شرایطی را در داخل کشور خود برقرار می کند اما معضلاتی که با آن دست به گریبان است فراتر از این حرفهاست. امپریالیسم آمریکا نه در دوران جنگ ویتنام چنین فضائی را در آمریکا بوجود آورد و نه در دوران «جنگ سرد». سوال اینجاست که چرا امروز چنین روشی را اتخاذ کرده است؟

کشورهای امپریالیستی بر جهان حکمرانی می کنند اما حاکمیت آنها در کشور خودشان، دیرک قدرت جهانی شان است. به این جهت برقراری ثبات اجتماعی و سیاسی در درون کشور برایشان اهمیت مرگ و زندگی دارد. از سوی دیگر، آنان با استفاده از قدرت اقتصادی و سیاسی جهانی شان نظم و ثبات سیاسی و اجتماعی دلخواه خود را در خانه برقرار می کنند. امپریالیستها جهان را به یغما میبرند و با بخشی از این غارت جهانی اقشار و طبقات مختلف درون کشورشان را راضی نگاه می دارند. در گذشته امپریالیسم آمریکا بخاطر موقعیت بالای خود در اقتصاد جهانی می توانست از طریق ایجاد ساختارهای شغلی با ثبات، رشوه دادن به اهالی، سیاستهای رفاهی و ایجاد یک سقف انتظارات نسبتا بالا و برآورده کردن آن، ثبات مورد نیاز خود را بدست آورد. تا ۲۵ سال قبل از این، شغل مادام العمر برای هر آمریکائی تضمین بود. «رویای آمریکائی» عبارت بود از داشتن خانه شخصی و حقوق بازنشستگی مکفی از ۵۵ سالگی به بعد. اما همه اینها که در واقع یک «قرار داد اجتماعی» میان هیئت حاکمه آمریکا و مردم آمریکا و حاصل قدرت جهانی آمریکا بود، بهم ریخته است. از بیست سال پیش به این سو، میلیونها تن از کارگران و کارمندان از مشاغل دائم اخراج شده اند. دولت بطرز بیرحمانه از سهم برنامه های رفاهی در بودجه کاسته است. امروز «رویای آمریکائی» صاحب خانه شدن، تبدیل به کابوس بی خانمانی میلیونها تن شده است. علاوه بر همه اینها سرمایه داری آمریکا برای بدست آوردن شرایط سودآوری بالاتر در کشور، شرایط «جهان سوم» را برای بخش بزرگی از نیروی کار آمریکا بوجود آورده است. این شرایط، زمینه را برای رشد جنبش های گسترده اجتماعی و سیاسی فراهم کرده است. در واقع «جنبش جهانی ضد گلوبالیزاسیون امپریالیستی» در شهر سیاتل آمریکا متولد شد. در ماه دسامبر سال ۱۹۹۹، پنجاه هزار تظاهر کننده که از سراسر آمریکا گرد آمده بودند اجلاس سالانه سازمان تجارت جهانی را محاصره کرده، در کار آن بطور جدی اخلال کردند. اینها دلایل واقعی است که بوش، جامعه آمریکا را به یکی دیگر از نقاط تمرکز «جنگ علیه تروریسم» تبدیل کرده است. آماج «جنگ علیه تروریسم» در درون آمریکا و بیرون آن توده های تحتانی و نیروهای انقلابی هستند.

انقلاب تنها راه چاره خلقهای جهان

مجموعه عملکرد امپریالیسم آمریکا در صحنه جهانی و درون این کشور نشانه یک چیز است: سلطه امپریالیسم آمریکا در همه جا با مخاطره روبروست و شیخ انقلاب را در همه جا مشاهده می کند.

جهان دستخوش بی نظمی بزرگی است. آیا امپریالیستها می توانند اوضاع متلاطم جهان را به نفع خود تثبیت کنند و مردم را وادار به پرداخت بهای هولناکی کنند؟ این امر بستگی به نحوه حرکت پرولتاریا و خلقهای جهان و احزاب کمونیست انقلابی دارد. در قرن گذشته (قرن بیستم) در بزرگراه چنین مقاطع بحرانی جهانی، انقلابات سوسیالیستی شوروی (در سال ۱۹۱۷) و چین (۱۹۴۹) به پیروزی رسیدند و بخشهای بزرگی از جهان به مدت سی سال از شر نظام سرمایه داری آسوده شدند.

قدر قدرتی نظامی آمریکا عمدتا نشانه آنست که خلقهای جهان، بخصوص در خاورمیانه و آسیا، به انبار باروتی تبدیل شده اند. امواج انقلابی نوین در سراسر جهان در حال شکل گیری است. ایران نیز از این وضع مستثنی نیست. فرصتهای بزرگی در راه است که بتوانیم با استفاده از آنها شکستهای تحقیر آمیزی را به امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی وارد کنیم. امروز امپریالیستها و مرتجعین لاف می زنند که شکست ناپذیرند. می گویند در قرن بیست و یکم، دیگر هیچ نیروئی نمی تواند در برابر تسلیحات و امکانات پیشرفته نظامی تاب بیاورد. اما تجارب انقلابی قرن بیستم نشان داد زمانی که طبقه کارگر و توده های خلق سلاح برداشتند، راه نبرد علیه دشمن تا به دندان مسلح را یافتند، برای غلبه بر فقر، فلاکت و تبعیض جنگیدند، و دستیابی به یک جامعه عاری از استثمار و ستمگری را هدف خود قرار دادند، پیروز

شدند. این آن افقی است که باید برایش مبارزه کنیم. برای راهگشائی بسوی این افق است که باید امروز خط های سازش طلبانه با امپریالیسم و ارتجاع جمهوری اسلامی را بشدت افشا و طرد کنیم.

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل (بخش دوم)

سؤال: تأثیرات درگیری ۲۲ آبان در بین مردم منطقه و بقیه نقاط ایران چه بود؟

جواب: در شمال کشور بویژه شهر آمل خبر پیروزی ما مثل بمب ترکید. این پیروزی شور و شوق عجیبی در مردم ایجاد کرد. چند روز بعد از جلسه جمعبندی رفیق ریاحی به تهران رفت و اولین اطلاعیه نظامی سربداران را همراه با اسناد و مدارکی که از دشمن بدست آمده بود، منتشر کرد. این اعلامیه در سطح گسترده توسط رفقای تشکیلات شهر در آمل پخش شد. مردم اعلامیه را دست به دست می کردند. به شوخی در مورد خرید و فروش اعلامیه صحبت می کردند و به یکدیگر می گفتند اعلامیه سیصد تومانی. خبر کشته شدن پاسداری که مامور اعدام دو برادر مجاهد رضا و علی فدائی که محبوب مردم شهر بودند، مردم را ذوق زده کرد. رفقای تشکیلات شهر در هر زمینه ای که به مردم رجوع می کردند و کمک می خواستند، جواب مثبت می گرفتند. حجم کمکهای مالی و جنسی که قشرهای مختلف به سربداران می دادند، به طرز قابل توجهی بالا رفته بود.

این درگیری بر اهالی روستاهای اطراف جنگل و جنگل نشینان هم تأثیر قابل ملاحظه ای گذاشت. ما بصورت یک قدرت سیاسی و نظامی مهم در منطقه طرح شدیم. گالشها که تا آنزمان فکر می کردند ما از دست رژیم به جنگل فرار کردیم حالا به صورت دیگری به ما برخورد می کردند. چوب برها دیگر از ما اجازه می گرفتند. مسئله ابعاد دیگری به خود گرفته بود. در آن دوره اکثریت جنگل نشینان کمکهای زیادی به ما کردند. گالشها در سخت ترین شرایط در تامین بخشی از تدارکات غذایی به ما یاری رساندند. ما بابت هر چیزی که از آنها می گرفتیم، پول می دادیم. و این از نظر آنان عجیب بنظر می رسید. چرا که در طول عمرشان یا ژاندارمها را دیده بودند که مثل انگل به سفره حقیرشان می چسبیدند یا برخی یاغی ها را که با توسل به زور از آنها چیزی می گرفتند.

اما تأثیرات درگیری، محدود به منطقه شمال نبود. در کردستان، تهران و فارس هزاران نسخه از این اطلاعیه نظامی پخش شد. همه جا صحبت از شکل گیری جبهه جدید علیه جمهوری اسلامی بود. مردم بشکل غلو آمیزی می گفتند هزاران نفر در جنگلهای شمال جمع شده اند و کار رژیم بزودی تمام است. خانواده های شهدا بویژه شهدای مجاهد به ما می گفتند این راه واقعی جلوی رژیم ایستادن است نه عملیات پراکنده مجاهدین. تیپهای مختلف خواهان کمک به این حرکت بودند. از پزشکان و استادان دانشگاه گرفته تا تجار مرفقی، از کارگران تا دانشجویان. تا مدتها در کارخانه های تهران، کارگران شمالی به قول معروف توی بورس بودند و بعد از هر رفت و آمد به شمال، بقیه کارگران دورشان جمع می شدند تا اخبار جدید را بشنوند.

این همه بیان این واقعیت غیر قابل انکار تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بود که هر جا نیروی انقلابی علیه دولت دست به اسلحه ببرد و نبرد مسلحانه ای را شروع کند، ذهن توده های مردم را در سطح وسیع فتح می کند. در واقع با درگیری ۲۲ آبان ما در سطح سراسری بصورت یک آلترناتیو سیاسی - نظامی در مقابل رژیم مطرح شدیم.

سؤال: دشمن پس از این شکست چکار کرد و چه طرح و نقشه ای را جلو گذاشت؟

جواب: دشمن شکست سختی را متحمل شده بود. تا اواخر آذر ماه حتی جرئت آنرا نداشت جاسوسانش را به جنگل بفرستد. رژیم حتی کاری برای بردن جنازه نیروهای خود نکرد. ما از طریق اهالی روستاهای اطراف پیغام دادیم که می توانند از طریق مردم جنازه ها را تحویل بگیرند ولی نه اهالی حاضر به همکاری با رژیم بودند و نه خود رژیم اقدامی کرد. تنها پدر یک درجه دار ارتشی برای بردن جنازه فرزندش به جنگل آمد، با کلی بدگویی از رژیم و اینکه فرزندش را مجبور کردند که با ما بچنگد. او به ما کمک مالی داد. پس از چند روز جنازه ها فاسد شدند و خطر آلودگی محیط جنگل را تهدید می کرد. رفقای ما با زحمت زیاد این جنازه ها را دفن کردند.

چند روز پس از ۲۲ آبان خامنه ای سفری غیر رسمی به آمل کرد و منطقه آمل را نظامی اعلان کرد. نیروی نظامی ویژه و چند هلی کوپتر بطور دائمی به این منطقه اختصاص داده شد. آنطوری که بعدها محسن رضائی فرمانده کل سپاه پاسداران گفت در طرحهایشان برای سرکوب انقلاب در سراسر کشور به شمال اولویت داده شد تا مانع از شکل گیری یک حرکت وسیع نظامی شوند.

آنها در مقابله با ما استراتژی جنگهای ضد چریکی را در پیش گرفتند. یعنی محاصره اقتصادی و نظامی، فشار بر اهالی و جلوگیری از ارتباط ما با مردم. پست های بازرسی مختلف گذاشتند و مانع از حمل آذوقه اضافی توسط مردم بویژه اهالی روستاهای اطراف و گالشها شدند. به هیچکس اجازه نمی دادند یک نخ اضافی سیگار یا خود به جنگل ببرند. برای جلوگیری از رفت و آمد ما تقریباً در هر نقطه استراتژیک و بالای هر روستا، پایگاه نظامی احداث کردند و پاسگاههای ژاندارمری را تقویت و مستحکم کردند. در ضمن شروع به فعال کردن پایه های محدود خود در روستاهای منطقه کردند تا شبکه های جاسوسی درست کنند.

سؤال: تأثیرات این درگیری بر رفقای خودمان چه بود؟

جواب: عمدتاً مثبت بود هر چند که به لحاظی متناقض بود. از نظر نظامی، درگیری ۲۲ آبان نیروهای ما را آبدیده کرد. البته آن دسته از رفقا که تجربه نظامی داشتند آبدیده تر شدند. در رابطه با اکثریت رفقای ما توانم بگویم، به لحاظ

نظامی، جهش کردند. رفقا قدرت تفنگ را حس کردند، برخی رهنمودها در زمینه رفتار، عادات و هشجاری نظامی یک شبه جا افتاد. تفنگ مبدل به بخشی از بدن رفقا شد. دیگر کسی تفنگش را جا نمی گذاشت و به انضباط نظامی کم بهائی نمی داد. این جهش در واقع بیان آن بود که جنگ را فقط از طریق جنگ می شود یاد گرفت.

اگر چه درگیری ۲۲ آبان یک پیروزی بزرگ برای ما بود اما سئوالات سیاسی جدی را جلوی ما طرح کرد. منظوم از تناقض این بود. ابهامات جدی در رابطه با دورنما و استراتژی نظامی ما ایجاد شد. بنظر می رسید که مسئله کوتاه مدت نیست و باید برای یک پروسه درازمدت تر و ماندن بیشتر در جنگل خودمان را آماده کنیم. و این در تضاد با مسئله قیام فوری در شهر قرار داشت. ما اساسا حول قیام فوری بسیج سیاسی - نظامی شده بودیم. همه منتظر چاره جوئی رهبری در مقابل وضعیت جدید بودیم.

سؤال: قبل از اینکه به نقشه های جدید پیردازی قدری از فعالیتهای تشکیلات در شهر آمل و کل سازمان و مشکلاتی که موجود بود، بگو؟

جواب: کماکان علاوه بر فعالیتهای تبلیغی، بخش مهمی از تدارکات سریداران توسط تشکیلات آمل و تهران تامین می شد. برای ما تبلیغات در شهر آمل اهمیت سیاسی زیادی داشت. رفقائی مثل فرشته ازلی، منیر نور محمدی و رحمت چمن سرا و علی اصغر آیت الله زاده و امید قماش، بدون هراس و با از خودگذشتگی زیاد این کار را پیش می بردند. آنها شبانه در محلات مختلف اعلامیه پخش می کردند. بعضی وقتها که رژیم توسط حزب الهی ها از پخش اعلامیه خیردار می شد، محلات را محاصره می کرد اما از ترس اینکه رفقا مسلح باشند وارد محله نمی شد. رفقا با مهارت و هشجاری کارشان را با موفقیت تمام می کردند و خیلی وقتها رفقا شاهد بودند که پس از انداختن اعلامیه ها در حیاط خانه های مردم، چراغ خانه ها برای خواندن اعلامیه روشن می شد، و خیلی وقتها مردم از پشت دیوار به رفقا خسته نباشید می گفتند.

در عین حال پس از آنکه خبر محاصره اقتصادی سریداران پخش شد بسیاری از خانواده ها هر یک به فراخور حالشان، آذوقه جمع کردند. بعضی کالاها مثل خرما و کشمش و سیگار که خریدشان به خاطر مسائل امنیتی چندان آسان نبود، توسط آنان خریداری می شد و بدست فعالین تشکیلات شهر رسانده می شد. حجم کمکهای مالی به میزان قابل توجهی بالا رفت. چند منزل عملا به مقر تدارکاتی سریداران و محل رفت و آمد رفقا تبدیل شد. متاسفانه تشکیلات شهر از نیروی کافی برای استفاده از این پتانسیل گسترده برخوردار نبود.

در همین دوره دو نفر از رفقای تشکیلات شهر هنگام نقل و انتقال اطلاعاتی نظامی سریداران از تهران به آمل مورد شک پست های بازرسی قرار گرفتند و دستگیر شدند. اگر چه این ضربه وقفه ای در کارها بوجود آورد اما بخاطر مقاومت رفقا گسترش نیافت. آن دوره روحیه عمومی، روحیه مقاومت تا به آخر و سازش نکردن با دشمن بود. هیچکس حاضر نبود زیر شکنجه ها لب از لب باز کند، امتیازی به دشمن بدهد و در مقابلش کوتاه بیاید. شعار همگی ما این بود که «یا ما سر خصم کویم به سنگ، یا او تن ما به دار سازد آونگ» علیرغم این ضربات، ادامه کاری تشکیلات شهر حفظ شد. رفیق منصور قماش بعد از ۲۲ آبان رابط تشکیلات شهر با جنگل شد، با پای پیاده و با مردم بومی بارها از کوره راههای جنگلی و جاده های روستائی و از میان پایگاههای دشمن به شهر رفت و آمد می کرد و وظایف مهمی را به پیش می برد.

اما مشکل واقعی که در بقیه بخشهای تشکیلات با آن روبرو بودیم برخورد منفعلانه و کارشکنانه اقلیت سازمان بود. عملا تشکیلات تهران تحت نفوذ و کنترل آنان قرار داشت و آنان در بسیاری مواقع حاضر نبودند امکانات سازمان را در اختیار فعالیتهای تدارکاتی جنگل قرار دهند. بعلت این برخوردها بود که مدت کوتاهی بعد از ۲۲ آبان، کمیته رهبری، رفیق مراد را برای پیشبرد تدارکات به پائین فرستاد. تحت هدایت رفیق مراد کمیته تدارکات در پائین درست شد. او به رفقا رهنمود داد که منتظر اقلیت سازمان نمانید، خودتان مستقیما به توده ها رجوع کنید و نیازهای خود را با آنان در میان بگذارید. بعد از آن بود که رفقا توانستند از امکانات متنوع استفاده کنند و نیازهای روزمره مثل دارو، پوشاک، مواد غذایی و کوپن بنزین و پول نقد را تامین کنند. در همین دوره تشکیلات فارس و کردستان هم فعالیتهای تبلیغی زیادی به پیش بردند. رفقای کردستان کماکان در حال بسیج نیرو و تهیه فشنگ و اسلحه برای جنگل بودند.

سؤال: برگردیم به مختصات نقشه های جدید. این نقشه ها بر چه مبنائی مطرح شد و چه اقداماتی برای عملی کردنشان صورت گرفت؟

جواب: پس از عقب نشینی از کمپها و مستقر شدن در دره ای دیگر، بحث در میان رهبری سریداران در مورد آینده حرکت در گرفت. روشن بود که دیگر رفتن به آمل به شیوه سابق امکان پذیر نیست و نقشه های عملی دیگری لازمست. پس از بحثهای طولانی رفیق سیامک زعیم (شهاب) با جمعبندی از مباحث درون رهبری طرح نوینی ارائه داد و در یک جلسه جمعی آنها به اطلاع همگان رساند. رفیق شهاب در مورد ۱۸ آبان گفت که درست بود که تصمیم رفتن به شهر ملغی شد چرا که امکان آن بود که قبل از رسیدن به شهر با نیروهای دشمن درگیر شویم و نتوانیم آنگونه که می خواستیم طرح مان را جلو ببریم. شهاب در رابطه با درگیری ۲۲ آبان گفت که زمان و صحنه جنگ توسط خودمان تعیین نشد و در واقع دشمن این درگیری را به ما تحمیل کرد. البته فکر می کنم درگیری ۲۲ آبان نمونه خوبی از در هم شکستن تلاش دشمن برای «محاصره و سرکوب» ما بود. و یک جنگ درازمدت اساسا با عملیات های «محاصره و سرکوب» و «ضد محاصره و سرکوب» رقم می خورد. بگذریم! سپس شهاب چارچوبه نقشه بعدی را ارائه داد. اینکه ما باید برای رسیدن به شهر، راهها را امن کنیم. راه برای ما نا امن است و برای دشمن امن و ما باید این معادله را

تغییر دهیم. کاری کنیم که راه برای ما امن شود و برای دشمن نا امن. پس از آن است که می توانیم براحتهی به شهر برویم. برای امن کردن این راه باید حلقه نظامی رژیم را بشکنیم، به قرارگاههای ضربه بزنیم، به روستاهای اطراف برویم و مقرهای دشمن را تصرف کنیم یا لاقلاً آنها را برای چند روز یا چند ساعتی تصرف کنیم. آنقدر به نیروهای رژیم ضربه بزنیم و پس بکشیم و آنقدر این گونه عملیات را ادامه دهیم تا نیروهای دشمن مجبور به عقب نشینی شوند و مناطق اطراف به تصرف کامل ما در آیند و یا حداقل برای ما امن شوند. او اتخاذ جنگ پارتیزانی را بعنوان تاکتیک نظامی رسیدن به شهر اعلام کرد و گفت این بهترین و بی خطر ترین و تنها راه رسیدن به شهر است. او در خاتمه تاکید کرد که مهم است که زمان و صحنه درگیریها را خودمان تعیین کنیم و نه دشمن و گفت که تنها از این طریق می توانیم نیروهای خود را گسترش دهیم، پیشروی موج وار خود را تضمین کنیم و شهر را به تصرف درآوریم.

سؤال: آیا چنین تغییری بیان در نظر گرفتن جو عمومی جامعه بود؟ و آیا همه با آن موافق بودند؟

جواب: این تغییرات اساساً در چارچوبه وضعیت و تناسب قوای جدیدی بود که میان ما و دشمن ایجاد شده بود و همچنین در چارچوبه توانائی های خودمان. این درست است که تغییراتی در صحنه سیاسی کشور در حال صورت گرفتن بود اما رهبری به این نتیجه نرسیده بود که این تغییرات بیان تغییر کیفی در اوضاع کلی کشور است. کماکان همگی بر این باور بودیم که با رژیمی بی ثبات، درمانده و مستاصل روبروئیم که امروز به فردایش مشخص نیست. رفیق شهاب حتی بعدها که مجدداً موضوع رفتن به شهر در میان ما طرح شده بود و خودش در مخالفت با این بحث می گفت عجله نکنید، کماکان از این صحبت می کرد که این رژیم تا آخر سال ماندنی نیست.

اما این طرح از جانب برخی رفقا مورد مخالفت قرار گرفت. که عمدتاً رفقای معدودی بودند که دچار شک و تردید جدی نسبت به دورنمای سیاسی این حرکت شده بودند. کسانی که درکشان از این مبارزه مسلحانه بسیار محدود و کوتاه مدت بود و عملاً دچار انفعال شده بودند. اما اکثریت رفقا اینگونه نبودند آنان سئوالات واقعی در مورد طرح و چگونگی پیشبرد آن داشتند. یادم می آید زمانیکه رفیق شهاب در پاسخ به دسته اول گفت که کار ما یک ماه و دو ماه نیست باید خودمان را حتی برای ۲۰ الی ۲۵ سال آماده کنیم و هر کس که نمی تواند بهتر است حساب کار خودش را بکند، رفیق بهروز فتحی (ناصر اهواز) با لحن معترضی گفت ما برای جنگیدن آمدمیم می خواهیم بدانیم که چگونه می خواهیم این جنگ را به پیش ببریم که پیروز شویم.

اما سئوالات واقعی که از جانب رفقا طرح می شد، چه بودند: آیا عملیات در جنگل و مناطق روستائی پیش فرض قیام در شهر است؟ آیا امکان آن نیست که ما به یکسری درگیریهای پراکنده و طولانی و بی دورنما در جنگل کشانده شویم؟ بویژه آنکه تدارکی برای به درازا کشیدن سکونت مان در جنگل ندیده ایم و آذوقه مان به انتها رسیده و فقط برای دو هفته مقدار کمی خوراکی داریم. بعلاوه فصل سرما هم در راه است. رفیق سیامک زعیم در پاسخ به این قبیل سئوالات گفت که امن کردن راهها با عملیات در شهر به هم مربوطند. البته ممکنست که ما به انحرافی در زمینه درگیریهای پراکنده و طولانی دچار شویم ولی آگاهانه باید از آن دوری کنیم و علیرغم اینکه برنامه مان ضربه زدن به نیروهای نظامی رژیم است باید از تاکتیکهای مناسب مثل غافلگیری و شبیخون و انتخاب صحنه نبرد بدلخواه خود مثل کشاندن رژیم به جایی که قدرت عمل و مانور کمتری دارد استفاده کنیم و سعی کنیم با سرعت در برنامه ریزی ها ابتکار عمل مان را حفظ کنیم. در مجموع می توان گفت اکثریت رفقا حول طرح جدید متحد شدند، هر چند برخی سئوالات مهم پاسخ کاملاً روشنی نگرفت.

با نگاه امروزی بهتر می توان به نقاط قوت و ضعف این طرح جدید که کماکان در چارچوب قیام شهری بود و پیروزی را در مجموع کوتاه مدت می دید، پی برد. حتی اگر ما راهها را امن می کردیم نه تنها حرکت ما دیگر حالت غافلگیرانه نداشت بلکه اعلام آشکار این بود که قصد گرفتن آمل و پیشبرد جنگ جبهه ای با رژیم را داریم. در واقع طرح اولیه برای برافروختن جرقه ای برای شعله ور کردن قیام توده ها به جنگی تبدیل می شد که نبردهای متعدد و طولانی را می طلبد.

در واقع نگرش رفیق شهاب ربط داشت به مدلی که سازمان و بطور مشخص خود وی سابقاً از آغاز و پیشرفت مبارزه مسلحانه داشت. اینکه تنها در وضعیت معینی که اکثریت مردم از لحاظ فکری و روحی آماده اند، می توان از یک شهر یا یک منطقه مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و به برخاستن توده یاری رساند. مدلی که در آن فرق چندانی میان شهر با منطقه روستائی و یا میان قیام مسلحانه شهری با مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی درازمدت گذاشته نمی شد. نکته جالب اینجاست این مدل هشت سال قبل توسط وی در جزوه «مارکسیست لنینیستها و مشی چریکی» جلو گذاشته شده بود.

در همینجا لازمست بگویم که علیرغم محدودیتهای کلی و پاره ای کمبودها که این طرح داشت، در آن مقطع زمانی راهگشا بود. این از خصوصیات بارز رفیق سیامک زعیم بود که توانائی بالائی در طراحی پراتیک انقلابی داشت. او قادر بود با استفاده از تئوریهای انقلابی همواره برنامه عملی ارائه دهد و کل تشکیلات را به جلو سوق دهد. فکرش هیچگاه سترون نبود و همواره قادر بود نقشه مبارزاتی مشخص ارائه دهد. حول آن نقشه رفقا را متحد کند و به عمل انقلابی برانگیزاند.

در آن دوره کل رهبری بویژه رفیق شهاب خیلی تحت فشار بود. صد آدم جنگی جان برکف، گرسنه و خسته چشم به دهان رهبران دوخته بودند و هر جلسه رهبری با نگاههای منتظر و پرسشگر رفقا روبرو بود. تمام آندوره رفیق شهاب خواب نداشت، تنها کتابی که داشتیم یعنی شش اثر نظامی مائو را مطالعه می کرد و مدام درگیر بحث و گفتگو با رفقای مختلف می شد. او در دوره فشرده ای از زندگی سیاسی اش قرار داشت که هر آنچه که آموخته بود را می بایست بکار می بست. شهاب از جمله رهبران کمونیستی بود که می دانست چگونه تنوری به نیروی عمل بدل می شود و چگونه

تئوری انقلابی می تواند دستهای مردم را به حرکت درآورد. به همین خاطر حداکثر تلاش خود را بکار می برد که نظریه ها را با زبان واقعیات بیان کند و از تجربدهای بی حاصل و به همان اندازه از عمل سیاسی بدون پشتوانه نظریه انقلابی، و در نتیجه بی ثمر، دوری جوید.

سؤال: آیا بر مبنای طرح جدید، سازماندهی نیروها هم تغییر کرد؟

جواب: بله، رفیق مراد بر مبنای طرح جدید، طرح سازمانی مشخصی ارائه داد و سریعاً قوای ما بر مبنای این طرح جدید آرایش یافتند. پنج گروه ۱۷ تا ۲۰ نفره تشکیل شدند؛ این گروهها قرار بود مستقلانه عمل کنند و در تامین تدارکات خویش خودکفا شوند. در همان محدوده ای که قرار داشتیم تقریباً برای هر گروه حوزه عملیاتی مشخص تعیین شد. گروهها بر مبنای اسامی شهدای اتحادیه نامگذاری شدند. گروه قاسم (به یاد قاسم صراف زاده اولین شهید رهبری که در سال ۵۹ حین انجام وظیفه در تصادف رانندگی جان باخت) گروه وریا (به یاد کاک وریا مدرسی که به سال ۵۸ در جنگ کامیاران جان باخت)، گروه امین اسدی (به یاد رفیق محبوبی که در جبهه جنگ جنوب در آبادان جان باخت)، گروه بهنام (به یاد اولین شهید سرداران) و گروه مصطفی رهبر (به یاد دومین شهید سرداران). هر گروه دارای مسئول سیاسی، مسئول و معاون نظامی و مسئول تدارکات بود. با توجه به طولانی تر شدن اقامت مان در جنگل اعضای سازمان نیز در هر گروه در حوزه های سازمانی متشکل شدند. و هر از چند گاهی رفیق شهاب با مسئولین سیاسی گروهها در رابطه با مباحث حوزه ها که عمدتاً به اختلافات با اقلیت سازمان ربط داشت جلسه می گذاشت. افراد محلی هم در بین گروههای مختلف پخش شدند.

برخی مسئولین سیاسی و نظامی که بخاطرمانده و جان باختند اینها بودند:

گروه قاسم: مسئول سیاسی رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف)، مسئول نظامی سهیل سهیلی (یوسف گرجی)، معاون نظامی فرامرز فرزاد (فرامرز آر پی چی)، مسئول تدارکات علی فردوس (بابک)
گروه بهنام: مسئول سیاسی حسن (اکبر اصفهان)، مسئول نظامی رسول محمدی (کاک محمد)، معاون نظامی محمد پوئید (حیدر)، مسئول تدارکات احمد فردوس (حیدر)
گروه وریا: مسئول سیاسی (بهرروز فتحی)، معاون نظامی حسن امیری (کاک جلال)، مسئول تدارکات محمود آر پی چی
از رفقای ستاد دانشجویی پلی تکنیک

گروه امین اسدی: مسئول سیاسی در ابتدا مراد بود که به دلیل رفت و آمد مداومش به شهر مسئولیتش بر عهده اصغر امیری (کاک پرویز) قرار گرفت و معاون نظامی گروه فریدون سراج (منوچهر) بود.
گروه رهبر: مسئول سیاسی محمد رضا سپرغمی (یل محمد) و معاون نظامی ضیاء عبد منافی (عباس آقا) بود.
در ضمن تغییراتی در زمینه رهبری صورت گرفت. ستاد قبلی گسترش یافت و کلیه مسئولین سیاسی و نظامی به عضویت شورای ۱۷ نفره سرداران در آمدند.

در بین فرماندهان نظامی گروهها هم درجه بندی شد، کاک محمد بعنوان معاون اول و رفیق یوسف گرجی بعنوان معاون دوم و بقیه نیز به ترتیب انتخاب شدند. گروه مرکزی هم شامل رهبری، کمیته تدارکات مرکزی و گروه پزشکی بود. مسئولیت حفاظت از گروه مرکزی بر عهده گروه وریا قرار داشت. گروه وریا بعدها به گروه ترانسپورت نیز مشهور شد چرا که عمده قرارهای کنار جاده را این گروه اجرا می کرد.

کاک اسماعیل به حفاظت از رهبری بطور کلی و مشخصاً رهبری سیاسی اهمیت زیادی می داد. او چند تن از محکمترین و ایدئولوژیک ترین رفقا را، رفقائی چون فرهنگ سراج از رفقای آبادان، شاهپور عالیپور (امین) از رفقای مسجد سلیمان و بعدها رفیق قادر خضری (کاک صلاح) را برای اینکار اختصاص داد. این رفقا تا پای جان این وظیفه سنگین را به دوش گرفتند. در بسیاری مواقع کاک اسماعیل با رفیق سیامک زعیم در این زمینه دچار مشکل می شد، چرا که سیامک برای هر کاری، منجمله کارهای روزمره جزئی و فرعی که پیش می آمد پیشقدم می شد و کاک اسماعیل مجبور بود به این امر توجه خاص بکند.

سؤال: بعد از این سازماندهی برای پیشبرد طرح جدید چه اقداماتی انجام دادید؟

جواب: گروهها هر یک به محل ماموریتهای خود رفتند تا ضمن شناسائی از وضعیت محل نقشه نظامی بریزند. تیمی از رفقا هم برهبری رفیق مراد به شرق رودخانه هراز رفت تا روستاهای آن منطقه و مسیر تا شهر را شناسائی کند. مشکلی که بشکل حاد جلوی رویمان قرار داشت تامین آذوقه بود. همانطور که گفتیم فقط برای دو هفته آنهم به میزان کمی آذوقه داشتیم. در چارچوبه طرح جدید و همچنین تهیه آذوقه، بیشتر از سابق به سراغ مردم محلی رفتیم و با آنان ارتباط برقرار کردیم. جمعیت زیادی در داخل جنگل ساکن نبود. در اطراف ما چند روستای جنگلی وجود داشت که یا خالی از سکنه بودند و یا کم جمعیت. روستای «عالی کیا سلطون» کمتر از ۱۰ خانوار جمعیت داشت و روستای «سنگ درکا» کمتر از ۲۰ خانوار. معدن زغال «سنگ درکا» که کنار این روستا قرار داشت حدود ۸۰ کارگر داشت و معدن رزکه ۳۰ کارگر. که عمدتاً از اهالی روستاهای رزکه و اسکو محله بودند. بخش دیگر از جمعیت جنگل نشین را گالشها و کوره چی ها تشکیل می دادند که تعدادشان بسیار محدود بود. با وجود این ما رابطه مان را با اینها فعال کردیم. بسیاری از این توده ها بویژه گالشها تا آنجا که در توان داشتند به ما کمک می کردند. محصول پنیر شان و برخی مواقع گوساله یا گوسفندی را به ما می فروختند و سفارشات ما از قبیل نمک، برنج، سیگار، نان، کشمش و چیزهای دیگر را از شهر و یا روستاهای اطراف خریداری می کردند. با وجود این به خاطر قلت تعداد گالشها، آذوقه های بدست

آمده کفاف ما را نمی داد و هر بار با توجه به محاصره نظامی و اقتصادی منطقه اینکار سخت تر می شد. در همین چارچوب تلاش شد با برخی عناصر محلی از روستاهای اطراف که از قبل آشنا شده بودیم برای تامین تدارکات تماس دائمی تری داشته باشیم و بخشی از نیازهای خود را از آن طریق تامین کنیم. یکبار هم چند تن از رفقا روز روشن وارد روستای رزکه که کنار جاده هراز قرار داشت شدند و می خواستند از بقال ده که می گفتند گرایشات طرفداری از رژیم داشت خرید کنند که طرف سریع مغازه اش را بست و فرار کرد. تا اوایل آذر ماه رژیم هنوز دست به ایجاد پایگاههای نظامی نزده بود. ولی دشمن نسبت به این حرکت ما سریع عکس العمل نشان داد و ماشین گشت سپاه را به روستا فرستاد. اما رفقا به جنگل برگشته بودند و البته فکر نمی کردند دشمن به این سرعت و بدون ملاحظه چنین اقدامی انجام دهد. در همین دوره تیمی از رفقا به دیدار کارگران معدن «سنگ درکا» رفتند.

سؤال: برخورد کارگران معدن به شما چه بود؟ آیا آنان را دعوت کردید که به صف سرداران بپیوندند؟

جواب: علت رفتن ما نزد کارگران معدن، جدا از تامین آذوقه، کار تبلیغی هم بود. بسیاری از این کارگران ساکن روستای «اسکومحله» بودند و رژیم بعد از درگیری ۲۲ آبان به آنها گفت به جنگل بروید، چرا که سرداران شما را گروگان می گیرند. برخی از کارگران ترسیده بودند و به محل کارشان نمی آمدند. عصر هنگام، گروه امین اسدی به روستای «سنگ درکا» رفت. روستای کوچکی بود، به غیر از چند خانوار کسی در روستا نبود. مردان خانواده اکثرا یا گالش بودند یا چوب بر و یا کارگر معدن و آتموق در روستا حضور نداشتند. ابتدا اهالی روستا فکر کردند که ما پاسدار هستیم در نتیجه چندان تحویل نگرفتند. رفقا سراغ معدن رفتند و هنگام خاتمه کار برای کارگران که حدود سی چهل نفر می شدند، میتینگی گذاشتند. رفیق بهزاد شمال برای کارگران بیاتیه قیام سرداران را خواند و اهداف ما را توضیح داد. رفقای دیگری چون مسعود حیدری اهل آمل که خود کارگر یک شرکت ساختمانی بود برای کارگران در مورد اینکه ما چرا اسلحه در دست گرفتیم و علیه چه کسانی می جنگیم تبلیغ کرد. یکی از کارگران، مسئول نظامی گروه را کنار کشید و گفت که یکی از کارگران حزب الهی است ولی خطرناک نیست و فقط بترسانیدش کافیهست. که رفقا اینکار را کردند. سپس رفقا از همه کارگران خواستند که به بقیه بگویند که سر کار برگردند و ما کاری با آنها نداریم. شب رفقا نزد کارگرانی که ساکن آنجا بودند ماندند. کارگران معدن مردمی ساده با خصوصیات دهقانی بودند و چهره های شان زیر بار کار پر مشقت و طاقت فرسا، فرسوده شده بود. آنان لقمه نان خود را با ما قسمت کردند. آب گرم کردند تا رفقا نظافت کنند. تا پاسی از شب در زمینه های مختلف از ما سؤال کردند و به هر کلمه ای که می گفتیم با دقت گوش می دادند. از سئوالاتی چون اینکه آیا سلطنت طلب هستید؟ اسلحه هایتان را از کجا تامین می کنید؟ تا سئوالات جزئی تری مثل اینکه چگونه در جنگل زندگی می کنید، کجا می خوابید چی می خورید؟ وقتی فهمیدند که ما اساسا متکی به نیروی خودمان هستیم به جایی بند نیستیم خیلی خوشحال شدند و زمانیکه فهمیدند ما کمونیستیم بحث شان بر سر کمونیسم و مشخصا برخورد کمونیستها به مسئله زنان گره خورد. رابطه گرم و صمیمانه ای با کارگران برقرار شد. فردا صبح کارگران بیشتری سر کار آمدند. صبح روز بعد رفقا هنگام بازگشت دوباره سری به روستا زدند و اینبار مورد استقبال قرار گرفتند اهالی روستا کلی عذر خواهی کردند که ما دیروز شما را نشناختیم. پیروزی رفقا را به خانه اش برد هر چقدر نان و ماست و پنیر داشت به رفقا داد. و سپس رفقا با خرید گوسفندی از یک چوپان به محل استقرار دیگر رفقا بازگشتند.

در مورد پیوستن توده های محلی به صفوف خودمان تبلیغی نکردیم. چونکه برنامه خاصی در این زمینه نداشتیم. علت این مسئله در واقع بر می گشت به دید آنروزی ما از پروسه پیشرفت جنگ و اینکه سریعا می خواستیم این جنگ را به شهر بکشانیم. دید روشنی از نقش دهقانان و کارگران ساکن در روستاها در جنگ و چگونگی ادغامشان در پروسه جنگ نداشتیم. مسئله ای که اساسا به زمان بیشتری نیاز است. درست است که طرح جدید بر گسترش نیروهای مان تاکید داشت اما هنوز خیلی چیزها روشن نبود. ما حتی از کارگران معدن نخواستیم که مواد منفجره معدن را در اختیار ما بگذارند. امری که براحتی امکان پذیر بود.

سؤال: درگیری نظامی «رزکه» چه بود؟

جواب: بعد از مشاهده شدن رفقای ما در روستای «رزکه»، رژیم تصمیم به احداث یک پایگاه نظامی سپاه در بالای این روستا گرفت. این مسئله همزمان شد با حضور دو گروه از ما که طبق طرح جدید به این منطقه اختصاص داده شدند. گروه قاسم و گروه امین اسدی در روز دوم ماموریت خود فهمیدند که نیروهای رژیم تازه مستقر شده اند و هنوز استحکاماتی نساخته اند. آنها طبق شناسائی های اولیه نقشه ای را برای حمله به این پایگاه در دست تاسیس طراحی کردند. رفقای مسئول گروه، یک روز قبل از عملیات نقشه را با رهبری مرکزی در میان گذاشتند. رهبری - مشخصا رفیق شهاب - ضمن توافق با آن نقشه، عملیتهای دیگری را به آن اضافه کرد. قرار شد که توسط «گروه مصطفی رهبر» حمله ای به پاسگاه امامزاده عبدالله هم صورت گیرد و گروههای وریا و بهنام برهبری کاک محمد برای جلوگیری از ارسال نیرو در جاده هراز کمینی بگذارند؛ در ضمن آذوقه موجود در جهاد سازندگی این روستا را مصادره کنند و در جاده راه را بر کامیونتهای حامل برنج متعلق به شرکتهای تعاونی دولتی که آنزمان خرید و فروش برنج در شمال را کاملا به انحصار خود درآورده بودند ببندند و آنرا بسمت جنگل هدایت کنند. رهبری نظامی ارزیابی کرد که حمله به پاسگاه از توان ما خارج است و بهتر است کمینی در جاده امامزاده عبدالله گذاشته شود تا اگر دشمن قصد ارسال نیروی کمکی از این نقطه به ده «رزکه» و «محمد آباد» را کرد در کمین ما بیفتد. قرار بود که این عملیتهای همزمان صورت گیرد اما

عملا چنین نشد. هر بخش را جداگانه توضیح می دهم.

نیروهای دشمن که حدود ۵۰ نفر می شدند از شب قبل در مسجد روستای «رزکه» مستقر شده بودند. آخرین شناسائی ها صبح زود روز ۱۷ آذر صورت گرفت. خود کاک اسماعیل فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت. در این عملیات رفقائی چون اسد شرفانی نژاد، علی مغان، اصغر امیری، مهدی تهران، غلامرضا سپرغمی، فرهنگ سراج و شاهپور عالی پور و حشمت اسدی و حسین ریاحی که به تازگی همراه با منصور قماش به جنگل برگشته بودند، شرکت داشتند. دو گروه، به چهار تیم تقسیم شدند. دو تیم از گروه قاسم تحت رهبری سهیل سهیلی و فرامرز فرزاد قرار بود از سمت چپ به محل استقرار پاسداران حمله کنند و تیم بعدی که از گروه امین اسدی بود از رویرو. یک تیم هم بعنوان تاملین در پشت سر رفقا مستقر شد. قرار بود عملیات در راس ساعت ۱۱ با شلیک یک گلوله آر پی جی به محل استقرار پاسداران توسط تیم گروه امین اسدی شروع شود. اما عملیات در ساعت ده و ربع با شلیک یک تیر هوائی از جانب رفیق یوسف گرجی شروع شد. علتش این بود که هنگام محاصره پایگاه با دو قاطر سوار رویرو شدیم. ابتدا فکر کردیم که از اهالی روستا هستند اما از عوامل دشمن بودند و سریعا از دست ما فرار کردند. یوسف گرجی برای پیشگیری از هر نوع خطر احتمالی زودتر از موعد نبرد را آغاز کرد. درگیری شروع شد، هر چند که دشمن کاملا غافلگیر نشد. رفیق فریدون سراج که آر پی جی زن ماهری بود و روز ۲۲ آبان در به آتش کشیدن ریو ارتشی توانائی خود را به اثبات رسانده بود، با آر پی جی چادر اسلحه خانه پایگاه را مورد هدف قرار داد و آنرا به آتش کشید. درگیری اینطور آغاز شد. اولش پاسداران وحشترده به اینطرف و آنطرف می دویدند. پس از اینکه به خود آمدند دست به مقاومت زدند. به غیر از تک تیرهای پراکنده و هراز چندگاه صدائی از شان در نمی آمد. پس از یک ساعت و نیم نبرد کاک اسماعیل از طریق بی سیم به گروه امین اسدی فرمان پیشروی برای تصرف پایگاه داد اما زمان زیادی نگذشته بود که فرمان را لغو کرد، در نتیجه قوای ما عقب نشینی کردند و از صحنه نبرد بیرون کشیدند. در این نبرد دو تن از رفقای ما زخم سطحی برداشتند. رفیق فرامرز فرزاد شست پایش تیر خورد و گلوله ای سر رفیق علی علیزاده (علی ام یک) را خراشید. کشته و زخمی های دشمن به بیست نفر می رسید. رژیم برای نقل و انتقال کشته ها و زخمی های خود از هلی کوپتر استفاده کرد. فردای آتروز رژیم در شهر آمل برای هشت نفر از پاسداران مراسم تشییع جنازه برگزار کرد اما اعلان نکرد که مزدورانش در کجا کشته شده اند.

قبل از اینکه به جوانب دیگر این عملیات و نقاط دیگر بپردازم اینرا هم بگویم که ما بعد از عملیات آن منطقه را ترک نکردیم و برخی ارتباطات با جوانان روستای «رزکه» برقرار کردیم. درست سه روز بعد یعنی ۲۰ آذرماه ساعت ۴ بعدازظهر یک تیم شش نفره از رفقا هنگام گشت زنی دوباره به پایگاه دشمن نزدیک شدند. دشمن با قطع درختان اطراف پایگاه و ایجاد سنگرهای دفاعی توانسته بود پایگاه خود را مستحکم سازد. آتزمان هنگام تعویض پست پاسداران بود. گله ای از پاسداران دور وانتی را گرفته بودند؛ رفقا از فرصت استفاده کردند و با خالی کردن چندین رگبار حدود ۱۲ نفر از آنان را کشتند و سریعا عقب نشستند. دشمن مدتی منطقه اطراف پایگاه را با نارنجک انداز و تیربار و خمپاره زیر آتش گرفت اما به هیچ کسی آسیبی نرسید. اطلاعاتیه نظامی شماره ۲ سربداران به این درگیری اختصاص داشت.

سؤال: برگردیم به جوانب دیگر عملیات ۱۷ آذر و اتفاق ناگواری که برای ما پیش آمد؟

جواب: عملا در جاده امامزاده عبدالله به دلیل گم کردن راه، کمین گذاشته نشد. عملیات محمد آباد نیز ساعت ۴ بعدازظهر شروع شد. رفقا با آماج نظامی رویرو نشدند. جلوی یکسری کامیونها را گرفتند اما متاسفانه بار همه آنها مرکبات بود. البته توانسته بودند آذوقه موجود در جهاد سازندگی را مصادره کنند و بعدا با اسب خود جهاد آنها را به جنگل حمل کنند. آتروز مصادف شد با قراری که سر جاده با رفیق مراد داشتیم. این قرار حوالی روستای رزکه بود اما بدلیل درگیری اجرا نشد. رفیق مراد سه تن از رفقای کرد را برای پیوستن به صفوف سربداران با خود همراه داشت. مراد زمانی که قرار اجرا نمی شود در ادامه راهش به کمین رفقا در جاده هراز بر می خورد. آندوره رفیق مراد برای رفت و آمدهای خود از پوششهای خانوادگی استفاده می کرد و بسیاری از اعضای خانواده رفقا با کمال میل او را همراهی می کردند. مراد در محل راهبندان توقف می کند و رفقای جدید را تحویل گروه وریا می دهد. برخی رفقا در محل به خوش و بش با اعضای خانواده شان می پردازند و همزمان رفقای جدید را به سمت کمین پشت می فرستند. هوا تاریک شده بود. رفقای کمین که تحت مسئولیت رفیق محمد پوئید (حیدر) بودند به سه رفیق جدید ایست می دهند و اسم شب می خواهند اما صدای آشنائی نمی شنوند. به خیال اینکه ممکنست از افراد دشمن باشند (چرا که دشمن همزمان در حال احداث پایگاه در بالای روستای «محمد آباد» بود) بسمت رفقا تیراندازی می کنند. دو تن از رفقا زخمی شدند و دیگری توانست خودش را از تیررس گلوله ها خارج کند و بالاخره به کمین پشت جاده بفهماند که خودی است. رفیق حشمت رضا محمدیان از رفقای سندانج شدت زخمی شد و رفیق دیگر زخمش چندان جدی و عمیق نبود. صحنه غم انگیز و تراژیک بود. رفیق بهناد گوگوشویلی که رفیق بسیار شجاع و مصممی بود و هیچ خطری نبود که او را از انجام تصمیمی باز دارد پیشنهاد داد که سریعا رفیق حشمت رضا محمدیان را به تهران ببرد. رفقا سریعا جلوی یک ماشین شخصی را می گیرند، راننده با کمال میل موافقت می کند و رفیق بهناد همراه با رفیق حشمت بسمت تهران راه می افتند. نزدیکی های رودهن، حال رفیق حشمت وخیم می شود و سرانجام در آغوش رفیق بهناد جان می دهد. رفیق بهناد پیکر بی جان حشمت را در خرابه ای کنار جاده می گذارد تا بعدا با کمک رفقای دیگر چاره ای برای انتقال پیکرش بجویند. فردا صبح جنازه رفیق حشمت توسط اهالی محل کشف و توسط رژیم به سردخانه ای در تهران منتقل می شود. اما رژیم بوئی از ماجرا نبرد و فقط در روزنامه ها خبرش را بعنوان مرگ مشکوک یک فرد ناشناس اعلام کرد. تا آنجائیکه اطلاع دارم بعدا خانواده رفیق حشمت توانست جنازه اش را تحویل بگیرد.

این واقعه ناگوار که بهر حال امکان پیش آمدنش در هر جنگی هست تاثیر روحی منفی بر صفوف ما داشت. اما همگی رقبا بویژه رفیق پوتید که مسئول کمین بود توانستند با این تاثیرات آگاهانه مقابله کنند و از پس عوارض روحیش بر بیایند و عزم شان را بر ادامه مبارزه جزمتر کنند.

سؤال: جمع بندی نان از این عملیات چه بود؟

جواب: جمع بندی های اولیه عمدتاً شامل یکسری مسائل تاکتیکی بود و بررسی نقاط قوت و ضعف و اشتباهات ما در این عملیاتها. یک مقدار مسائل تحت الشعاع جمع بندی از واقعه ناگوار قرار گرفت. تا آنجائیکه به خاطر می آید اینکار عمدتاً در هر گروه عملیاتی صورت گرفت. هر چند که این عملیات از نظر ضربه زدن به رژیم موفقیت آمیز بود اما به اهدافی که می خواستیم نرسیدیم. پایگاه رژیم به تصرف در نیامد، مشکل آذوقه هم حل نشد، کمین جاده امامزاده عبدالله هم اصلاً عملی نشد، با توجه به کمبود مهمات فشنگی که می خواستیم در اثر تصرف پایگاه بدست آوریم بدست نیامد و بخش هم مصرف شد. رفیق شهاب در مجموع از نتایج این عملیات راضی نبود و می گفت ما بجای نابود کردن قوای دشمن آنها را تار و مار کردیم. اما جمع بندی از این عملیات خیلی زود تحت الشعاع بحث های کلی تر درون شورای رهبری سرداران قرار گرفت. مشخصاً بحث هایی که رفیق ریاحی طرح کرد. رفیق ریاحی تازه از شهر بازگشته بود و در جریان جمع بندیها و تصمیم گیریهای بعد از ۲۲ آبان قرار نداشت. او بطور کلی مخالف عملیات نظامی در جنگل و اطراف جنگل بود و می گفت باید هر چه زودتر کاری کنیم که به شهر برویم. او اخبار زیادی از تاثیرات سیاسی عملیات ۲۲ آبان بر مردم شهر و کل کشور با خود به همراه آورده بود. او در این چارچوبه از عملیات رزکه جمع بندی می کرد و میگفت نتایج آن نشان داد که فایده ندارد. رفیق شهاب بشدت با این بحث مقابله کرد و گفت ما قرار بود کارهائی بکنیم که نکردیم، کاری نکرده که نمی توانیم جمع بندی کنیم. ما هنوز آهنگی نزدیک به بگوئید صدایش بد است. ما فقط یک نت را بصدا درآوردیم. خلاصه بحث های حادی در میان رهبری و کلیه رقبا براه افتاد.

امروزه که به آن درگیری نگاه می کنیم می توانیم بر چند نکته خاص انگشت بگذاریم. دلیلی نداشت که پپای سازماندهی عملیات مرکب برویم. یک نیروی نسبتاً ضعیف و کوچک تا زمانی که قدرت کافی بدست نیامد باید از عملیات پیچیده و مرکب و ویر سر و صدا و بزرگ احتراز کند و به عملیات ساده و کوچک، البته پیگیرانه و نقشه مند بپردازد چرا که احتمال پیروزی در آنها بالاست. بعلاوه در آن شرایط عملاً طراحی عملیات مرکب موجب پراکندگی قوای ما شد. در صورتیکه می توانستیم در همان عملیاتها با تمرکز کلیه قوای خودمان بر قوای دشمن، برتری مطلق کسب کنیم و هر یک از آن نبردها را تا پیروزی کامل به پیش ببریم.

در صحنه خود درگیری رزکه و در چارچوبه همان آرایش قوا، جهت عمده تهاجم و در نتیجه تمرکز قوای بیشتر هم در آن جهت روشن نبود. بنابراین نمی شد راحت پیشروی کرد. مضافاً، کاک اسماعیل هنگام نبرد قاطعیت کافی را برای پیشبرد نقشه از خود نشان نداد و فرمان پیشروی را لغو کرد. بویژه آنکه در همان وضعیت احتمال آن بود که پایگاه را تصرف کنیم. دلایل مختلفی برای بروز این عدم قاطعیت وجود داشت. بهر حال زمانی که نیروی حمله می کند و طرف مقابل دفاع، احتمال شهید دادن نیروی مهاجم بسیار بالاست. این یکی از نگرانیهای دائمی کاک اسماعیل بود که در جنگل بی جهت کشته ندهیم و نیروهای مان را برای نبرد در شهر حفظ کنیم. بعلاوه مشکل کمبود مهمات هم عمل می کرد که در صورت نگرفتن پایگاه، می توانست برای ما مسئله ساز شود. بهر حال تجربه درگیری دوم رزکه نشان داد که براحتی می شد هنگام نقل مکان دشمن ضربات نابود کننده بر قوایش وارد کرد. مسلماً اگر دنبال عملیاتهای ساده تر و کوچکتر بودیم امکان نقشه ریزی برای گرفتن ذره به ذره اسلحه و مهمات هم بود. براحتی می شد کمین گذاشت و گشتی های دشمن را بدام انداخت. اما چنین سیاستی نیازمند فعال کردن پایه های جنگ ما در روستاهای اطراف بود. امری که ما برایش برنامه چندانی نداشتیم.

سؤال: ممکنست در این زمینه بیشتر توضیح دهی؟

جواب: یک نیروی نظامی برای پیشبرد فعالیتهایش نیازمند نان و اطلاعات و گسترش نفراش است. منبع همه اینها توده های مردمند. تامین نان و اطلاعات بخش مهمی از جنگ را تشکیل می دهد. در یک جنگ انقلابی تنها از طریق مردم است که می توان این دو را تامین کرد. و فقط از میان توده ها می توان رزمندگان بیشتری را به صفوف جنگ جذب کرد. روشن است که جنگ سرداران بطور کلی با اتکاء به خود و امکانات مردمی آغاز شد. تقریباً می توانیم بگویم در تمام طول فعالیت نظامی سرداران هیچگاه نبود که ما به مردم رجوع کنیم و تقاضای کمک کنیم و آنان دست رد بر سینه ما بزنند. تقریباً ما تمامی زخمی ها را با اتکاء به رانندگان جاده هراز به تهران منتقل کردیم و یا هر زمان که ارتباطات ما با تشکیلات شهر قطع می شد، راننده ها رفقای ما را به شهر می رساندند و خودشان هم پوششهای مناسب جور می کردند. اکثر راننده ها ابراز ارادت می کردند، حتی آدرس و شماره تلفن خود را به ما می دادند که هر وقت کمک خواستیم سراغشان برویم. حتی زمانی که به شهر رفتیم بسیاری از راننده وانتهای می گفتند ما با مواد غذایی به کنار جنگل در جاده هراز می آمدیم و هی بوق می زدیم که بیایید غذا ببرید اما نمی آمدید. اکثریت کارگران کافه های کنار جاده به ما کمک می کردند. قبل از ۲۲ آبان جوانی از یک از روستاهای اطراف وقتی نیاز ما به سه راهی را فهمید با اسبش به شهر رفت و خورجین اسبش را پر از سه راهی کرد و به جنگل آورد. این در شرایطی بود که رفقای تشکیلات شهر برای اینکه مورد سوء ظن قرار نگیرند دو تا دوتا سه راهی می خریدند.

بعد از ۲۲ آبان بارها چند تن از اهالی روستاهای اطراف خودشان کیسه های گندم و برنج را برای ما به جنگل حمل

کردند و حتی یک بار به کاک محمد در شناسائی از پاسگاهی کمک کردند. رفقای محلی می گفتند حتی یکی از اهالی این روستاها قبل از ۲۲ آبان به ما پیشنهاد کرد که بی سیمی به او بدهیم تا از تحرکات دشمن ما را مطلع سازد. همه اینها نشانه پتانسیلهای انقلابی عظیمی بود که کاملاً می شد بدانها متکی شد. چند جوان رزکه ای به دیدار ما می آمدند و حتی بعد از قیام آمل هم برخی از اهالی رزکه که کارگر کافه های کنار جاده بودند، در سخت ترین شرایط کمکهای تعیین کننده ای به ما کردند. اما ما نه تنها برنامه مشخص و درازمدتی برای سازماندهی آنها نداشتیم بلکه همان اتکاء محدودمان هم مدام تحت الشعاع برنامه رفتن به شهر قرار می گرفت.

اما در مقابل، دشمن از آذر ماه شروع به فعال کردن پایه های خودش و ایجاد انجمنهای اسلامی کرد. در بسیاری از روستاهای کنار جنگل تا آنزمان از انجمنهای اسلامی خبری نبود. یکی از تقاضاهای مدام اهالی این روستاها از همان زمانی که در جنگل مستقر شده بودیم این بود که دخل معدود جاسوسان رژیم را بیاوریم. امری که برای ما بویژه در دوران اولیه از آب خوردن هم ساده تر بود. اما تحت عناوینی چون، این به کار اصلی ما نمی خورد و می تواند ما را به پراکنده کاری و خرده کاری بیندازد از اینکار اجتناب می کردیم. در صورتیکه همین عناصر جاسوس، افراد محلی که با ما همکاری داشتند را لو دادند و موجبات دستگیری شان را فراهم آوردند. مجازات جاسوسان بخشی از پاک سازی یک منطقه از وجود دشمن است. امروزه که نگاه می کنیم همه اینها مربوط به آن می شد که ما درک مان از پیشبرد مبارزه مسلحانه کوتاه مدت بود نه درازمدت. در تصویر ما از جنگ، روستاها و توده های روستایی نقش چندانی نداشتند.

سؤال: روحیه نیروهای ما در این دوره چگونه بود؟

جواب: ما در مجموع نسبت به دوران قبل از ۲۲ آبان با یک افت روحیه روبرو شدیم. مهمترین عامل آن، تغییر در تاکتیک و تغییر در سیاست بود. آمادگی ایدئولوژیک - سیاسی کافی برای چنین تغییراتی نبود. رفقا اساساً حول قیام فوری در شهر بسیج شده بودند و سیاستهای جدید قابل هضم نبود. بویژه آنکه ناروشنی و ابهاماتی در آن دیده می شد. البته عوامل دیگری هم در این زمینه نقش داشت. فشارهای زندگی در جنگل و گرسنگی مدام هم جای خودش را داشت. در واقع ما با شرایط کاملاً جدید و بسیار دشواری روبرو شدیم. مصاف ایدئولوژیک مهمی در مقابل ما قرار داشت. هر یک از ما در معرض انتخاب آگاهانه دیگری قرار داشتیم و مجدداً در بوته آزمایش قرار گرفتیم. بطور کلی با دو برخورد متضاد روبرو شدیم. برخی از رفقا قادر به تحمل این فشارها نشدند. اما اکثریت رفقا از این آزمایش سربلند بیرون آمدند و توانستند روحیه مبارزه جویی و رزمندگی خود را حفظ کنند. عملاً هر یک از رفقا سعی می کرد بخشی از راه حل باشد نه بخشی از مشکل.

آن دسته معدودی که قادر به تحمل فشارهای فوق نشدند، جنگل را ترک کردند. اولین موردی که با آن روبرو شدیم و خیلی توی ذوق همه زد، فرار یکی از جوانان روستای «مرزنکلا» هنگام نگهبانی صبح بود. او با اسلحه به روستای خود برگشت و پس از مدت کوتاهی توسط سپاه دستگیر شد، محل اختفای اسلحه اش را لو داد و به همکاری با رژیم پرداخت. در واقع رژیم از طریق او به توان واقعی ما پی برد. رژیم تا مدتها از او برای شناسائی رفقای ما در پست بازرسی پلیس راه استفاده می کرد. اگر چه برخی مشکلات و محدودیتهای برای ما پیش آورد اما ضربه ای نتوانست به ما بزند.

عمده نیروهای بومی که به ما پیوستند در فاصله یک ماهه پس از درگیری ۲۲ آبان ما را ترک گفتند. سازمان مجاهدین از طریق روابط فامیلی و از طریق گالشها به هواداران شان که به ما پیوسته بودند، بیغام داد که بیرون بکشید، خودمان برنامه داریم. البته هیچ برنامه ای در کار نبود و اکثریت آن افراد بعدها دستگیر شدند و کسانی چون محمد جواد یقینی و علی رجائی (آرش) اعدام شدند. یکی از افراد مجاهدین بنام محمد معادی پس از اینکه به پائین رفت و دید خیری نیست دوباره برگشت. برخی از فعالین اتحادیه هم قادر به تحمل این شرایط نشدند و بنا به دلایل مختلف دچار تردید و تزلزل شدند، به پائین رفتند، بجز معدودی که بکلی فعالیت انقلابی را کنار گذاشتند بسیاری از این رفقا در پائین در رابطه با تامین تدارکات سربداران نقش گرفتند و خدمات مهمی در این رابطه انجام دادند.

به دلیل این ترک کردنها عملاً «گروه رهبر» منحل شد و رفقای باقی مانده آن گروه در گروههای دیگر ادغام شدند. البته همان دوره صفوف ما به گونه ای دیگر تقویت شد. نزدیک به ده نفر از رفقای کرد، رفقای چون عبدالله میرآویسی (عبه)، قادر خضری (کاک صلاح)، ناصر قاضی زاده (کاک آزاد) عبدالرحیم بیگلر، حمید رضا خیابانی(رضا) و بیژن امیری (شوان) به صفوف ما پیوستند. این رفقا علیرغم جوانی از دید گسترده ای برخوردار بودند و برای شان تفاوتی نمی کرد که در کجا علیه جمهوری اسلامی می جنگند.

در اینجا اینرا هم بگویم که درست است که ما بطور کلی با یک افت روبرو شدیم اما این شدت ناموزون بود. از یکسو، رهبری درحال یادگیری و بالا بردن توان خود برای مقابله با چنین شرایط دشواری بود و از سوی دیگر، در مقابل کنار کشیدن معدودی فعالین با سابقه تر، آشکارا در میان اکثریت رفقا بویژه رفقای جوانتر جهشی را شاهد بودیم. رفقای چون مجتبی سلیمانی (کاک سهراب)، احمد سینا (احمد چهار صد)، مهدی تهران، علی ساری، خسرو مشهد، فرح خرم نژاد رو آمدند و روحیه استقامت و پایداری را در میان مجموعه تقویت کردند.

سؤال: فشار گرسنگی خیلی زیاد بود؟

جواب: خارج از حد تصور. بویژه آذرماه اوج بی غذایی ما بود. کارمان به خوردن برخی میوه های وحشی و پائیزی جنگلی مانند ازگیل و خرمالو کشید که آنها هم زود ته کشیدند. سیگاری ها به دود کردن برگ درختان رو آوردند.

متاسفانه شکار گراز آسان نبود، هر چند یکی دوبار صورت گرفت. ولی عمدتا به دلیل امنیتی از زاویه لو رفتن محل‌های اقامت مان از انجامش خودداری می کردیم. یکی از دو قاطری که داشتیم هم در اثر بی‌علقی در حال موت بود، مجبور شدیم آنرا بکشیم و بخوریم.

بجز مقداری حبوبات و چای و سیر چیزی نداشتیم. یادم می آید که کاک اسماعیل بجای قند از سیر استفاده می کرد و به بقیه می گفت بخورید خیلی خوبست. روزهای متوالی می شد که جز مستی نخود پخته یا چند عدد خرما و کشمش که از طریق گالشها یا قرارهای سر جاده بدستمان می رسید، چیزی نداشتیم.

در همین جا از یک رفیق برجسته بنام محمد صادق یزدان پناه (محسن آشپز) یاد می کنم که مسئولیت آشپزی جمع را بر عهده گرفته بود. در واقع این یکی از مشکلترین مسئولیتها بود. هیچکاری به اندازه تقسیم گرسنگی مشکل نیست. او با حوصله، دقت، نظم و صداقت بی نظیر و با در نظر گرفتن وضعیت تک تک رفقا این مهم را به انجام می رساند. او مجبور بود وضعیت همه را حساب کند ببیند چه کسی بیمار است و چه کسی به خاطر کار بیشتر، نیاز بیشتری دارد. صادق از فعالین کنفدراسیون احیاء و عضو تشکیلات اصفهان بود. صادق استاد دانشگاه اصفهان بود و این یک موضوع شوخی میان ما بود که می گفتیم ببیند چقدر مهم هستیم که آشپز ما یک استاد دانشگاه اصفهان است. صادق یک کمونیست برجسته بود و برایش مدرک تحصیلی نشانه هیچ امتیازی نبود و برایش هیچ ارزش ویژه ای نداشت.

گرسنگی را کنار خستگی مفرط، بیخوابی مداوم، راهپیمائی های شبانه، بارانهای سخت پائیزی، رطوبت و سرما، نداشتن سرپناه مناسب و بیماری های مختلف مانند خارش غیر قابل تحمل، اسهال، یبوست، پا دردهای شدید بگذارید تا عمق و شدت فشارها را بفهمید. یادم می آید دوره بندیهای اقامت مان در جنگل را برحسب خوراکی ها و بیماریها تقسیم بندی کرده بودیم. دوران خرمالو، دوران خارش و غیره. اما ما بخاطر اهداف انقلابی مان در مقابل همه این مشکلات مقاومت کردیم. رفیق سیامک زعیم در بسیج ایدئولوژیک رفقا و تقویت انگیزه های انقلابی نقش کلیدی داشت. خوب بخاطر دارم در یکی از شبهای طولانی و سرد پائیزی، به خاطر مشاهده نور مشکوکی، کاک اسماعیل بیدار باش داد. همگی کنار آتش گرد آمده بودیم. رفیق شهاب که همواره آماده بحث و گفتگو بود بحث ایدئولوژیکی مهمی براه انداخت. او که دانش ژرفی از تاریخ ایران و جهان داشت با ذکر نمونه های مختلف از استواری شگفت انگیز انقلابیون کشورهای مختلف برای کسب آزادی سخن گفت. از اینکه انقلاب بدون انجام فداکاریهای حیرت انگیز پیروز نخواهد شد. مثال ستارخان را زد که در رابطه با محاصره ۱۱ ماهه تبریز توسط قوای استبداد گفته بود ما یونجه خوردیم ولی آزادی گرفتیم. یادم می آید آن شب کسی به گرسنگی فکر نکرد و خستگی از چهره همه رفقا رخت بر بسته بود. انگار همه به یک منبع انرژی جدید دست یافته بودند. دوران سختی بود اما دوران پر غنائی بود. اهداف انقلابی مشترک، زندگی تنگ و فشرده جمعی، یگانگی نزدیک و انضباط جمعی ما را قوی تر و تحمل هر مشکلی را آسان می کرد. احساسی که بر همگان غالب بود احساس رضایت خاطر بود چرا که مجدانه در حال انجام وظایف انقلابی بودیم که مبارزه طبقاتی بر دوش ما نهاده بود آنهم در عالی ترین شکلش یعنی مبارزه مسلحانه انقلابی.

در همین رابطه باید به گردهمائی های شبانه اشاره کنم که نقش مهمی در حفظ روحیه انقلابی و تقویت حس همبستگی و رفاقت در میان ما داشت. گردهمائی هایی که با خواندن سرودها و آوازهای انقلابی و مترقی، یاد کردن از جانب‌اختگان و دیگر برنامه های هنری همراه بود. در آن گردهمائی ها رفقائی که طبع شعری داشتند اشعار خود را ارائه می دادند؛ رفقائی که در سوگ رفقای از دست رفته ترانه ای ساخته بودند، ترانه های خود را می خواندند. شب یلدای سال ۶۰ در جنگل فراموش نشدنی است. رفقا با برافروختن آتشی عظیم، جشن بزرگی بر پا داشتند و با خواندن سرودهای انقلابی، پایکوبی و رقص جمعی از هر ملیتی، درختان را به لرزه در آوردند. رفیق فریبرز امیری (شوان) با خواندن آوازهای کردی و رفیق منصور قماش با خواندن ترانه های مازندرانی همه را به وجد آورده بودند. فضای جنگل با شادی رفقا انباشته بود. کاک اسماعیل هر بار که آتشی روشن می کردیم دستانش را گرد آن می گرفت و می گفت اگر این آتش نبود ما چطور زنده می ماندیم. آتشی که در وجودمان نهفته بود و در قلبمان زبانه می کشید.

سؤال: گفتی که دوباره بحث رفتن به شهر طرح شد، مباحث در این زمینه چه بود؟

جواب: بحثهای جدی و مهمی در شورای رهبری سریداران صورت گرفت. مشاجرات تند و حادی در جریان بود. دو طرف اصلی جدل رفیق ریاحی و رفیق زعیم بودند. البته گرایشات مختلف دیگری هم بودند. در جریان جدلهای فی مابین، پای مباحث قدیم و جدیدی به وسط کشیده شد. رفقا، ریاحی، سهیل سهیلی، اکبر اصفهان و فریدون خرم روز مصرانه بر رفتن به شهر تاکید می کردند. رفیق شهاب کماکان بر روی برنامه قبلیش پافشاری می کرد. برخی رفقا، عمدتا رفقای محلی طرفدار جنگ پارتیزانی بودند و شهر رفتن را بصورت ضربه زدن به دشمن و برگشتن به جنگل می دیدند. ایده ها و گرایشات دیگر رفقا در همین چارچوبه ها بود.

رفیق اکبر اصفهان که طرفدار رفتن به شهر بود، می گفت شهاب از استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات طرفداری می کند در حالی که ما این تر را سالها پیش رد کرده ایم. در مقابل رفیق شهاب تلاش می کرد توضیح بدهد که طرح وی نه بر مبنای تز محاصره بلکه در پاسخ به واقعیات نظامی ارائه می شود. رفیق سهیل به شوخی به رفیق شهاب می گفت اینقدر شش اثر نظامی مائو را نخوان ما را تا آخر عمر در جنگل نگه می داری. در ضمن برخی رفقای طرفدار قیام در شهر می گفتند جنگ ما علیه رژیم بطور واقعی بعد از قیام آمل آغاز خواهد شد و بهتر است همه ما در شهر کشته شویم تا یکی یکی در جنگل از بین برویم. رفیق شهاب بدرستی می گفت جنگ ما با شلیک اولین گلوله ها بویژه در ۱۸ و ۲۲ آبان آغاز شده است.

رفیق ریاحی استدلال می کرد که عملیاتهائی ما در جنگل جدا از توده است؛ باید به توده ها بپیوندیم و راهش رفتن

به آمل است. او بطور یک جانبه بر اخبار استقبال توده های شهر از ما انگشت می گذاشت. در واقع امروزه که نگاه می کنیم ریاحی تحت عنوان مقابله با مشی چریکی، جنگ چریکی درازمدت را رد می کرد. در ضمن، استدلال دیگر رفیق ریاحی این بود که اگر ما زودتر نجنبیم همه چیز به نفع مجاهدین تمام خواهد شد چرا که آنها برای بهمن ماه برنامه بزرگی را تدارک دیده اند. حتی پای این بحث نیز به میان کشیده شد که ما در جنگل بیشتر مجبور خواهیم شد با ارتش بجنگیم در صورتیکه آماج اصلی ما سپاه است.

رفیق شهاب در مقابل استدلال ریاحی می گفت که مجاهدین آنطور که تا بحال نشان داده اند هیچکاری نخواهند کرد، بهتر است هیچ امیدی به آنها نداشته باشیم و عجله هم نکنیم بهر حال رژیم رفتنی است و ما اگر برنامه ای که گفتم را ادامه دهیم موج وار پیش خواهیم رفت. درست است که بین ارتش و سپاه فرقهائی موجود است ولی بهر حال وقتی قصد مان سرنگونی رژیم است بناگزییر دیر یا زود با ارتش هم درگیر خواهیم شد.

اما در عمل تنگناهای طرح رفیق شهاب در حال آشکار شدن بود. چرا که منطقه کاملا نظامی شده بود و دشمن تقریبا پایگاههای نظامی مستحکمی ساخته بود. حتی پاسگاههای کوچک ژاندارمری که قبلا تصرف شان بسیار ساده بود تبدیل به دژهای نظامی شدند. درختان دور این پاسگاهها قطع شدند، دورشان خندق و سیم خار دار کشیده شد و نورافکنهای قوی نصب شد. یک روز کاک محمد همراه با یکی از اهالی روستاهای اطراف به شناسائی پاسگاه امامزاده عبدالله رفت و از نزدیک موقعیت آنرا سنجید و گزارش داد که برای تصرفش همه قوای مان باید درگیر شوند و چند شهید هم خواهیم داد. آنهم پاسگاهی که در مهر ماه تصرفش بسیار ساده بود. تنها عملیات های نظامی که در آن دوره امکان پذیر بود کمین گذاری برای گشتی ها و نیروهای متحرک رژیم و ترور عناصر جاسوس در روستاهای اطراف بود که اینهم چندان با طرح رفیق شهاب خوانائی نداشت.

البته یک راه دیگر هم بود که کلا از آن منطقه دور شویم و شعاع عملیاتی خود را بویژه بسمت جنگلهای چالوس گسترش دهیم. یعنی منطقه ای که کوه و جنگل و دریا بهم می رسیدند. منطقه ای که شامل شهرهای چون، نور، چالوس، تنکابن و رامسر می شد و روستاهای بیشتری در دامنه کوههای جنگلی وجود داشت، که اینهم چندان مورد توافق اکثریت نبود چرا که می گفتند ما از این منطقه شناخت داریم و طول می کشد تا از آن منطقه شناخت کسب کنیم؛ بعلاوه در بین مردم این منطقه شناخته شده ایم و نباید تا زمانی که تصرف شهر آمل مد نظرمان است از این منطقه دور شویم.

البته اینها همه بصورت ایده های اولیه و عموما بصورت گنگ و مبهم طرح شد تا بصورت یک برنامه منسجم و مشخص و با دلایل محکم و کافی.

سؤال: نظر مسئولین نظامی، مشخصا کاک اسماعیل و کاک محمد چه بود؟

جواب: نظر مسئولین نظامی هم در همین چارچوبه ها می گنجید. کاک اسماعیل بطور کلی از ضرورت مبارزه مسلحانه دفاع می کرد و تمایزش در مجموع رفتن به شهر بود. او و کاک محمد از رفقای محلی خیلی در مورد موقعیت دهقانان منطقه شمال پرس و جو می کردند و می خواستند بدانند تا چه حد بزرگ مالکی و روابط فتودالی موجود است و تا چه حد مانند کردستان امکان براه انداختن جنگهای دهقانی هست. اگر چه در شمال بزرگ مالکی هم موجود بود و رفقای محلی خودمان هم در مبارزات تقسیم زمین در برخی دهات اطراف آمل شرکت داشتند اما وضعیتش با کردستان کیفیتا متفاوت بود. مالکیتها عمدتا به شکل مالکیتهای خرد دهقانی بود و دهقانان نه با اتوریته های فتودالهای محلی بلکه عمدتا با اتوریته های دولتی و نهادهای مرتبط با آن روبرو بودند.

در همین جا یک نکته کناری اما قابل ذکر بگویم که کاک محمد بطور کلی مخالف طرح سربداران بود و به اصطلاح جزو اقلیت سازمان محسوب می شد. البته نه از آن دسته اقلیتی که در تهران مستقر بود و کارشکنی می کرد و روحیه مبارزاتی خود را از دست داده بود. کاک محمد جزو کادرهای برجسته کمونیستی بود که سئوالاتی زیادی در ذهنش جریان داشت و برایش جمعبندی از عملکرد اتحادیه بویژه در کردستان مهم بود. او مخالف جمعبندیهای سازمان در رابطه با تعطیل تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در کردستان بود. او علیرغم مخالفت با طرح سربداران به خاطر نیازی که به او بود و همچنین روحیه انقلابی بی نظیرش به جنگل آمد. واقعا او بیشتر از همه برای اجرای جوانب گوناگون طرح زحمت می کشید. کاک محمد و همچنین رفیق حسن امیری (کاک جلال) - که او هم طرفدار نظرات رفیق هاشم مازندرانی مسئول شاخه آذربایجان بود - نمونه های درخشانی از بکاربست پرنسیپهای کمونیستی در زمینه مناسبات میان اقلیت و اکثریت در یک سازمان کمونیستی بودند. آنان آگاهانه و فعالانه در به عمل در آوردن خط اکثریت مسئولیت بر عهده گرفتند و علیرغم اختلافات خطی مهم با خط اکثریت سازمان، نقش و مسئولیتهای مهم در به عمل در آوردن رهنمودهای اکثریت داشتند. این رفقا به حداکثر تلاش می کردند اتحاد عمل سازمان حفظ شود. این مسئله مستقیما به روحیه انقلابی و بینش کمونیستی این رفقا ربط داشت.

سؤال: استدلال رفقائی که مخالف رفتن به شهر بودند چه بود؟

جواب: تا آنجائیکه من می دانم آن رفقا مخالف رفتن به شهر نبودند بلکه بیشتر طرفدار رفتن و ضربه زدن و برگشتن بودند و اینکه بعد از انجام چنین کاری در مورد چگونگی ادامه حرکت تصمیم بگیریم. عمدتا رفقای محلی و رفیق مسئول تشکیلات شهر پیرو این گرایش بودند. البته استدلال سیاسی کافی و روشنی نداشتند و هر یک از جنبه ای مخالفت خود را بیان می کرد. فی المثل رفیقی که مسئول تشکیلات شهر بود بیشتر از زاویه تغییرات سیاسی مهمی

که در صحنه سیاسی کشور صورت گرفته بود دچار تردید شده بود. او همچنین به تقویت نظامی دشمن در شهر اشاره می کرد. رفیق حشمت اسدی به افت نسبی روحیه توده ها بطور کلی و مشخصا مردم شهر آمل اشاره می کرد و رفقای دیگر هم از زاویه توان نظامی و تشکیلاتی خودمان در حفظ و نگهداری شهر. حتی زمانیکه رفیق ریاحی بعد از تصمیم گیری نهائی به رفقای محلی گفته بود آیا مایلید که نظراتتان را به میان جمع ببرید، آنان تمایلی به اینکار نشان ندادند.

سوال: بالاخره کی و چگونه بطور قطعی برای رفتن به شهر تصمیم گیری شد؟

جواب: در اوائل دیماه تصمیم نهائی گرفته شد. این تصمیم در شورای ۱۵ نفره رهبری سربرداران گرفته شد، البته در آن جلسه رفیق مراد و رفیق مسئول تشکیلات شهر حضور نداشتند. اما بخاطر ندارم که آنان مخالفتی با این تصمیم ابراز کرده باشند. می توان گفت که در واقع اکثریت قریب به اتفاق در مجموع بر سر رفتن به آمل و اجرای یک عملیات نظامی مشخص توافق کردند. بنوعی رفیق شهاب تسلیم نظرات اکثریت شد؛ در آن جلسه زیاد بحث نکرد و وقتی کاک اسماعیل از او خواست که بیشتر نظر دهد گفت حالا که همه اصرار دارید برویم، خوب به شهر برویم و بهتر است که دیگر تردید نکنیم و انجامش دهیم و اگر موفق نشدیم بعدا به جنگل باز می گردیم و از آن جمعبندی می کنیم. در آخر جلسه، رفیق شهاب پیشنهاد داد حداقل یک دسته در جنگل باقی بمانند و با ایجاد درگیریهایی کوچک و غیر مهم به دشمن این تصور را بدهند که ما برنامه حمله ای را در جنگل داریم و آنها را مشغول و منحرف سازند. که این پیشنهاد هم قاطعانه توسط رفیق ریاحی رد شد. پس از آن اقدامات معین برای پیشبرد بحثها در گروهها، تهیه آذوقه، شناسائی راهها برای رفتن به آمل و طراحی نقشه عملیاتی در شهر صورت گرفت.

سوال: بطور کلی چه فشارهایی موجب این تصمیم گیری شد؟

جواب: بهر حال هر تصمیم گیری در چارچوبه یک شرایط عینی و ذهنی مشخص صورت می گیرد. البته هر قدر از فشارهای وارده شناخت نسبتا کافی و صحیحی موجود باشد و نسبت به آنها آگاهانه برخورد شود امکان تصمیم گیریهای بهتر و صحیحتر موجود است. مسلما آن دوره فشارهای سیاسی - نظامی گوناگونی بر سربرداران و بطور مشخص رهبری آن اعمال می شد اما می توانم بگویم که تجزیه و تحلیل مشخصی نسبت به این فشارها موجود نبود. بهر حال این واقعیتی است که فشارهای معینی تصمیمات و نقشه های ما را شکل داد.

یک فشار، تغییرات محسوسی بود که در اوضاع کلی جامعه صورت گرفته بود. رژیم توانسته بود به میزان زیادی بر بحران درونی خویش فائق آید و چند موفقیت مهم بدست بیاورد؛ در تهران و شهرهای بزرگ توانست از حالت بی ثباتی آشکار بیرون بیاید؛ توانست دامنه سرکوبهای توده ای را گسترش دهد و بر سازمانهای انقلابی و کمونیستی ضربات مهمی وارد کند. روحیه مبارزاتی توده ها افت مشخصی را نشان می داد، هر چند که در مناطق مختلف این افت ناموزون بود ولی در سطح سراسری روحیه توده ها بسمت صبر و انتظار و انفعال در حال سیر بود. این فشاری بود بر ما که هر چه زودتر طرح مان را عملی کنیم و با دید آنروزی مان جو سیاسی را برگردانیم. البته سئوالاتی مبنی بر اینکه اوضاع مناسب هست یا نه بر ذهنمان سنگینی می کرد. ولی موقعیت به جایی رسیده بود که باید می رفتیم و نقشه مان را به اجرا می گذاشتیم تا جواب آنها را بگیریم.

فشار دیگر، فشار نظامی مشخص بود. همان دوره شایع بود که دشمن در تدارک حمله بزرگ مجددی به قوای ما در جنگل است. این در تضاد آشکار با دیدگاه ما مشخصا دید رفیق شهاب قرار داشت که محل و زمان درگیریها را باید خودمان انتخاب کنیم نه دشمن.

فشار سیاسی دیگر، فشار اقلیت سازمان بر ما بود. اقلیت مرتبا اصرار می کرد که برنامه تان چه شد؟ رفته اید جنگل و طرفدار مشی چریکی شده اید و از این قبیل حرفها. آنها خواهان تعیین تکلیف هر چه زودتر برنامه ما شده بودند. آنها در واقع منتظر شکست طرحهای ما بودند تا خط منفعلانه خویش را توجیه کنند. این هم به دید آن روزی ما و مجموعه توانائی ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی ما بر می گشت که با چنین اقلیتی تعیین تکلیف قطعی خطی و تشکیلاتی نکرده بودیم.

البته فشار گرسنگی و سختی ها زندگی در جنگل هم عمل می کرد اما بسیار کناری بود و نقشی در این تصمیم گیری نداشت. چرا که توانسته بودیم مشکل آذوقه را برای چند ماهی از طریق حل کنیم و نیروهای ما هم به زندگی در شرایط سخت خو کرده بودند.

مهمترین فشار، فشار عامل ذهنی بود. یعنی همانطور که گفتم، ما حول قیام فوری در شهر بسیج شده بودیم و کلا در چارچوبه قیام شهری فکر می کردیم. اتحادیه از قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ جمعبندی غلطی کرده بود و فکر می کرد طبقه کارگر هم با اتخاذ چنین روشی به قدرت می رسد. قیامی که نه به آخر رسیده بود و نه توانسته بود مانع نفوذ سیاسی و رهبری طبقات مرفه و حتی ارتجاعی چون خمینی شود. حتی به لحاظ تجربی هم، تجربه کردستان باندازه کافی نشان داده بود که کجاها و به چه طریقی کمونیستها قادر به کسب نفوذ بیشتر و براه انداختن جنبش انقلابی پایدارتر هستند. بهرحال نیاز به رهبری متحدتر و تواناتری بود که بتواند چنین فشارهایی را تجزیه و تحلیل کند و راه حل مناسبی را برای مقابله با آنان اتخاذ کند. منظورم از رهبری اساسا وجود یک مشی سیاسی و نظامی صحیح منطبق بر آن اوضاع مشخص بود؛ بعبارت کلی تر وجود یک خط هدایت کننده صحیح در زمینه راه انقلاب در ایران. خطی که متکی بر تجارب انقلابی بین المللی طبقه کارگر و دیگر خلقهای جهان و تجارب انقلاب ایران باشد. البته فراموش نکنید که ما در حال کسب شناخت و تجربه عملی در این زمینه هم بودیم. بهر حال آن تصمیم گیری در مجموع منطبق بر خط، دانش و

تجربه آنروزی ما بود. هر چقدر یاد گرفته بودیم را می بایست به عمل می گذاشتیم تا شناخت مان تکامل یابد. این را هم در نظر بگیرید که ما یک نیروی نظامی بودیم، زمان زیادی در اختیار نداشتیم و نیاز به تصمیم گیری فوری بود. فرصت دامن زدن به مباحث پر دامنه و وسیع هم نداشتیم. تازه در این زمینه هم دیدگاه امروزی را نداشتیم که وقتی سازمان یا حزبی، مبارزه مسلحانه را آغاز می کند و این مبارزه به پراتیک اصلیش بدل می شود، مبارزات خطی عمدتاً در عرصه چگونگی پیشبرد جنگ و عبارتی خط نظامی گره می خورد و اختلافات در این زمینه ها لزوماً و صرفاً بیان اختلافات در اتخاذ تاکتیکهای نظامی نیست؛ بلکه خطوط و گرایشات مختلف در این زمینه می تواند بیان دورنماها و راه حلهای مختلف باشد. چه در زمینه چگونگی برخورد به دشمن و کلیت دولت ارتجاعی و نهادهای سرکوبگرش، چه در زمینه برخورد به توده ها و چگونگی فعال و ادغام نمودنشان در جنگ و اتکاء به آنها و چه در زمینه برخورد به متحدین طبقاتی دور و نزدیک در انقلاب، و مشخصاً متحدان طبقاتی در شهر و روستا. باید در هر جنگی توجه لازمه را به پیشبرد این مبارزات خطی کرد.

سؤال: برگردیم به سیر وقایع، چه کارهائی پس از این تصمیم گیری مجدد، انجام دادید؟

جواب: برای اجتناب از درگیری با دشمن به مناطق جنگلی واقع در جنوب روستای «اسکومحله» عقب نشستیم. در غرب جاده «امامزاده عبدالله - معدن سنگ درکا» مستقر شدیم. دوباره قوای مان متمرکز شد. تقریباً گروهها در تالارهای نزدیک به هم مستقر شدند و هر دو هفته یکبار تغییر مکان می دادیم. بعلاوه در فاصله یکی دو کیلومتری پاسگاه امامزاده عبدالله بالای تپه ای دیده بانی دائمی گذاشتیم که هر بار تیمی از رفقا از گروههای مختلف به نوبت در آن جا مستقر می شدند. و کمین ثابتی نیز در آن جاده داشتیم.

در همین دوره ما چند بار با تعداد معدودی جوان روبرو شدیم که از مناطق دیگر ایران به حوالی روستای «اسکو محله» آمده و خواهان پیوستن به ما بودند که ما بدلیل عدم شناخت از آنها و فقدان امکانات برای چک امنیتی شان از پذیرفتن شان سرباز زدیم.

در همین دوره طبق پیشنهاد رفیق مسعود حیدری تیمی از رفقا برای تهیه آذوقه به روستای ییلاقی «گزنا سرا» رفتند. این روستا که در ارتفاع دو هزار متری قرار داشت، زمستانها خالی از سکنه بود و ۱۲ ساعتی با محل استقرار ما فاصله داشت. رفیق مسعود حیدری آن منطقه را بخوبی می شناخت و می دانست که در خانه برخی از فتووالهای بزرگ آذوقه فراوانی اتیار شده است. تیم اول نخست برای شناسائی رفت. آنها سریعاً با مقداری آذوقه و کفش و لباس برگشتند. بعد از آن یک تیم سی و پنج نفره به روستا رفتند و انبار برنج یکی دو تن از فتووالهای محلی و یکی از آخوندها که فرزندش از فرماندهان سپاه بود را مصادره کردند. و هر یک از رفقا با حمل ۲۵ تا ۳۰ کیلو بار برگشتند. بدین ترتیب مشکل گرسنگی نسبتاً حل شد.

در این زمینه یادم می آید که رفیق فرح خرم نژاد اعتراض کرد که چرا در این کارها رفقای زن شرکت داده نمی شوند. خودش پیشقدم شد و با دیگر رفقا به آن منطقه رفت و با استقامت بی نظیری این مسیر سخت کوهستانی و برفی را رفت و برگشت. رفیق فرح، رفیقی پیشرو و حساس نسبت به مسئله زنان بود. او در این زمینه همیشه خلاف جریان حرکت می کرد و این حرف مائو را به کرسی می نشاند که هر کاری مردان می کنند زنان هم می توانند بکنند. بقول رومن رولان او همچون پرنده مهاجری بود که رو به باد پرواز می کرد. با اعتراض او بود که رفقای زن عضو گروه پزشکی مسلح شدند و در پستهای نگهداری و کمینها شرکت کردند. او خودش در انجام چنین کاری پیشتاز شد.

مهمترین وظیفه عملی ما در این دوره پیدا کردن مسیری امن برای رفتن به شهر بود. نخست این ایده طرح شد که کانتینری تهیه شود و همگی سوار آن شویم و به شهر برویم. اما این ایده به دلیل پیدا نکردن جایی در کنار جاده که بتوانیم همه سوار آن شویم و بطور کلی بنا به پائین بودن ضریب امنیتی آن رد شد. تیمهای شناسائی مختلفی سازمان داده شد؛ مسیرهای مختلف چک شد. بار عمده مسئولیت این کار را کاک محمد بر دوش داشت. کاری دشوار و کشنده. رفقای این تیمها روزها و شبهای متوالی بدون چشم بر هم گذاشتن راه می رفتند و مسیرها مختلف را چک می کردند. رفقا دره های پر از خار، رودخانه های پر از آب، زمینهای کشاورزی پر از پستی و بلندی و تپه های پر شیب و مسیرهای پر خطر را زیر پا می گذاشتند تا بلکه راهی پیدا کنند. سرانجام از دو مسیر اصلی رفتن به شهر آمل یعنی از طریق جاده نور یا از طریق مسیر شرق رودخانه هراز، دومی انتخاب شد. این پروسه تقریباً یکماه بطول انجامید.

سؤال: در این دوره درگیریهائی نظامی دیگری هم اتفاق افتاد یا نه؟

جواب: ما در این فاصله چند درگیری داشتیم. دو درگیری کوچک و یک درگیری نسبتاً بزرگ. درگیری اول اواخر آذر ماه بود. همانطور که گفتم تپه دیده بانی ما در پشت روستای «اسکومحله» قرار داشت. بنوعی دیده بانی و کمین ما علنی بود. هر روز کارگران معدن و کارگران خارجی که مشغول نصب دکلهای برق بودند از کمین ما می گذشتند. یک روز حوالی بعد از ظهر نیروهای ارتش با ستون یک و پرچم بدست از ده «اسکو محله» بسمت ما سرازیر شدند. بنظر می آمد که رژیم، ارتش بویژه نیروهای ژاندارمری و مشخصاً مامورین مستقر در پاسگاه امامزاده عبدالله را تحت فشار قرار داد که عملیاتی علیه ما بکنند. همان لحظه پست دیده بانی ما در حال تعویض بود. تیمی که از تپه پائین آمده بود ناگهان با چند ارتشی مسلح روبرو شد. رفقا مرکب از حسین عطائی (محمد تی ان تی)، عیدی محمد نوذری (عبدی) و ضیاء عبدمنافی (عباس آقا) بودند. هیچ یک از طرفین انتظار چنین برخوردی از نزدیک را نداشت. رفقا عبدی و محمد تی ان تی درجا دست به تفنگ بردند و بسمت شان تیراندازی کردند و آنها نیز سریعاً عقب نشستند. در این درگیری چند

تن از ژاندارم ها زخمی شدند. بعدا اینها از طریق اهالی محل به ما پیغام دادند و از ما تشکر کردند که آنها را نکشتیم و فقط زخمی شان کردیم. چرا که در منطقه این حرف پیچیده بود که تیرهای سربداران همگی به هدف می خوردند، مگر اینکه خودشان نخواهند.

درگیری بعدی نزدیک به ده روز بعد صورت گرفت. رژیم برنامه سنگینی برای تصرف تپه دیده بانی تدارک دید. اینبار اساسا نیروهای سپاه مرکب از چند صد نفر با سلاحهای نیمه سنگین چون خمپاره و توپ ۱۰۶ میلیمتری وارد عمل شده بودند. دم های صبح، هنگام تاریکی، دور شمالی تپه را گرفتند. و از دو جبهه با حمایت آتش سلاحهای سنگین حمله خود را آغاز کردند. درگیری حوالی ساعت هفت و نیم صبح شروع شد. شب قبل کاک محمد و بهناد همراه با دو رفیق دیگر به شناسائی مسیری در جاده نور رفته بودند و پس از بازگشت در تلاری پائین همان تپه یعنی وسط نیروهای خودی با نیروهای دشمن نزد گالشی خوابیده بودند. آنها صبح زود در حال دور زدن تپه بودند که صدای تیراندازی شنیده شد. دشمن براحتی می توانست این چهار رفیق را هدف قرار دهد اما به خاطر آنکه هدفش تصرف تپه بود از اینکار چشم پوشی کرد.

درگیری بسیار شدید بود. صدای خمپاره و توپ تمام منطقه را می لرزاند. تیم هفت نفره رفقای دیده بان که تحت مسئولیت رفیق محمد توکلی (مسعود آبادان) قرار داشت، سریعا و با شجاعت تمام عکس العمل نشان داد و به مقابله با دشمن پرداخت. در لحظات اول رفیق اکبر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت و از دشمن نیز تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. همان زمان کاک محمد همراه با رفقای دیگر به یاری این رفقا شتافتند. پیکر رفیق اکبر در تیررس دشمن قرار داشت و رفقا بویژه کاک محمد و بهزاد شمال چندین بار با به خطر انداختن خود تلاش کردند که جنازه اش را بردارند ولیکن نتوانستند. سرانجام پس از دو سه ساعت نبرد رفقا عقب نشستند و جنازه رفیق جانباخته مان اکبر بدست دشمن افتاد. دشمن بلافاصله در آن نقطه دست به ایجاد پایگاه زد. فردا شب نیروهای دشمن در هراس از حمله ما، اشتباهی با یکدیگر درگیر شدند و تعداد زیادی از خودشان در این درگیری کشته و مجروح شدند. در مجموع دشمن در این نقطه، چند ده کشته و مجروح داد. اطلاعاتیه نظامی شماره ۳ سربداران به این درگیری اختصاص داشت.

این درگیری موجب ترک این منطقه از جانب ما نشد، فقط چند صد متر بالاتر رفتیم و کمین دیگری گذاشتیم. امروز که نگاه می کنیم می بینیم که ما نیازی به یک پایگاه ثابت دیده بانی نداشتیم که بر سر آن وارد جنگ جبهه ای با دشمن شویم. می توانستیم با کمین گذارهای مختلف و نسبتا متحرک، امنیت خود را تامین کنیم. خوشبختانه خمپاره در جنگل از کارآئی چندانی برخوردار نبود. چرا که یا قبل از خوردن به زمینها به شاخه های درختان بر می خورد و یا به زمینهای نرمی که طی سالها تلی از برگ درختان روی آن تلنبار شده بود. در نتیجه اکثر خمپاره ها عمل نمی کرد، اگر هم عمل می کرد، خود درختان مانع گسترش شعاع ترکشهایش می شد. در غیر اینصورت احتمال اینکه ما در این نبرد تعداد زیادی را از دست بدهیم، بود. فقط یکی از رفقا در اثر ترکش خمپاره زخمی سطحی برداشت.

چند روز بعد مراسم یاد بود رفیق حسن (اکبر اصفهان) برگزار شد. این رفیق نام کاملش همانند رفقای جانباخته دیگری چون مهدی تهران، خسرو مشهد، بهزاد شمال، بهرام اهواز، کمال عرب، مالک آذری بر ما ناشناخته ماند اما کردارش جاودانه ماند. در آن شب کاک محمد از خصوصیات انقلابی وی صحبت کرد و او را رفیق همواره داوطلب نامید. رفیق فرح از اکبر ستایش کرد و گفت او جزو اولین رفقائی بود که از مسلح شدن زنان و شرکت شان در فعالیتهای نظامی دفاع کرد. رفیق اکبر از مسئولین تشکیلات اتحادیه در اصفهان بود و از فعالین بخش کارگری در این شهر بود. در گیری بعدی، در بالای تپه ای در فاصله میان روستای محمد آباد و رزکه صورت گرفت. تیمی از رفقای گروه وریا که در بیشتر اوقات برای اجرای قرار سر جاده در آن منطقه بسر می بردند هنگام خرید پنیر از یک گالش با چند پاسدار روبرو شدند. این پاسداران برای گشت زنی از پایگاه خود بیرون آمده بودند. درگیری کوتاه مدتی بود و طرفین زود عقب نشستند از کشته و یا زخمی شدن پاسداران خبری نگرفتیم. در این درگیری رفیق عبدالله میرآویسی (عبه) جسارت و چالاکی فوق العاده ای از خود نشان داد.

امروز که به آن دوره نگاه می کنیم، می توانیم بگوئیم که خطای نظامی فاحشی از ما سر زد. دشمن به استراتژی جنگ ضد چریکی با ما رو آورده بود و ذره ذره سیاست محدود کردن ما را جلو می برد. در مقابل، ما نه تنها از استراتژی جنگ چریکی برخوردار نبودیم بلکه در آن دوره یک ماهه سیاست مان دفاع غیر فعال بود و برنامه ای برای خنثی کردن طرحهای دشمن نداشتیم. بخاطر فقدان چنین برنامه ای از زاویه ارتباطات توده ای فضا بر ما تنگ شد. بعلاوه تاثیرات منفی روی روحیات مردم و نیروهای خودی گذاشت. تا اوانل دیماه نیروهای دشمن جرئت حضور در جنگل را نداشتند و با هراس هر شب از پایگاههای شان صدای خش خش برگها و صدای پای شغالها و گرازها را در اطراف خود به گلوله می بستند. اما پس از آن شروع به ارسال تیمهای گشت به اطراف پایگاهها و جنگل کردند. بطوری که هنگام رفتن به شهر هم درگیری کوچکی با یکی از تیمهای گشت دشمن پیش آمد.

سؤال: چگونه توانستید از حلقه محاصره دشمن خارج شوید و به سمت شهر بروید؟

جواب: در دیماه نقشه نظامی جدیدی برای عملیات در شهر ریخته شد و سازماندهی گروههای عملیاتی در شهر مشخص شد. مسئله عمده این بود که بتوانیم راهی پیدا کنیم که با دشمن درگیر نشویم و به سلامت با پای پیاده به شهر برسیم و عملیات را آغاز کنیم. همانطور که گفتم سرانجام مسیر شرق جاده هراز برای رفتن پیاده به شهر انتخاب شد. این شناخت در نتیجه کار زیاد و شبانه روزی رفقا حاصل شد. رفقائی چون کاک محمد و سهیل از جنگل به شهر، و رفقائی چون مراد و منصورقماش از شهر به جنگل این مسیر را رفتند و در عمل آزمایش کردند. برای رفتن به شهر در درجه اول لازم بود از میان پایگاهها بگذریم، جاده هراز را قطع کنیم و به آنطرف رودخانه برویم. بدین منظور یک راهپیمائی

نسبتاً طولانی طراحی شد. روز اول بهمن ماه از محل استقرار مان به راه افتادیم. شب قبل برف سنگینی آمده بود و همه جا را پوشانده بود. با ۱۲ ساعت راهپیمایی خودمان را به نزدیکی های منطقه منگولوم رساندیم. هوای خیلی سرد بود. فردا صبح زود دوباره براه افتادیم. و ۲۴ ساعت مدام راه رفتیم تا به مقصد برسیم. این راهپیمایی ۳۶ ساعته در نوع خود یک مانور مهم نظامی و ماهرانه بود. پیشبرد موفقیت آمیز آن تنها با اتکاء به عزم و اراده فوق العاده و استقامت و پایداری ما در مقابل هر گونه سختی و رعایت نظم و انضباط بالا میسر شد. هر یک از رفقا به جز تفنگ و فانوسه، نزدیک به بیست کیلو بار حمل می کرد و به فراخور حال خود بخشی از فشنگها و گلوله های آرپی جی و دیگهای انفجاری و مقدار کمی آذوقه حمل می کرد. حوالی صبح از جاده دکلهها که دوره تدارکات از آن استفاده می کردیم رد شدیم. صحنه پر شکوهی بود. از راس یک یال تا راس یال دیگر صفی پر صلابت چشم را خیره می کرد. صفی که در آن نزدیک به صد رفیق جنگی آبدیده با عزم و اراده ای استوار عازم نبردی پر شکوه بودند. آخرین نگاه مان به راس یالی بود که رفقای جان باخته بهنام رودگرمی و مرتضی رهبر در آن خفته بودند.

حوالی ظهر، تیم جلودار که مسئول چک امنیت راه بود، تحت مسئولیت رفیق حسن امیری (جلال) بهمراه رفیق عبدالله میرآویسی با چند نفر از گشتی های دشمن روبرو شدند، تیراندازی متقابل کوتاهی صورت گرفت ولی قوای دشمن سریعاً فرار را بر قرار ترجیح دادند. برای حفظ امنیت بیشتر، کل منطقه چک شد. سرما بیداد می کرد و یخبندان شروع شده بود، چند ساعتی همگی بدون حرکت روی برفها نشستیم. همگی از سرما می لرزیدیم. با علامت سلامتی تیم جلودار، دوباره راه افتادیم. با تاریک شدن هوا به بالای جاده هراز رسیدیم. یعنی مکانی که بین دو پایگاه دشمن بفاصله یک کیلومتر از هم قرار داشت. می بایست از یک شیب تند ۸۰ درجه ای پر از شاخه و درخت پائین می رفتیم و خودمان را دسته دسته به کنار جاده می رساندیم و سریعاً تک به تک جاده را قطع می کردیم و به کف رودخانه هراز قدم می گذاشتیم. معمولاً قرارهای جاده با رفیق مراد در این نقطه گذاشته می شد. فقط رفقای گروه وریا، رفقای پر انرژی و قدرتمند چون احمد سینا قادر بودند براحتمی این شیب را بالا و پائین بروند و نزدیک به پنجاه کیلو آذوقه را با خود حمل کنند. برخی رفقا که جلوی این شیب تند رسیدند ابتدا تردید کردند. کاک اسماعیل سریعاً داوطلب خواست و چند رفیق جلو رفتند و روی زمین نشستند و چشم بسته روی زمین پر از شاخه و کنده درخت و برف و گل و لای سر خوردند و به پائین رفتند. بدین طریق راه باز شد.

در پائین جاده، با رفقای چون روزبه منافی (که تا آن موقع بدون ارتباط تشکیلاتی در تهران بسر می برد و از دست بیعملی اقلیت سازمان به فغان آمده بود) و چند رفیق آذری که همان شب برای پیوستن به قیام سر قرار آمده بودند، روبرو شدیم. آنها ما را راهنمایی کردند که به کدام جهت برویم.

برای عبور از رودخانه هراز نقطه ای انتخاب شد که رودخانه به دو شاخه اصلی و چندین شاخه و نهر فرعی تقسیم می شد. همه با لباس و تجهیزات به آب زدیم. آخرین شاخه رودخانه نسبتاً عمیق بود و فشار آب هم زیاد بود. رفقا ریاحی و فریدون خرم روز (میرزا یوسف) دو طرف رودخانه ایستادند و طنابی را کشیدند و هر رفیق با کمک طناب از رودخانه عبور کرد. آب تا کمر می رسید. سرمای گزنده بطوری بود که به محض بیرون آمدن از رودخانه همه لباسهای ما یخ زد و به یک تکه چوب بدل شد؛ هر کس مراقب بود رفیق بغل دست خوابش نرود و یخ نزند. هوا صاف شده بود و با بیرون آمدن ماه کف رودخانه روشن شده بود و نگرانی ما این بود که مبادا از پایگاههای دشمن ما را ببینند. بهر حال ساعت شش صبح سوم بهمن درست نقطه مقابل دو پایگاه دشمن در آنطرف رودخانه به تلاری رسیدیم. تصمیم گرفته شد یک شب آنجا بمانیم. یک تیم هم برای آخرین شناسائی به شهر رفت. چهار بهمن جلسه ای کوتاه برگزار شد. رفیق ریاحی سخنرانی کوتاهی در مورد اهمیت کاری که قرار بود انجام دهیم کرد. کاک اسماعیل هم یکبار دیگر نقشه را برای رفقا مرور کرد. همه آماده بودیم هر بهائی که لازم است را برای اجرای طرح انقلابی مان بپردازیم. این آخرین جلسه جمعی ۹۰ نفره مان بود. غروب روز چهارم بهمن ماه ۱۳۶۰، زمانی که خورشید می رفت تا خود را برای طلوع مجدد فردا آماده کند، رهسپار شهر شدیم. ادامه دارد.....

درباره چند رفیق جانباخته

رفیق حسن (اکبر اصفهان)

از فعالین جنبش کارگری اصفهان، از مسئولین تشکیلات اصفهان، مسئول سیاسی گروه بهنام در جنگل. رفیق اکبر در درگیری دیماه سال ۶۰ در جنگل جانباخت.

رفیق منیر نور محمدی

منیر در سال ۱۳۳۶ در شهر آمل در خانواده ای سنتی به دنیا آمد. از همان نوجوانی در تضاد با ارزشها، سنتها و رفتارهای فتودالی که پدر، مادر و برادر می خواستند بر او تحمیل کند قرار گرفت. او تن به بندهای اسارت خانوادگی نمی داد. او تلاش کرد بعنوان یک زن استقلال خود را حفظ کند و بر پای خود بایستد. منیر پس از گرفتن دیپلم، معلم روستاهای اطراف آمل شد. او قبل از انقلاب ۵۷ به یکی از فعالین خط سه بدل شد و فعالیتهای آگاهگرانه ای را در بین جوانان روستائی به پیش برد و در بین دهقانان محبوبیت کسب کرد. در دوران انقلاب ۵۷ منیر نقش فعالی در سازمان دادن تظاهراتهای توده ای و درگیریهای خیابانی داشت. او پس از انقلاب به یاری جنبشهای دهقانی و کارگری شتافت و فعالیتهای آگاهگرانه ای را در رابطه با زنان به پیش برد. منیر در سال ۵۹ به صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. رفیق منیر زنی پیشرو و حساس نسبت به مسئله زنان بود. زمانی که زنجیرهای خانوادگی مانعی برای فعالیتهای وی شد جسورانه آنها را از هم گسیخت، ارتباطات خود را با خانواده اش قطع کرد و با اتکاء به یک خانواده کارگری زندگی مستقل خود را سامان داد. این حرکت خلاف جریان در شهر آمل که جو سنتی در آن غالب بوده و هر حرکت شورشگرانه زنان و دختران جوان با انگ خوردنهای عقب مانده محکوم می شد، در آن دوران منحصر بفرود بود.

زمانی که طرح قیام سربداران مطرح شد، رفیق منیر شکوفا شد. او مسئولیت شناسائی از مقرهای دشمن را بر عهده گرفت. منیر در تامین تدارکات سربداران در زمینه های گوناگون و پخش اطلاعاتیه های نظامی سربداران در آمل فعالانه نقش گرفت. او مدت کوتاهی قبل از قیام آمل دستگیر شد اما با هشیاری انقلابی توانست دشمن را فریب دهد و آزاد شود. در روزهای پنجم و ششم بهمن به یاری رفقای سربدار شتافت و راهنمای دسته های قیامگر شد. مدت کوتاهی پس از قیام آمل مجددا دستگیر شد. اینبار دشمن به هويت سیاسی تشکیلاتی وی کاملاً پی برده بود. منیر در مقابل فشارهای دشمن ایستادگی کرد. توانست از پس عوارض روحی تسلیم شدن برخی از افراد سابقه دار و مورد اعتمادش بر بیاید و نمونه شایسته ای از برخورد یک زن کمونیست را در سخت ترین شرایط بنمایش در آورد. منیر آگاهانه برای نجات جان برخی از رفقای دیگر که اسیر بودند، جرمهای آنان را تقبل کرد و از مرگ نهراسید. درخت زندگی پربار و نمونه وارث در مرداد ماه ۶۱ توسط مزدوران اسلامی قطع شد.

رفیق اصغر امیری (کاک پرویز)

از بنیانگذاران گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر

مسئول تشکیلات اتحادیه در کرمانشان. عضو شورای رهبری سربداران، مسئول سیاسی گروه امین اسدی در جنگل. رفیق اصغر از سازماندهندگان تظاهرات تاریخی و بیاد ماندنی اول ماه مه سال ۵۸ در کرمانشان بود. او نقش مهمی در تامین تدارکات تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در سالهای ۵۸ و ۵۹ داشت و نقش تعیین کننده ای در بسیج رفقای کرمانشان برای پیشبرد طرح قیام سربداران داشت. پس از درگیری گزنا سرا و شرایط دشواری که رفقای باقیمانده با آن روبرو بودند رفیق اصغر نقش موثری در حفظ وحدت سیاسی گروه ایفاء کرد. رفیق اصغر در پائیز سال ۶۲ در پی پیگردهای ادامه دار دشمن دستگیر شد و در سال ۶۳ به جوخه اعدام سپرده شد.

رفیق حسن امیری (کاک جلال)

از فعالین گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر؛ از فعالین جنبش کارگری در شهر اصفهان در سال ۵۷؛ از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران و از مسئولین نظامی پیشمرگه های زحمتکشان در بوکان. معاون نظامی گروه وریا در جنگل. رفیق حسن با وجود اینکه طرفدار نظرات رفیق جانباخته هاشم مازندرانی - مسئول شاخه آذربایجان اتحادیه - و مخالف طرح سربداران بود، اما فعالانه برای به اجرا درآوردن طرح اکثریت سازمان تلاش کرد و نقش و مسئولیتهای مهم بر عهده گرفت. او نمونه برجسته ای از بکاربست پرنسیپهای کمونیستی در رابطه با مناسبات میان اقلیت و اکثریت در یک سازمان کمونیستی بود. او در عین مبارزه اصولی برای نظرات خویش، تلاش داشت که اتحاد عمل سازمان حفظ شود. رفیق حسن در پائیز سال ۶۲ دستگیر شد. قهرمانانه در مقابل فشارهای دشمن ایستادگی کرد و به دفاع از آرمانهای کمونیستی پرداخت. رفیق حسن امیری در سال ۶۳ به جوخه اعدام سپرده شد.

رفیق فرهنگ سراج

رفیق فرهنگ در سال ۱۳۳۴ در آبادان متولد شد و در دامان کارگران شرکت نفت پرورش یافت. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی (احیاء) پیوست. او از فعالین برجسته اتحادیه در فاصله سالهای ۶۰ - ۵۷ در آبادان بود. او از سازماندهندگان تظاهرات قربانیان سینما رکس در آبادان بود و به همین دلیل توسط پاسداران دستگیر شد. فرهنگ در مقاومت مردمی آبادان و خرمشهر در مقابل نیروهای عراقی شرکت جست و تجربه نظامی کسب کرد. رفیق فرهنگ از ایدئولوژیک ترین و محکمترین و صادق ترین رفقای جنگل بود. او مسئولیت

حفاظت از رهبری را بر عهده داشت. رفیق فرهنگ این وظیفه را با هشپاری، دقت و تعهد بالا به پیش برد. یک روز پس از قیام آمل رفیق فرهنگ همراه با تعداد دیگری از رفقا منجمله رفیق سیامک زعیب و برخی رفقای دیگر در خانه ای به اسارت نیروهای دشمن در آمدند. رفیق فرهنگ همراه با نه نفر دیگر از رفقا در روز نهم بهمن ماه ۶۰ در ملا عام تیرباران شد.

رفیق بهروز فتحی (ناصر - خلیل)

از فعالین جنبش دانشجویی زمان شاه در دانشگاه صنعتی؛ از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در شهر لوس آنجلس آمریکا؛ از مسئولین کمیته شهر اهواز؛ از اعضای شورای رهبری سریداران؛ مسئول سیاسی گروه وریا؛ رهبری منتخب شورای چهارم.

رفیق بهروز فتحی از جمله پیشروترین رفقای سریدار بود. پس از شکست قیام آمل نقش برجسته ای در ادامه حرکت سریداران و بازسازی سازمان ایفاء نمود. بهروز نقش محوری و تعیین کننده ای در پیشبرد شورای چهارم سازمان در بهار سال ۶۲ در کردستان داشت. رژیم در سال ۶۲ نیروی ویژه ای برای دستگیری وی اختصاص داد. سرانجام در شهریور ماه سال ۶۲ در اتوبان کرج موفق به دستگیری شد. بلافاصله او را بزیر شکنجه های وحشیانه برد؛ شکنجه های قرون وسطائی که چهار ماه بی وقفه ادامه داشت. مقاومت بهروز در زندان اوین زبانزد همگان بود. او که اکثر ارتباطات سازمانی در دستش متمرکز بود، سر سوزنی کوتاه نیامد و هیچگونه اطلاعاتی نداد. سرانجام در دهم دیماه همانسال در زیر شکنجه جانباخت. بهروز در جواب به بازجویانی که به قیام مسلحانه سریداران انگ آمریکائی می زدند گفت تاریخ ثابت می کند که چه کسی نوکر امپریالیسم است. وی در اتاقهای انتظار بازجویی نیز به دیگران روحیه می داد. با فداکاری و از خود گذشتگی بی نظیری زمانیکه سر تا پایش باند پیچی شده بود، جیره روزانه خود را تحت عنوان اینکه نیازی ندارد به رفیق زنی که حامله بود داد.

جانباختن قهرمانانه بهروز در روزهایی که با سلطه بلامنازع ارتجاع و تسلیم طلبی برخی رفیقان نیمه راه رقم می خورد، اعتماد کمونیستها را به دگرگون ساختن اوضاع و کسب پیروزی صد چندان ساخت. بهروز فتحی در جنبش کمونیستی ایران نقش تاریخی یافت، چون رهبر دورانی تاریخی بود.

رفیق عبدالله میرآویسی (رسول - عبه)

رفیق عبه در سال ۱۳۴۲ در روستای «خلیفه ترخان» در حوالی سنندج در خانواده ای فقیر به دنیا آمد. رشد اولیه خود را مدیون دهقانان فقیر و پرتلاش بود. خانواده او در سال ۴۸ به شهر سنندج کوچ کرد. عبه در سنندج در مهد افکار و ایده های انقلابی و آزادیخواهانه خلق کرد پرورش یافت. بعلت فقر و تنگدستی خانواده نتوانست بیش از کلاس سوم راهنمایی ادامه تحصیل دهد. او به صف پر افتخار پرولترهای کرد پیوست. همانند بسیاری از آنان اگر چه هیچگاه از شغل ثابتی برخوردار نبود اما از خصائل انقلابی استواری برخوردار گشت. همانند بسیاری از کارگران کرد به کار فصلی روی آورد اما هیچ فصلی نبود که به استواری نظم کهن باور داشته باشد. غرور طبقاتیش در جریان کارهای گوناگون بعنوان کارگر جوشکار و خمیر گیر نانوا قوام یافت. افکارش با شرکت جسورانه در مبارزات انقلابی ۵۷ شکل گرفت، جنگ مقاومت ۲۲ روزه مردم سنندج از او پیشمرگه ای مقاوم و آبدیده ساخت. با پیوستن به صفوف تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان آگاهی سیاسی اش ارتقاء یافت و بر پرچم کمونیسم انقلابی بوسه زد. عبه به خاطر فعالیتهای انقلابیش محبوب اهالی روستاهای «کران بزرگ»، «کران کوچک»، «حسین آباد»، «افراسیاب» و «هالاره» شد. مدتی پیک تشکیلات نظامی با شهر سنندج و مهاباد بود. در پائیز سال ۵۹ بواسطه غلبه خط راست بر اتحادیه کمونیستهای ایران تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان تعطیل شد. اگر چه عبه از این مسئله رنج بسیار برد اما دلسرده نشد و ایمانش را به کمونیسم و انقلاب از دست نداد. عبه سرنوشت خود را با پرولتاریای چند ملیتی ایران و طبقه کارگر جهانی گره زده بود نه با ملت کرد. او حاضر نبود که از دید و افق انترناسیونالیستی که کسب کرده بود دست بشوید و به دنباله روی از افق های سهل الوصول ناسیونالیستی روی آورد. خط راست غالب بر اتحادیه در آن مقطع نه تنها با چنین پایه انقلابی خوردند نداشت بلکه وجود چنین پایه انقلابی نقش مهمی در بزیر کشیدن آن خط راست داشت.

عبه در سال ۵۹ یک دهه روزنامه فروشی در شهر سنندج دایر کرد و به پخش آثار سازمان در شهر یاری رساند و ارتباط رفقا بیکدیگر را وصل کرد. نزدیک به یکسال به یکسال به اینکار ادامه داد. بارها دهه او توسط جاشها بازرسی شد اما چیز گیر شان نیامد چرا که عبه برای جاسازی تونل مخفی کوچکی زیر دهه اش حفر کرده بود. سرانجام جاشها تاب نیاوردند و یکبار دهه او را آتش زدند اما او بار دیگر دهه اش را تعمیر و بازسازی کرد تا اینکه بار آخر توسط جاشها دهه توسط جرثقیل دزدیده شد.

طرح سریداران بارقه امیدی برای او شد. او که در آتش اشتیاق شرکت در عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه مسلحانه انقلابی می سوخت با روحیه ای وصف ناپذیر داوطلب رفتن به جنگل شد. برای او مهم نبود که در کدام سرزمین علیه دشمنان ملی و طبقاتی می جنگد. عبه در اواخر پائیز سال ۶۰ به صفوف سریداران پیوست. بدلیل آشنائی با روستا و کوه فردای شبی که به جنگل آمد با مهارت راهنمای گروه وریا در جنگل شد. خیلی زود جسارت و چالاکتی عبه در جنگ زبانزد رفقا شد. در پی عکس العملهای سریع او بود که دو بار تیم های گشتی پاسداران در مقابله با رفقای ما فرار را بر قرار ترجیح دادند. هر چقدر یک جنگجو از انگیزه های انقلابی بالاتر و قوی تری برخوردار باشد قادر خواهد شد قاطعانه تر و محکمتر و جسورانه تر بجنگد. عبه از این دسته جنگجویان کمونیست بود.

در شب و روز قیام آمل مردم شهر، کرد انقلابی ریز نقش و پر نشاطی را مشاهده کردند که با غرور و افتخار علیه پاسداران ماهرانه می جنگد. عبه جزو کمین جاده هراز بود و با رفقای چون بهروز فتحی و حسن امیری تا عصر روز

ششم بهمن به دفاع از سنگر خود پرداختند. پس از شکست قیام با شکستن حلقه محاصره دشمن، تا جنگل عقب نشستند؛ تنها گروهی که مسیر خود تا جنگل را با جنگ گشود و چندین بار با مزدوران مسلح رژیم مستقر در دهات درگیر شد. علیرغم زخمی که عبه در شهر برداشت رشادت و دلاوری بی نظیری از خود در این درگیریها نشان داد. عبه پس از انتقال به شهر و مداوای زخمش بلافاصله به جنگل برگشت. عبه از آن دسته رفقای بود که آگاهانه تلاش می کرد جای فرماندهان نظامی جسوری چون کاک اسماعیل و کاک محمد و یوسف گرجی را پر کند. و برآستی در عمل نشان داد که از توانائی و کارآئی کافی، رشادت و مهارت، جرئت و جریزه وصف ناپذیر برخوردار است. هشیاری و سرعت عمل وی در درگیری ۱۳ خرداد ۶۱ نقش تعیین کننده ای در حفظ رفقا و شکستن حلقه محاصره دشمن داشت. او با دیدن گل آلود شدن آب سریعاً عکس العمل نشان داد و توانست چند تن از پاسداران تیم گشت را هدف قرار دهد. عبه علیرغم آنکه گلوله ای شانه اش را خراشید چست و چالاک از این سنگر به آن سنگر می دوید و با جسارت تمام بر پاسداران ترسو هجوم می آورد. زمانی انقلابیون مشروطه می گفتند در جنگ گلوله دنبال آدم ترسو می گردد تا به او بخورد اما رفیق عبه از آن دسته جنگجویانی بود که گلوله را دنبال می کرد.

با وارد آمدن ضربه سراسری تیرماه ۶۱، عبه بدون ذره ای تردید و تزلزل حمایت خود را از تلاشهای کمیته موقت رهبری برای بازسازی اتحادیه اعلام کرد و فعالانه نقش و مسئولیت گرفت. در چارچوب طرحهای کمیته موقت که منجر به عملیات نظامی ۱۲ اسفند ماه سال ۶۱ شد در بهمن ماه همانسال برای برخی تدارکات با رفیق بهزاد گیلان به جنگل رفت. هیچگاه بر ما مشخص نشد که او و رفیق بهزاد چگونه بدام دشمن افتاده و اسیر شدند. هر دو رفیق تحت شکنجه های وحشیانه قرار گرفتند، اما آنها جزو رفقای بودند که سر دادند اما سر ندادند. حتی داغ شتیدن نام واقعی خود را بر دل دشمن نشانند. رژیم در فروردین ماه سال ۶۲ اعلام کرد که دو تن از سریداران را در آمل اعدام کرد. رفیق عبدالله میرآویسی از آن دسته قهرمانان حماسی میدان نبرد بود که حضور دائمی و قدرتمندش را اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) در سراسر دوره بازسازی که منجر به ایجاد حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) شد، حس می کرد و از او الهام می گرفت. الهام از رفیقی که هرگز بزانو در نیامد و خاطره سرخش همچون شعله ای ابدی همواره فروزان خواهد ماند.

رفیق مجتبی سلیمانی (کاک سهراب)

عضو کمیته رهبری «سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش آموزان» (ستاد) در کرمانشان ؛ از اعضای برجسته سریداران.

رفیق مجتبی در سال ۱۳۴۱ در شهر کرمانشان به دنیا آمد. او از طریق «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» با کمونیسم انقلابی آشنا شد. و در دوران انقلاب ۵۷ زمانی که فقط ۱۶ سال داشت فعالیت متشکلش را در رابطه با این گروه آغاز کرد. سهراب در دوره انقلاب پیشتاز مبارزه قهر آمیز برای تار و مار کردن اوباش چماقدار بود. در سال ۵۹ به کار در بین کارگران کوره پرخانه های کرمانشان پرداخت و کارگران را علیه شرایط طاقت فرسای کار و استثمار شدید شوراند. سهراب در دفاع از دانشجویان انقلابی که ساختمانهای متعلق به سرمایه داران بزرگ را به عنوان خوابگاه دانشجویی به اشغال در آورده بودند به تهران رفت و زمانی که چماق بدستان حزب اللهی برای باز پس گرفتن ساختمانها به دانشجویان حمله کردند حق شان را کف دستشان گذاشت. او از سازمان دهندگان تظاهراتی توده ای در بهار سال ۶۰ در کرمانشان بود و با بسیج جوانان شهر توانست دفتر حزب جمهوری اسلامی را به آتش بکشد. در مهر ماه سال ۶۰ برای آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه به جنگلهای آمل رفت. او بعنوان جنگاوری کمونیست و مقاوم که همواره داوطلب انجام دشوارترین ماموریتها است خود را شناساند. سهراب در جریان نبرد آمل زخمی شد. او در خانه ای همراه با رفیق شاهپور عالی پور سنگر گرفت تا رفقای دیگر بتوانند عقب نشینی کنند. او تا آخرین گلوله قهرمانانه جنگید، تا به اسارت دشمن درآمد. مزدوران جمهوری اسلامی بشکل دیوانه واری پیکر زخمی او را چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند و لحظاتی بعد خون سرخش درفش رزم طبقه کارگر جهانی را گلگون ساخت.

روز جهانی زن حجابهای ستم را پاره کنیم!

«در این روز، باید یکبار دیگر خشم خود را به نیروی مبارزاتی تبدیل کنیم و رزمان را با استواری و استحکام علیه ستم بر زن و هرگونه ستم دیگر پیش ببریم...»
به نقل از سخنرانی مرکزی در برنامه روز جهانی زن توسط زنان افغانستانی در شهر کویت

همانطور که رهائی پرولتاریای بین المللی از رهائی زنان جدائی ناپذیر است، نابودی ستم بر زن بدون بازسازی جامعه بشری بر شالوده ای نوین و متفاوت که در آن اثری از استثمار و طبقات اجتماعی نباشد، امکان ناپذیر است. جنگ آمریکا در افغانستان (که دنباله اش تجاوز به دیگر نقاط جهان است) یکبار دیگر بطور عریان نشان داد که حلقه های زنجیر ستمگران بر دست و پای زنان، حلقه های از زنجیر اسارت ستمیدگان سراسر جهان در نظام امپریالیستی است.

پس از آشکار شدن رفتار بیرحمانه طالبان که با استفاده از قوانین مذهبی هر بلائی را خواستند بر سر زنان افغانستان آوردند، به ناگهان رسانه های گروهی بورژوازی غربی شروع به افسانه سرائی کردند که گویا یکی از اهداف حکام آمریکا «رها کردن» زنان افغانستان است. سرکردگان نظام، یعنی بوش و شریک کوچکش «به له ر» انگلیسی، همسران خود را به اینطرف و آنطرف فرستادند تا در مورد اهمیت پایان بخشیدن به استبداد و حتی «متوقف کردن ستم بر زنان افغانستان» سخن درآئی کنند. اینها همان کسانی هستند که طالبان مرتجع را از طریق سازمان سیا و توکرانشان در پاکستان آفریدند و در افغانستان به قدرت رساندند. اینان کسانی هستند که وقتی طالبان زنان را از مشاغل محروم و در خانه زندانی کردند یا بخاطر زیر پا گذاردن قوانین «منکرات و تقوا» به زیر شلاق کشیدند و اعدام کردند، حتی زمزمه معترضانه ای نکردند. اینها کسانی هستند که در عرض پانزده سال میلیونها دلار خونین رامستقما و یا از طریق بن لادن و دیگر خادمین سعودی شان صرف تقویت طالبان و دیگر جنگ سالاران ارتجاعی و نیروهای «مجاهدین» ضد زن، در افغانستان کردند. کشف ناگهانی ستمهایی که بر زنان افغانستان رفته است، از سوی اینان نه عوامفریبی که جنایت است.

در واقع همین مجاهدینی که امروز زیر چتر حمایتی آمریکا به قدرت رسیده اند وقتی در سال ۱۹۹۲ بر مسند حکومت قرار گرفتند با کار زنان در بیرون از خانه مخالفت کردند و برقع، این حجاب خفقان آور که سر تا پا را می پوشاند، را اجباری نمودند. کرزای، این تازه ترین نوکر آمریکا در افغانستان، و دیگر دلکشان ارتجاعی فتودال که امپریالیستها در بن آلمان گرد آورده و بر حکومت گماردند، با طالبان فرقی ندارند. عین هم هستند. زمانی که خبرنگاران از کرزای درباره سیاست حکومت جدید برای زنان پرسیدند وی جواب داد: «ما مسلمان هستیم و اصول و رفتار اسلامی را به کار خواهیم بست». هر چند برخی از افراطی ترین قوانین ضد زن را ملایمتر کرده اند اما این تغییرات بسیار فرعی و صوری است و تنها وضع شمار اندکی از زنان شاغل در شهرهای بزرگ را ممکنست بهتر کند. حکومت جدید افغانستان هیچ نقشه و قصدی برای عوض کردن وضعیت اکثریت زنان که فقیر و روستائی هستند ندارد. هر کسی نگاه کند حتما می تواند مناسبات اجتماعی نهفته در روابط میان زن و مرد، میان ستمدیده و ستمگر را ببیند. انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان عمیقا در بافت نیمه فتودالی عقب مانده خود جامعه افغانستان تنیده شده است. بمبهای آمریکائی و کماندوهای بریتانیائی، هزاران زن افغانستانی را که قرار بود «نجات» دهند کشتند. این بمبها نه قصد ضربه زدن به مناسبات نیمه فتودالی را داشتند و نه منفعتی در این کار. و حتی اگر نیتش را داشتند (که نداشتند) نمی توانستند ضربه ای به این مناسبات بزنند. تنها خود زنان و نیروهای دموکراتیک نوین افغانستان می توانند این بافت نیمه فتودالی غیر قابل تحمل که گلوی زنان را می فشرد، نابود کنند و مناسبات اجتماعی را دگرگون کنند. تنها آنان می توانند کاملا نظام نیمه فتودالی را ریشه کن کنند و امپریالیستها را که بخاطر منافع جهانی شان از این مناسبات حفاظت می کنند، با لگد بیرون اندازند.

این یک دروغ خطرناک است که گویا امپریالیسم علیرغم اتخاذ روشهای منفور (مانند دست زدن به این جنگ تروریستی بیرحمانه علیه هر آنکس که در مقابل منافعش بایستد) می تواند برخی «پیشرفت ها» برای زنان ستمدیده بیاورد. چنین توهماتی با مخدوش کردن حقایق، باعث محکمتر شدن زنجیرهای زنان، و قویتر شدن دست امثال بوش و شرکاء می شود. در حقیقت، آمریکا (و امپریالیستهای دیگر) خود بر جاده دراز و خونینی از استبداد قدم می زنند. آمریکا رژیمهایی را که دوست ندارد یا با نقشه هایش نمی خواند، سرنگون می کند؛ برای کسب حداکثر سود در جهان سوم، کارگران زن را بیرحمانه با مزدهای بخور و نمیر به بیگاری می کشد؛ ارتش آمریکا در هر بخش از جهان سوم که برای «استراحت و تجدید قوا» لنگر می اندازد زنان بومی را به بردگان جنسی سربازان آمریکائی تبدیل می کند (زنان کره، پاناما، تایلند، یا حتی اوکی ناوای ژاپن از تعرضات جنسی سربازان آمریکائی در امان نبوده اند): آری اینها نشان می دهد که بهیود وضع زنان جهان چقدر مشغله فکری آمریکا است! از زنان فیلی پینی بپرسید که احساسشان نسبت به بازگشت سربازان آمریکائی چیست!

امپریالیستهای غربی می توانند چند دلار خونین برای تعمیر شیشه های مدارس که در اثر بمباران افغانستان شکسته بفرستند. شاید چند دختر شهری بتوانند در آن کلاسها درس بخوانند! اما امروز علاقه و منافع امپریالیستها نسبت به برابری زنان بیشتر از دیروز که طبق اعتراف خودشان زنان، کودکان و اهالی غیر نظامی روستاهای افغانستان را جزو «آماج نظامی مشروع» یا «قربانیان اجتناب ناپذیر» محسوب می کردند، نیست. هدف آمریکا آنست که این منطقه

و دیگر مناطق بی ثبات جهان را بزیر کنترل در آورد. آنها پا به پای عریانی و وقاحت شگفت آور در تجاوز نظامی، بر توهمات نیز دامن می زدند و به هر گوسی که مایل به شنیدن است زمزمه می کنند که نظام امپریالیستی آنها در عین حال که دست به این جنایات می زند می تواند حقوق دموکراتیک و ترقی و پیشرفت برای توده های تحت ستم به همراه بیاورد؛ «حقوق و ترقی» برای توده هایی که شرایط دهشتناکشان محصول ماهیت بیرحم و جنایتکار خود امپریالیستها و دلالتان بومی شان است.

کسانی که صمیمانه خواهان حمایت از مبارزات زنان افغانستان برای دفن همیشگی حجاب (و دیگر زنجیرهای انقیاد و ستن ارتجاعی) هستند باید بدانند اولین خدمتی که به این کار می توانند بکنند افشای فعالانه عوامفریبی های امپریالیستها، مقابله با جنگ تجاوزکارانه آنها علیه مردم جهان است. نباید اجازه ندهند جانیانی مانند بوش و «به له ر» از خشم بر حق آنها سوء استفاده کنند و دستهای خون آلودشان را پشت پرده «آزاد کردن زنان افغانستان» پنهان کنند.

همه باید نسبت به فصل مشترک میان متعصبین فاشیست مسیحی که مشاورین بوش هستند و بنیادگرایان فنودال اسلامی آگاه باشند. هر دوی آنها، چه در حکومت باشند چه نباشند، به زنان به مثابه اشیاء جنسی نگاه میکنند، و از مذهب بعنوان وسیله ای برای تحمیل حقارت آمیزترین اشکال انقیاد اجتماعی و عبودیت پدرشاهی بر زنان استفاده می کنند. مائوئیستها می گویند: «زنجیرها را بشکنید، خشم زنان را همچون نیروئی مهیب برای انقلاب رها کنید!» این به معنای شکستن همه زنجیرهائی است که سد راه مبارزه زنان برای رها کردن جامعه اند. وقتی میگوئیم همه یعنی همه زنجیره های کشورهای ثروتمند امپریالیستی که مستقیماً به هزار و یک شکل گلوی کشورهای فقیر را می فشارند؛ همه زنجیره های آشکار و پنهانی که سلطه مرد بر زن را چه در شهرهای مدرن غربی چه در عقب مانده ترین روستاهای جهان، چه در شکل رفتارهای اجتماعی غیر قابل تحمل و کنترل کار زنان و یا در خانواده و ازدواج که دژهای مردسالاری هستند، تقویت می کنند.

امروز جنگ خلق در نپال آنچه را که قبلاً در جنگ خلق در پرو و دیگر جنبشهای انقلابی ثابت شده است بار دیگر نشان میدهد: شکوفائی شگفت انگیز پتانسیل انقلابی زنان. زنان، برابری را در مبارزه برای رهائی جامعه تجربه می کنند. دیگر بخاطر آنکه بی سواد یا فقیرند تحقیر نمی شوند. بالعکس، با آغوش باز پذیرفته شده و تعلیم می بینند، استفاده از سلاح را می آموزند، و در تبدیل روستاهای فقیرشان به پایگاه های سرخ قدرت خلق شرکت می کنند. آنها تحت رهبری یک حزب پرولتری برای نوع جدیدی از جامعه بشری مبارزه می کنند، و هرگز حاضر به بازگشت به تحقیر و فلاکتی که جامعه نیمه فنودالی نپال بر میلیونها تن از خواهران و برادران آنان تحمیل می کند، نیستند. آنان در پروسه این جنگ خلق تاریخی نه فقط خود بلکه مردان هم‌رزم خود را نیز تغییر می دهند و همدوش یکدیگر می رزمند تا قدرت سیاسی را کسب کنند، کلیه مناسبات ستمگرانه جامعه کهن را از قله های هیمالیا تا هموارترین دشتهای نپال ریشه کن کنند، و به مبارزه جهانی برای رهائی همه خلقهای جهان، خدمت کنند.

ستم بر زن، گریبان زنان همه طبقات اجتماعی را می گیرد و خواهران شورشگر در اقصی نقاط جهان علیه هزار و یک شکل حجاب ستمگرانه بر می خیزند و جنبش سازمان می دهند. کارکرد نظام سرمایه داری، زنان گیتی را فقیرتر و فقیرتر می کند. اما شمار فزاینده ای از زنان به صفوف طبقه بین المللی پرولتاریا اضافه می شوند. این امر طبقه ما را در پیشبرد مبارزه سختش علیه همه و هرگونه ستم بر زن و مردسالاری و به سرانجام رساندن وظیفه انقلابی ایجاد جهانی نوین، تقویت میکند. بیایید تا کلیه حجابهای ستم را پاره کنیم!

۸ مارس ۲۰۰۲

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره جنگ تجاوزکارانه آمریکا و شرکاء در افغانستان

حقیقت: رفیق عزیز! دروهای رفیقانه مارا بپذیرید! میخواهم در ارتباط با جنگ تجاوزکارانه امپریالیستهای امریکائی و شرکاء علیه افغانستان که عملاً آغاز گردیده است، سولاتی را با شما در میان بگذارم.

سخنگوی حزب کمونیست افغانستان - دروهای رفیقانه متقابل ما نثار شما و سایر رفقا!

حقیقت: اهداف امپریالیستهای امریکائی از براه انداختن جنگ تجاوزکارانه علیه افغانستان را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا منظور آنها صرفاً سرکوب باند اسامه و باند رهبری طالبان یا آن طوریکه خودشان می گویند صرفاً نابودی یا دستگیری تروریست ها و تنبیه پناهندگان به آنها است یا اینکه اهداف وسیعتری را دنبال می کنند؟

جواب: باندهای طالبان و اسامه بن لادن محصول سیاست های خود امپریالیست های امریکائی و متحدین منطوقی شان مثل پاکستان و عربستان سعودی است. امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان در مقام مقابله علیه رقیب سوسیال امپریالیستی شان تا توانستند به ترومیت «جنگ اسلام علیه کفر» دمیدند و افراطیون مذهبی اسلامی را در سراسر جهان بسیج و سازماندهی کرده و برای پیشبرد «جهاد مقدس» علیه «کفار شوروی» به افغانستان فرستادند. پیشبرد این سیاست باعث گردید که ده ها سازمان و گروه بنیادگرای اسلامی در کشورهای اسلامی مختلف بوجود بیاید. بعد از خروج شوروی ها از افغانستان و بخصوص بعد از فروپاشی «شوروی» و جنگ خلیج، امواج این جنون مذهبی ایجاد شده از سوی امپریالیست های امریکائی و متحدین شان به سوی خود آنها برگشت. اما سیاست پرورش جنون مذهبی در ایجاد طالبان و سلطه آن بر بخش عمده خاک افغانستان کماکان ادامه یافت. این امر باعث شد که گروه ها و دسته های بنیادگرای اسلامی کشورهای مختلف در افغانستان پناهگاه و پایگاه امنی بیابند و بر کیفیت و دامنه فعالیت های شان بیفزایند. اکنون این نوکران دست پرورده دیروزی به «تروریست های» شرور و پناهندگان به «اشرار دهشت افکن» برای خودشان میدل گردیده و «جهاد علیه کفر امریکائی» براه انداخته اند.

از این جهت یقیناً موضوع سرکوب باند اسامه و تنبیه یا سرکوب باند رهبری طالبان مطرح است. اما اهداف امپریالیست های متجاوز صرفاً به این موضوع خلاصه نمی شود، بلکه مسایل وسیعتری را در افغانستان، منطقه و جهان نیز در برمیگیرد، مسایلی که موضوع ملامت و اسامه در مقایسه با کلیت آن اهداف وسیعتر وزنه کمتری دارد و برعلاوه بمشابه یک بهانه و محمل در خدمت تحقق آن ها قرار می گیرد.

حقیقت: مهم ترین اهداف امپریالیست های امریکائی در افغانستان چه چیزهایی اند؟

جواب: در قدم اول زدن و یا دستگیری باند رهبری «القاعده» و همچنان زدن باند رهبری طالبان و و یا وادار کردنش به تسلیم دادن اسامه و افراد رهبری القاعده. گرچه پس از آغاز حملات موضوع وادار کردن رهبری طالبان به تسلیم دهی اسامه و همراهانش بصورت عمده منتفی شده است، اما کماکان به عنوان یک احتمال ولو ضعیف مد نظر امریکائی ها قرار دارد. به عبارت دیگر هنوز هم راه برای اینکه رهبری طالبان اسامه و همراهانش را تسلیم نماید باز گذاشته شده است. قبول موجودیت سفارتخانه طالبان در اسلام آباد توسط حکومت پاکستان حتی بعد از آغاز حملات امریکائی ها و شرکاء با در نظر داشت همین احتمال معنی و مفهوم پیدا می نماید. در هر حال بوجود آوردن یک حکومت دست نشانده مطیع و فرمانبردار مطرح است که به احتمال قوی باید تحت رهبری شاه سابق قرار داشته باشد. آنها میخواهند که جای پای شان را از لحاظ نظامی و سیاسی و اقتصادی در افغانستان محکم نمایند.

به این ترتیب صرفاً موضوع تنبیه و یا سرکوب نوکران نافرمان در میان نیست بلکه تعویض آنها با نوکران جدید و فرمانبردار نیز مطرح است. در واقع موضوع اول در خدمت موضوع دوم قرار دارد. ویران سازی هر چه بیشتر افغانستان و به بیچارگی کشاندن هر چه وسیع تر توده های افغانستانی در ذهنیت بیمارگونه امپریالیستها، ضمانت های مطمئنی برای بقاء و دوام سلطه و اقتدار سبعمه شان برین کشور بوجود میآورد. آنها تصور می کنند که در یک کشور کاملاً ویران شده و در میان مردمان کاملاً برباد شده خواهند توانست به نحو بهتری چهره مسیح مداوا کنند و بودای نجات دهنده بخود بگیرند. از هم اکنون به این کار اقدام کرده اند. یک راکت کروز دو میلیون دالری با سرگلوله یک و نیم هزار کیلوئی بر ویرانه های افغانستان پرتاب می کنند تا کلوخ های آن نیز پارچه پارچه شود و در مقابل آن بسته های غذائی به قیمت یک هزار دالر برای ویرانه نشینان بمشابه مانده های آسمانی فرو می بارند تا بر سر جنازه های عزیزان شان از آنها استفاده نمایند و شکرانه نعمت ها و مهربانی های انسان دوستانه قاتلان متجاوز را بجا آورند.

حقیقت: در مورد اهداف امپریالیست های امریکائی در سطح منطقه ارزیابی شما چگونه است؟

جواب: آسیای میانه و آسیای جنوبی مناطقی نا آرامی اند و افغانستان در وسط این دو منطقه قرار دارد. میتوان گفت که درین دو منطقه در حدود ده ساحه برخوردهای مسلحانه وجود دارد که هر کدام کیفیت و وسعت خود را دارد، از جنگ خلق در نیپال که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست آن کشور قرار دارد گرفته تا جنگی مثل جنگ طالبان و مخالفین «جهادی» شان. امپریالیستهای امریکائی و شرکاء با براه انداختن حمله بر افغانستان و تحت پوشش آن قصد دارند حضور نیرومندی درین مناطق بهم رسانند تا بتوانند اوضاع را به نفع خودشان بصورت موثری تحت کنترل درآورند. آنها تحت پوشش «جنگ ضد تروریستی» از هم اکنون توانسته اند در ازبکستان و تاجیکستان حضور نظامی داشته باشند و همچنان در پاکستان جای پای نظامی یافته اند و بر علاوه قلمروهای هوائی هند و ترکمنستان و قزاقستان در اختیار نیروهای شان قرار گرفته است. هر قدر جنگ به درازا بکشد این حضور نظامی سنگین تر خواهد شد. به همین سبب این گفته «بوش» که جنگ آغاز شده طولانی خواهد بود، از یک جهت ممکن است بیان کننده تمایلات باطنی امپریالیست های امریکائی باشد. این حضور نیرومند نه تنها از جهت دستیابی به منابع سرشار این مناطق برای شان خدمت خواهد کرد، بلکه از لحاظ محاصره حریف روسی از جنوب و تضعیف جدی نفوذ آن در آسیای

میان، و جای گرفتن در بغل گوش چین نیز یک موقعیت دلخواه را برای شان فراهم خواهد آورد. محاصره ایران را نیز نادیده نمی توان گرفت. البته روشن است که این مسئله تضادهای را درین مناطق به شدت دامن خواهد زد و برای ائتلاف بین المللی تحت رهبری امریکا چلنج های جدی ای به وجود خواهد آورد.

حقیقت: اهداف امپریالیستهای امریکایی در عرصه جهانی را چگونه ارزیابی می کنید و می بینید؟

جواب: حوادث واشنگتن و نیویارک غرور امپریالیست های امریکائی را در هم شکست زیرا که ضعف دستگاههای مهیب اطلاعاتی آنها را نشان داد و ضربه پذیری شان را به نمایش گذاشت. آنها می خواهند از طریق به راه انداختن این جنگ و انتقام گیری ددمنشان، غرور ضربت خورده شان را اعاده نمایند و توانمندی و قوت نظامی شان را به جهانیان نشان دهند. آنها می خواهند به توده های جهان نشان دهند که قوت های مسلح نیرومند و مجهز و سرکوبگری برای حفاظت از نظام شان در اختیار دارند. آنها می خواهند نشان دهند که نظام شان مقتدر و مستحکم است و بقاء و دوام آن تضمین شده است. با توجه به این مسایل است که جنگ براه افتاده فعلی یک اقدام دهشت افکنانه به سویه بین المللی است. آنها زور و قوت شان را در افغانستان نشان می دهند تا همه از آنها بترسند و دم بر نیاورند. یک هدف مهم جنگ دهشت افکنانه براه افتاده، کنترل ناآرامی های سیاسی در کشورهای امپریالیستی است. درین اواخر مبارزات مهمی در کشورهای امپریالیستی شکل گرفته که دامنه و وسعت آن روز به روز بیشتر می شود. یک نمونه آن مبارزات براه افتاده علیه «گلوبالیزاسیون» است که کیفیت و دامنه بین المللی دارد. ازین جهت اینها دشمن تراشی می کنند و «تهدیدات خارجی بزرگ» خلق می نمایند تا بتوانند توجه توده ها و مردمان شان را بسوی آن دشمنان و «تهدیدات خارجی» بگردانند و نه تنها ناراضیاتی ها را مهار کنند بلکه توده ها را به دنبال سیاست های دهشت افکنانه بین المللی شان بسیج نمایند. شما می بینید که یک رئیس جمهور بی کفایت و بی شخصیتی که با زحمت و با زور فیصله های قضائی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا توانست به اصطلاح اکثریت کسب نماید و به قصر سفید راه یابد و پس از آن نیز مایه تمسخر توده ها باشد، بعد از شروع حمله به افغانستان ناگهان موقعیتش در میان طبقه حاکمه مستحکم شد، و علاقه مندانی را در اقشار خاصی از جامعه بدست آورد. اما آنچه را که امپریالیستها از دیدنش عاجز هستند اینست که از طرف دیگر در میان توده های وسیعی جنبش ضد جنگ و اعتراضات در خود کشورهای امپریالیستی بالا گرفته است، چنانچه در انگلستان و آلمان و سایر کشورها شاهدش بوده ایم.

حقیقت: برخی ها معتقدند، کنار زدن طالبان و جایگزین کردن آن با رژیم «معتدلی» مثل رژیم ظاهر خان فضای تنفسی برای نیروهای دموکراتیک فراهم می سازد. آیا واقعاً رژیم طالبان را با یک رژیم معتدل جایگزین خواهند کرد و چنین رژیمی فضای تنفسی برای نیروهای دموکراتیک ایجاد خواهد کرد؟

جواب: در یک چنین تحلیلی موضوع تجاوز امپریالیستی که بصورت بالفعل جریان یافته است به فراموشی سپرده می شود. این تجاوز، کشتار بیرحمانه و وسیع و آواره سازی های میلیونی توده های مردم و ویران سازی های گسترده ای را در دهات و شهرهای افغانستان در بر دارد. اینها کارهایی اند که بصورت بالفعل در حال انجام آن هستند. موضوع به این سادگی نیست که استبداد طالبی می رود و رژیم ارتجاعی بهتری جای آنرا می گیرد. امپریالیست های امریکائی خود استبداد طالبی را به وجود آورده اند و آنرا پرو بال داده اند. مخالفت امروزی آنها با رژیم طالبان در اساس بخاطر استبدادی بودن و تتوکراتیک بودن این رژیم نیست بلکه بخاطر آنست که این رژیم ثبات مورد نظرشان را در افغانستان بوجود آورده نتوانست، دوام و موجودیت آن درخدمت منافع منطوقی شان نیست و بعلاوه برای خودشان نیز دردسرها را بر سرآفرین شده است و به این ترتیب تاریخ استعمالشان پایان یافته است. رژیم سعودی و رژیم های شیخ نشین های خلیج عین رژیم طالبان اند، اما چون موجودیت این رژیم هم بنفعشان می باشد، امپریالیست ها اند با آنها مشکلی ندارند و بالاتر از آن تحت حمایت شان نیز قرار دارند.

رژیمی که قرار است جای رژیم ملامعمر را بگیرد رژیمی خواهد بود متشکل از تمامی جنایتکاران جنگی «جهادی» و طالبی و سایر مرتجعین، به استثنای حلقه معدودی از رهبران طالبان، تحت رهبری مرتجع خائنی چون شاه سابق. این ترکیب ماهیت رژیم مذکور را نشان می دهد یعنی یک ماهیت ترکیبی «طالبی» و «جهادی». آیا این ماهیت صرفاً با حذف ملامعمر و چندتن دیگر از رهبران طالبان، به ماهیتی مبدل خواهد شد که فضای باز و امکان تنفس برای نیروهای دموکراتیک فراهم نماید؟

کسانی که اینگونه توهم پراگنی می نمایند و در نهایت در خدمت تجاوز امپریالیستی و مشروعیت دادن به یک ترکیب جدید از حکومت دست نشانده جهادی - طالبی در افغانستان، قرار می گیرند، فکر می نمایند که ماهیت و کارکرد رژیم های سیاسی با تغییر و تبدیل این رهبر حکومت با آن رهبر حکومت دچار دیگرگونی و تحول جدی و قابل اتکاء می شود. آنها خواب دوره «دموکراسی تاجدار» ظاهر شاهی در دهه چهل شمس را می بینند، در حالیکه هم شرایط جهانی و هم شرایط افغانستان دچار تغییر و تحول جدی شده و برگرداندن آن شرایط دیگر ممکن نیست. آنها خوش خیالی هایی را دامن می زنند که امپریالیست های امریکائی و شرکاء و شاه سابق و اعوان و انصار آن حتی وعده نمی دهند چه رسد به اینکه بر سر اجرای آن متعهد باشند. وانگهی مگر قرار است وعده های سرخرمن امپریالیست های غارتگر و متجاوز و نوکران حقیر آنها، حتی در صورتیکه مطرح شود، باعث دلخوشی و آرامی خاطر نیروهای دموکراتیک گردد؟ سوسیال امپریالیست های شوروی و نوکرانشان وعده «انقلاب» دادند، اما آن وعده شان را چگونه اجرا کردند؟ «جهادی ها» وعده استقلال و آزادی دادند، اما چه چیزی به ارمغان آوردند؟ امپریالیست های امریکائی و شرکاء با روی کار آوردن و تقویت رژیم طالبان، وعده اختتام جنگ سالاری، امنیت و ثبات سیاسی دادند، اما این وعده را چگونه پوره کردند؟ حالا چرا باید به استقبال ایجاد «حکومت با قاعده وسیع» متشکل از تمامی مرتجعین و مزدوران امپریالیست ها شتافت و از خوشحالی سر از پا نشناخت؟

امپریالیستهای امریکائی و شرکاء بخاطر تعویض نوکر و یا بهتر بگوئیم بخاطر سازماندهی بهتر نوکران رنگارنگشان در یک ائتلاف وسیع، جنگ خاتمان برانداز دیگری را بادامنه و وسعت بی سابقه بر مردمان ما و کشور ما تحمیل کرده اند. چرا باید این جنگ تجاوزکارانه را با خوش خیالی و توهم بمثابه راهگشای دموکراسی و فضای باز سیاسی مورد استقبال قرار داد؟ مگر ببرک کارمل و اناهیتا و نجیب و هم باندهای شان حینی که سوار بر میله های تانک های متجاوزین سوسیال امپریالیست به افغانستان داخل شدند، قابل استقبال بودند که حالا «کارمل امریکائی» و اعوان و

انصارش مورد استقبال قرار بگیرند؟ آیا کشته شدن حفیظ الله امین توسط «شوری ها» و نشستن بیرک کارمل بجای آن می توانست مایه دلخوشی باشد که حالا کشته شدن احتمالی ملا عمر توسط امریکائی ها و نشستن شاه سابق و یا مرتجع و نوکر امپریالیست دیگری بجای آن باعث دلگرمی گردد.

حقیقت: بنظر شما این افراد و محافل روی تفاوت های جزئی یا تفاوتهایی که در شکل ممکن است توسط رژیم تحت رهبری شاه سابق با رژیم فعلی طالبان بوجود بیاید، حساب باز کرده اند؟

جواب: بله همینطور است: خوب، رژیم تحت رهبری شاه سابق - چنانچه بوجود بیاید - با رژیم فعلی طالبان تفاوت هائی خواهد داشت، اما تفاوت داریم تا تفاوت، چنانچه رژیم برهان الدین ربانی نیز با رژیم طالبان تفاوت هائی دارد. اما مسئله این است که این تفاوت ها از دید منافع توده های مردم تفاوت های بسیار جزئی و اندک اند و از آن مهمتر تفاوت های شکلی اند و نمی توانند ارزش بیشتری داشته باشند. همانطوریکه گفتیم قرار است که رژیم بعد از رژیم ملا عمر یک رژیم مشترک تمامی مرتجعین طالبی و «جهادی» و سایر مرتجعین باشد. این رژیم پایه ها و اصول مشترک بسیار و اساسی ای با رژیم طالبان خواهد داشت. همانند آن دست پرورده امپریالیست ها و مرتجعین خارجی خواهد بود، طبقات استثمارگر فئودال و بورژوا کمپرادور را نمایندگی خواهد کرد، تنوکرات خواهد بود و نه سکولار، شوونیزم ملی را حامل خواهد بود و بر ملل تحت ستم اعمال ستم خواهد کرد، شوونیزم جنسی و ستم بر زنان را پا بر جا نگه خواهد داشت و برای نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی و بطور خاص کمونیستها و مشخصاً مائوئیستها، یک رژیم سرکوبگر خواهد بود. در این رژیم ممکن است ریش گذاشتن اجباری نباشد، قمچین داران امر بالمعروف و نهی عن المنکر وجود نداشته باشد، مکاتب دخترانه کاملاً مسدود نباشد، دستار بستن اجباری نباشد، بجای عشر شرعی مالیات دولتی از اهالی گرفته شود و ... این تفاوت ها بسیار شکلی و بی ارزش هستند و خجالت آور و ننگین است که به بهانه بدست آوردن آنها، یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی با قتل عام ها و آوارگی ها و ویرانگری های ناشی از آن مورد استقبال قرار بگیرد.

این رژیم قرار است که از طریق تدویر «لویه جرگه» ای که در پناه دود و آتش کروزها و بمبهای امریکائی برگزار می شود بوجود بیاید. «لویه جرگه» در اساس یک سنت فتووالی قبایلی پشتونهاست. که در آن سران قبایل و رهبران مذهبی گرد می آیند و راجع به امور کشوری تصمیم می گیرند. این «جرگه» حتی در سطح خود پشتونها نیز یک تجمع دموکراتیک و نماینده مردم نیست، تحمیل آن برملتهای غیر پشتون حامل ستم ملی بوده و هست. این «لویه جرگه» چنانچه در چنین شرایطی یعنی زیر آتش حمله امپریالیستها دایر شود، حتی در میان مجموعه «لویه جرگه» های دایر شده در تاریخ افغانستان، بدترین آنها خواهد بود.

امپریالیستها و مرتجعین بطور همیشگی از ایجاد تغییرات شکلی در استثمار و ستمی که بالای توده ها اعمال می نمایند: فریبکارانه برای اغفال توده ها و دوام و استحکام نظام شان استفاده می نمایند. آنهاست که خود را بخشی از جنبش ملی - دموکراتیک و حتی بخشی از جنبش کمونیستی افغانستان می دانند، ولی افق دیدشان آنقدر محدود و حقیر است که بخاطر تغییرات شکلی احتمالی، یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی را نادیده می گیرند و در واقع به استقبال آن می شتابند، نقش تاریخی ننگینی بازی می نمایند، همانند بیرک و اناهیتا و پیروان شان و بلکه حقیرانه تر از آن ها.

حقیقت: با توجه به اینکه مسئله زنان یک از حساسترین مسایل جامعه افغانستان است. بنظر شما تغییر و تحولات احتمالی توسط حمله امپریالیستی چه تاثیری بر موقعیت زنان افغانستان خواهد گذارد.

جواب: همانطوریکه گفته شد در رژیم مبتنی بر اتحاد تمامی مرتجعین تحت رهبری ظاهر شاه ممکن است اداره های امر بالمعروف و نهی عن المنکر وجود نداشته باشد و یا دروازه های مکاتب دخترانه کاملاً مسدود نباشند. همچنان ممکن است حمام های زنانه بسته نباشد و یا مثلاً زنانی در ادارات دولتی استخدام گردند. اما مناسبات ستمگرانه بر زنان پابرجا خواهد ماند. به عبارت دیگر آنچه در مورد مسئله زنان پیش خواهد آمد ایجاد تغییرات معین شکلی خواهد بود. به عبارت دیگر حتی اگر جنگ تمام شود و بعد از جنگ تغییراتی در مورد زنان پیش بیاید این «تغییرات» شکلی خواهد بود، این «تغییرات» شکلی نیز دامنه وسعت محدودی خواهد داشت و صرفاً بخش معینی از زنان و دختران شهری را در بر خواهد گرفت و زنان و دختران دهاتی را که در حدود ۸۰ فیصد مجموع زنان و دختران را تشکیل می دهند و همچنان اکثریت زنان و دختران شهری را در بر نخواهد گرفت. بنابراین بیشتر از نود فیصد زنان و دختران حتی ازین تغییرات شکلی ناچیز نیز بهره ای نخواهند برد. به این ترتیب این تغییرات حتی مناسبات ستمگرانه بر زنان را سست نخواهد کرد، چه رسد به آنکه آنرا مورد ضربت قرار دهد. رژیم تحت رهبری ظاهر خان یک رژیم فئودال کمپرادور و تنوکرات خواهد بود. از چنین رژیمی نباید انتظار داشت که مناسبات ستمگرانه بر زنان را مورد ضربت قرار دهد و به آنان آزادی و رهائی از قید ستم عطا نماید. رژیمی که قرار است بر اساس سنت فتووالی «لویه جرگه» به میان بیاید، مناسبات ستمگرانه بر زنان منجمله سنت ها و عنعنات مربوط به این مسئله را دست نخورده باقی خواهد گذاشت و نمی تواند طور دیگری عمل نماید.

حقیقت: موقعیت و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در اوضاع کنونی چگونه است؟

جواب: موقعیکه چند سال قبل دیپلمات های ایرانی در مزار شریف توسط طالبان به قتل رسیدند، جمهوری اسلامی ایران نیروهای نظامی وسیعی در مرز با افغانستان متمرکز ساخت و چنین نشان می داد که قصد جنگ با طالبان و حمله بر افغانستان را دارد. اما تهدید امریکائی ها کارش را کرد و جمهوری اسلامی ایران عقب نشست. حالا از اساس جمهوری اسلامی ایران از کمپاین امپریالیزم امریکا و شرکاء حمایت می نماید ولی در عین حال روی اختلافاتی با امریکائی ها انگشت می گذارد. مثلاً جمهوری اسلامی ایران بخاطر ظاهر سازی خواهان آن است که این کمپاین بنام «سازمان ملل متحد» انجام یابد و نه بنام امریکائی ها.

جمهوری اسلامی ایران از سرکوب رژیم ملا عمر خرسند است چرا که با این رژیم اختلافات و کشمکش های خصمانه ای داشته است. از جانب دیگر جمهوری اسلامی ایران از قوت گرفتن دوباره حکومت ربانی نیز خرسند است چراکه این

حکومت از قبل مورد حمایتش بوده است. اما از طرف دیگر روی کار آمدن شاه سابق در افغانستان را نمی پسندند و آنرا زمینه ساز مطرح شدن بیشتر پسر شاه سابق در ایران محسوب می نماید. همچنان از مستقر شدن نیروهای امریکائی و شرکاء در افغانستان و همچنان پاکستان و ازبکستان بیمناک است و آنرا به نفع خود نمی داند. به نظر میرسد که در اوضاع و احوال فعلی جمهوری اسلامی ایران قبل از هر چیز دیگری در صدد تحکیم روابط و مناسباتش با روسیه بر آمده است خرید های تسلیحاتی هنگفت جمهوری اسلامی ایران از روسیه در شرایط فعلی کمتر مورد توجه امریکائی ها قرار می گیرد و شاید هم عامدانه نادیده گرفته شود تا ائتلاف شکننده بین المللی تحت رهبری امریکا درز برنماید.

به این ترتیب جمهوری اسلامی اساساً از کمپاین بین المللی براه افتاده حمایت می نماید و مخالفت اصولی با آن ندارد. البته مسلم است که رقابت میان دو جناح حکومت در جمهوری اسلامی ایران بر سر این موضوع موجود خواهد بود. جناح خاتمی از فرصت پیش آمده برای نزدیکی بیشتر به امریکائی ها استفاده خواهد کرد، در حالیکه جناح مقابل آن بیشتر در مورد رقابت با «القاعده» و طالبان بر سر رهبری «پان اسلامیس» نگرانی خواهد داشت.

حقیقت: پس از آغاز حمله امریکا به افغانستان، پناهندگان افغانستانی در خارج از افغانستان با چه اوضاع و احوالی روبرو خواهند بود؟

جواب: محافل امپریالیستی و ارتجاعی خود از آواره شدن حدود یک و نیم میلیون نفر افغانستانی دیگر به خارج از افغانستان سخن می گویند. از هم اکنون جریان حرکت این پناهندگان به سوی پاکستان، علیرغم مسدود بودن معابر عمومی میان افغانستان و پاکستان توسط قوای سرحدی پاکستان، آغاز گردیده است. مقامات و نهادهای وابسته به کمیشنر (کمیساریای) عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان) در پاکستان بطور سریع و وسیعی دوباره فعال گردیده اند و بودجه های هنگفتی برای سازماندهی تعداد زیادی از کمپ های جدید برای پناهندگان افغانستانی یا عملاً در اختیارشان قرار گرفته است و یا وعده داده شده است. ماشاات خوب و استفاده جوئی های وسیع بازم در راه است و این امر باعث خوشوقتی این مقامات و نهادها گردیده است. پیش بینی می شود که چند صد هزار پناهنده افغانستانی دیگر به جمع پناهندگان موجود در ایران اضافه خواهد شد تا تعداد بیشتری از افغانستانی ها در ایران مورد استثمار مضاعف قرار بگیرند و مژه شوونیزم ایرانی مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران را مستقیماً بچشند.

در غرب پس از وقوع حوادث یازده سپتامبر در واشنگتن و نیویارک، جو نژاد پرستانه ای علیه شرقی ها در مجموع دامن زده شده است که افغانستانی ها در درجه اول از آن «مستفید» شده اند و در آینده نیز «بهره» خواهند برد. در امریکا زنان و دختران پناهنده افغانستانی در بازارها و سرک ها (جاده ها) مورد تهدید و حتی لت و کوب قرار گرفته اند.

خلاصه آوارگی های وسیع تر، محرومیت های بیشتر و شرایط سخت تری در انتظار افغانستانی ها در مجموع، منجمله پناهندگان افغانستانی درخارج از افغانستان، خواهد بود.

حقیقت: پرسش آخر ما از شما در مورد وظایف و مسئولیت های مائوئیست های افغانستان و جهان در اوضاع کنونی است؟

جواب: اوضاع بسیار حساس است. اگر توده ها در افغانستان تصور کنند که یا باید به تجاوز امپریالیستی تسلیم شوند و یا باندهای «طالبان» و «القاعده» و سایر شرکاء شان را حمایت نمایند، بدبختی افغانستان و مردمان افغانستان پا برجا خواهد ماند. وظیفه مائوئیست ها است که راه رهایی حقیقی را به توده های افغانستانی نشان دهند و درین راه بسیج شان نمایند.

حزب ما اعلام کرده است که قاطعانه مصمم است علیه تجاوز امپریالیستی با تمام قوت و توان ایستادگی نماید و برای سازماندهی و بر پائی مقاومت مردمی با درفش مستقل انقلابی کار و پیکار نماید. ما باید جنگ مقاومت ضد امپریالیزم امریکا و شرکاء را همچون مرحله ای از جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان پیش ببریم و ضمن مقاومت علیه تجاوز امپریالیستی به عنوان وظیفه عمده مرحله فعلی، «پان اسلامیزم» و «تتوکراسی» ارتجاعی حاکم فعلی، اعم از طالبی و جهادی، را به عنوان یکی از آماج های اصلی مبارزات انقلابی در نظر بگیریم و مبارزه علیه آنرا بصورت ها و شکل های گوناگون به پیش ببریم. درینمورد ضروری است که تجارب مثبت و منفی دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، قویاً مدنظر قرار بگیرد.

مائوئیست های افغانستان در قدم اول وظیفه دارند کمبودات و ناتوانی های خودشان را هر چه اصولی تر و زود تر رفع نمایند تا بتوانند در میدان جنگ افغانستان عملاً حضور داشته باشند. اجرای این وظیفه، مسئولیت محوری ما را تشکیل می دهد. مائوئیست های افغانستانی خارج از کشور وظیفه دارند که در قدم اول به این تلاش و کوشش بپیوندند، در غیر آن برای حمایت و تقویت آن در اشکال و صور گوناگون در خارج از کشور کوشا باشند.

ما همچنین وظیفه داریم برای برپائی یک جنبش وسیع تر ملی - دموکراتیک ضد تجاوز امپریالیستی که علاوه از مائوئیست ها، سایر افراد و حلقات ملی، دموکرات و انقلابی افغانستانی در داخل و خارج کشور را در بر بگیرد، نیز بکوشیم. پیشبرد درست و اصولی این وظیفه، قبل از همه مربوط به پیشرفت های کار و پیکار ما در اجرای وظیفه و مسئولیت محوری مان خواهد بود و باید به آن خدمت نماید و تابع الزامات آن باشد. مائوئیست های افغانستان وظیفه دارند پیوند فشرده ای با جنبش مبارزاتی ضد جنگ که در درون کشورهای امپریالیستی سر بلند کرده است، داشته باشند و یکجا با مائوئیست های سایر کشورها برای سمت دهی انقلابی این جنبش کوشا باشند.

مائوئیست های جهان وظیفه دارند از تلاش های مائوئیست های افغانستان برای برپائی مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیزم امریکا و شرکاء حمایت های بی دریغ و همه جانبه به عمل آورند. تبلیغ برای مواضع و فعالیت های مائوئیست های افغانستان، شدت بخشیدن به مبارزات ضد امپریالیستی، شرکت فعال در جنبش مبارزاتی ضد جنگ و همکاری نزدیک و مستقیم با مائوئیست های افغانستان و مبارزات آنها، در کشورها و ساحات تحت فعالیت شان را از هم اکنون و بصورت بالفعل می توان در نظر داشت. مبارزه و مقاومت علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیست های امریکائی و شرکاء باید یک مبارزه و مقاومت جهانی باشد.

حقیقت: ضمن آرزوی موفقیت و پیشرفتهای مهم برای حزب شما و همه مائوئیست ها در این مبارزه مهم علیه

امیرالیسم، از اینکه با انجام این مصاحبه موافقت کردید، سپاسگزاریم.

سخن گوی حزب کمونیست افغانستان: با قدردانی از زحمات شما برای انجام این مصاحبه، برای همه رفقا آرزوی موفقیت می نمایم.

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, ENGLAND
HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

WWW.SARBEDARAN.ORG
FAX: 0049 89 244376693

پیام رفیق پراجاندا رهبر جنگ خلق در نپال به مناسبت ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق

امروز ۱۲ فوریه ۲۰۰۲ (اول فالگون ۲۰۵۸) ۶ سال از آغاز و گسترش جنگ خلق تاریخی تحت رهبری حزب کمونیست نپال، این پیشاهنگ کبیر و شکوهمند پرولتاریای نپال، برای تغییر انقلابی در جامعه، میگذرد. این دوره ۶ ساله صرفاً مشخص کننده روند طولانی تغییرات انقلابی درون جامعه نپال نبود. وقتی به دستاوردهای بزرگ و مصافهای جدی و تاثیرات ملی و بین المللی جنگ خلق در ۶ سال گذشته نگاه میکنیم، میتوانیم پیشرفت باشکوه و پر قدرت را به آسانی متوجه بشویم. جنگ خلق همانند حریق در حال به آتش کشیدن دولت کهنه است. دولتی که در اتحاد با امپریالیسم و فئودالیسم برای سده ها مرتکب جنایت و استثمار طبقاتی، ملی، منطقه ای و جنیستی علیه توده های نپال شده است.....

جنگ کبیر خلق به آسانی به این سطح از تکامل نرسیده است. این راه با فداکاری و خون قریب به ۲۰۰۰ نپالی متعهد و شجاع آبیاری شده است. هزاران تن از توده های قهرمان خلق با استواری با جنایات وحشیانه دشمن در سلولهای مرگ روبرو شدند. هزاران تن تکه تکه شدند اما حاضر نشدند پرچم انقلاب را بر زمین افکنند. برای رساندن جنگ خلق به این سطح از تکامل، همه حزب، دلاوران ارتش رهائیبخش خلق، سازمانهای توده ای مختلف، نیروهای قومی و میلیونها تن از توده ها درد و غم و دشواری های غیرقابل تشریحی را تحمل کردند. جنگ خلق همچنین از همکاری و حمایت انقلابیون کمونیست و نیروهای چپ و مترقی و نیروی میلیونی توده های خلق جهان و بیشتر از همه حمایت و همکاری «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» برخوردار بود. بمناسبت ورود جنگ خلق به ۷ امین سال خود و بخاطر این تکاملات پرشکوه سریع، من از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، پیشاهنگ افتخار آفرین پرولتاریای نپال، سلامهای سرخ و دروهای آتشین خود را به همه آنها می فرستم و از صمیم قلب تبریک میگویم.

امروز جامعه نپال در حال از سرگذراندن تحولات بزرگ انقلابی است. بهمین دلیل فئودال های مستبد و اراذل و اوباش آنان به آخرین سلاح شان یعنی اعمال دیکتاتوری نظامی بمنظور ممانعت از بنیانگذاری یک نپال دمکراتیک نوین، دست زده اند. این آدمکشان درگیر یک توطئه علیه کشور، توده ها، و جنگ خلق هستند....

مستبدین فئودال با بهره گیری از کارزار به اصطلاح ضد تروریستی آمریکا جنبش مائوئیستی را «تروریست» می خوانند. آنها به این ترتیب دو میلیون توده نپالی را «تروریست» می نامند. تجربه سه ماه حکومت نظامی شان داد که هدف این حکومت نظامی نه فقط جنبش مائوئیستی، بلکه حقوق و احزاب پارلمانی است. وقتی آنها در رویارویی با مقاومت قدرتمند توده ها و جنگ خلق شکست خوردند کینه ورزانه پارلمان و احزاب پارلمانی را کاملاً بی ثمر خواندند، آزادی مطبوعات را ملغی کردند، حقوق پایه ای خلق را پس گرفتند، خائنانه به گدائی از قدرتهای خارجی برای گرفتن کمک نظامی بمنظور کشتن میهن دوستان نپالی و مستقر کردن دولت ترور و خفقان و تبلیغات دروغین، پرداختند....

در این گرهگاه، همه احزاب سیاسی داخل و خارج پارلمان، روشنفکران و شخصیت های کشور و هر نپالی آگاه حقایق تلخ تاریخ نپال را نباید فراموش کند. مستبدین فئودال از خصلت متضاد مذاکره و احزاب سیاسی پارلمانی بهره جسته اند تا بتوانند رژیم دیکتاتوری نظامی مستبدین را در نپال برقرار کنند. حقیقت تاریخی اینست که تا وقتی ارتش، این ارگان اصلی دولت، در دست فئودالهای قصرتشین است، پارلمان و احزاب پارلمانی نهادهای بی قدرتی هستند که مانند عروسک در دستان مستبدین و برای توجیه فعالیتهای آنان از زمان قتل عام درون قصری تا کنون، می چرخند. این واقعیتی است که دمکراسی و حقوق خلق تا وقتی که ارتش از دست فئودالهای مستبد در دست خلق قرار نگرفته، تضمین نخواهد شد. در جوهر خود، جنگ مائوئیستی خلق، پروسه تاریخی دستیابی به این امر است. با این چشم انداز، این اهمیت تعیین کننده دارد که احزاب درون و بیرون پارلمان برای جنگیدن علیه استبداد فئودالی با جنبش مائوئیستی متحد شوند. اگر چنین جنبش متحدی شکل بگیرد، استبداد فئودالی به محاصره افتاده و در فاصله کوتاهی در گرداب بحران فروپاشی فرو خواهد رفت. به این مناسبت حزب ما به همه احزاب درون و بیرون پارلمان و به همه نیروهای مردمی فراخوان میدهد که در برابر تهدیدات مستبدین فئودال در حال مرگ زانو نزده و علیه دیکتاتوری نظامی متحد شوند....

ما اعلام میکنیم که همیشه در برابر روحیه و ابتکارات نهادهای حقوق بشری، شخصیت های روشنفکر و توده های عادی که بدنبال یک راه حل برون رفت سیاسی صلح آمیز هستند، صداقت داشته ایم. اگر فضای مناسبی ایجاد شود ما همیشه آماده گفتگو با هر کس و هر جا هستیم. اما این یک ارتجاع فئودالی است که جرات کرده از طریق استبداد و دیکتاتوری نظامی کشور را به بردگی قرون وسطائی بکشاند. و ما مصممیم تا از طریق جنگ خلق آنان را در هم بکوبیم. اکنون مردم در نپال بلند شده اند و هیچ نیروی در دنیا نمی تواند استبداد فئودالی را بر مردم ما تحمیل کند. توده های میلیونی آماده هستند تا آدمکشان فئودال و رژیم نظامی آنان را برای همیشه به گورستان تاریخ بسپارند. حتی اگر لازم باشد، با جاری کردن رودخانه ای از خون. امروز خلق ما ارتش رهائیبخش خود را دارد که هزاران رزمنده مسلح به ایدئولوژی علمی، برای رهایی در آن می جنگند. در جریان مبارزه، توده های خلق، دولت آلترناتیو انقلابی خود را در مناطق وسیع روستائی به ظهور رسانده اند. ما میخواهیم تاکید کنیم که این میلیونها رزمنده و توده خلق، بن لادن و طالبان نیستند. آنها رزمندگان کبیر انقلابی هستند که برای تغییر انقلابی جامعه، تحت رهبری ایدئولوژی علمی، در قرن بیست و یکم، می رزمند. به مناسبت این دوره تاریخی از جمله جنگ خلق،

یکبار دیگر دروذهای انقلابی خود را به تمام کادرهای حزب، رزمندگان انقلابی، و توده ها می فرستم. از صمیم قلب به آنان فراخوان میدهم که یاره ها و تهدیدهای استبداد فئودالی در حال مرگ و اراذل و اوباش آنان را کنار بزنند. فراخوان میدهم که مارش شکوهمند مان را بسوی جنگ تا به آخر به سرانجام رسانیم و وظیفه تاریخی مان بمنظور ایجاد یک نپال زیبا، صلح جو و کییر بجلو ببریم. راه پر پیچ و خم است، اما پیروزی خلق اجتناب ناپذیر است.

۱۳ فوریه ۲۰۰۲

پراچاندا - صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

نبردهای بزرگ و پیروزیهای خیره کننده جنگ خلق در نپال

به مناسبت ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق

منطقه «آچام» که یکی از مناطق پایگاهی جنگ خلق است، تقریباً در ۳۰۰ کیلومتری غرب کاتماندو پایتخت نپال قرار دارد. «آچام» با مرز هند فقط ۷۰ کیلومتر فاصله دارد. در ارتفاعات این منطقه کوهستانی، شهری به نام «منگلسن» واقع است. ارتش سلطنتی نپال بعد از اینکه رژیم این کشور در ماه نوامبر ۲۰۰۱ اعلام «وضع فوق العاده» کرد، بسیج شد تا به نواحی دور از دسترس نظیر «منگلسن» برود و کارزار «جستجو و نابودی» را علیه چریکهای مائوئیست به پیش ببرد.

روز ۱۷ فوریه ۲۰۰۲، چریکهای مائوئیست حمله گسترده و پیروزماندانه ای را به انجام رساندند که بزرگترین عملیات نیروهای انقلابی از زمان آغاز جنگ خلق در سال ۱۹۹۶ به حساب می آید.

هنوز اخبار مستقیم و قابل اتکائی از نبرد بین ارتش آزادیبخش خلق با ارتش و پلیس ارتجاع بدست ما نرسیده است. گزارشات روزنامه های رسمی و رسانه های امپریالیستی، سانسور شده و پر از دروغ است. روزنامه مترقی و گویای حقیقت در نپال را طی چند ماهه گذشته بسته اند و ده ها سردبیر و روزنامه نگار را به زندان افکنده اند. دولت نمی گذارد که خبرنگاران به مناطق جنگی بروند. تبلیغات گسترده ای برای بی اعتبار کردن حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و جنگ خلق و دلسرد کردن هوادارانش آغاز شده است. اما علیرغم همه این اقدامات، یک چیز روشن است و آن پیروزیهای عملیات انقلابی «منگلسن» و ناکامی های عملیات ارتجاعی «جستجو و نابودی» است.

در روزهای آخر هفته، مائوئیستها در مناطق گوناگونی در غرب و شرق نپال دست به تهاجم زدند. طی این نبردها، حداقل ۱۳۷ نفر کشته شدند که اکثر سرباز یا از افراد پلیس بودند. نیمه شب ۱۶ فوریه، چریکها به فرودگاه «سایه باگار» در «آچام» حمله کردند. سپس به «منگلسن» رفتند و ادارات حکومتی را با بمب منفجر کردند؛ افسر عالیرتبه و رئیس اطلاعات بخش را کشتند و تسلیحات و تجهیزات ارتباطی مصادره کردند. در مصادره بانک و مرکز جمع آوری مالیات، معادل ۲۶۰ هزار دلار بدست آمد. چریکها همچنین به زندان محل حمله کردند و همه زندانیان را آزاد ساختند. اغلب اینان از هواداران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بودند.

اهالی منطقه می گویند که حدود ۲۰۰۰ چریک در این عملیات درگیر بوده اند. آنان برای منفجر کردن ادارات از بمب های موشکی استفاده کردند. طبق یک گزارش دیگر، تعداد افراد درگیر در این نبردها بین ۳ تا ۴ هزار نفر بوده است. در اطلاعیه وزارت دفاع نپال می خوانیم که شورشیان از سلاح های پیشرفته ای که قبلاً از ارتش سلطنتی مصادره کرده بودند، استفاده می کنند.

آن دسته از افراد پلیس که از تهاجم «منگلسن» جان سالم بدر برده اند گزارش کردند که «نیم ساعتی بعد از نیمه شب، ناگهان برق رفت و کل منطقه با صدای شلیک گلوله و انفجار بمب به لرزه درآمد. همه ادارات دولتی، به جز دو ساختمان، زیر آتش قرار داشتند.» آنان ادامه دادند که امیدوار بودند ارتش به کمکشان بیاید؛ ولی خبر نداشتند که شورشیان مائوئیست قبلاً همه سنگرهای ارتش را فقط در عرض ۲۵ دقیقه نابود کرده اند.

به گفته پلیس، نبرد و درگیری به مدت ۵ ساعت طول کشید. با طلوع خورشید، آنان امیدوار بودند که مائوئیستها دست از نبرد بکشند و منطقه را ترک کنند. ولی دوباره تهاجم شروع شد و اینبار باقیمانده ادارات حکومتی را هم سوزاندند و بانک «راستریا بانا جیا» را مصادره کردند.

گزارش جدیدتر حاکی از آن است که مائوئیستها به مدت ۶ ساعت کنترل کامل «منگلسن» را بدست داشتند؛ یعنی تا زمانی که چتریازهای دشمن وارد عمل شدند. بر مبنای گزارش رویترا، یکی از اعضای حزب حاکم کنگره در منطقه «آچام» گفت که منطقه «واقعا تحت تسلط مائوئیستها قرار گرفته بود.»

میزان تلفات دشمن در این نبردهای یک روزه نسبت به هر عملیات دیگر طی ۶ سال جنگ خلق، بی سابقه بوده است. در «منگلسن» بیش از ۱۰۰ سرباز و پلیس کشته شدند؛ در «سایه باگار» شمار کشته شدگان پلیس به ۲۲ نفر می رسید؛ در حمله به پاسگاه پلیس «لعل بندی» واقع در شرق نپال، ۴ پلیس کشته و ۵ نفر دیگرشان مجروح شدند. رژیم نپال برای حمل اجساد سربازان و افراد پلیس از هلیکوپتر استفاده کرد. چند هلیکوپتر دیگر هم مرتباً به پیاده کردن نیروهای جدید در منطقه پرداختند. یکی از آنها که مورد اصابت گلوله شورشیان مائوئیست قرار گرفته بود، مجبور به فرود شد.

حزب کنگره در بحبوحه این درگیری ها، نشست فوق العاده دولت را فراخواند تا کل طبقه حاکم نپال را بر سر اینکه قوای امنیتی کشور باید «از هر وسیله لازم» برای سرکوب جنگ انقلابی استفاده کنند، متحد کند.

سران ارتش، پلیس و اطلاعات، در مورد وقایع «آچام» به دولت گزارش دادند. در این گزارش چنین آمده که مائوئیستها تهاجم خود را در چند نقطه بطور همزمان آغاز کردند تا بین نیروهای پلیس و ارتش فاصله بیندازند. شمار سربازان در منطقه «آچام» اخیراً از ۳۹ نفر به ۵۸ افزایش یافته بود و از قرار حتی یک نفر از آنان زنده نمانده است.

روز بعد از این نشست، نزاع میان بخشهای مختلف طبقه حاکمه نپال در پارلمان بالا گرفت. هر جناح می کوشید مانور سیاسی بدهد و از بحران موجود به نفع خود سوء استفاده کند. اعضای حزب اپوزیسیون فریاد می زدند که دولت حزب کنگره به خاطر «ناکامی هایش در جلوگیری از تهاجم منگلسن باید استعفاء دهد.» روزنامه ها گزارش دادند، پارلمان بعد از اینکه یکی از اعضای کنگره اذعان کرد که حکومت هشدارهای مبنی بر تهاجم مائوئیستها به «آچام» را نادیده گرفته است، یکباره به هم ریخت. بعضی از اعضای پارلمان نپال کوشیدند تریبون را به زور در اختیار بگیرند؛ ماموران

حفظ نظم وارد عمل شدند؛ و نشست مجلس بالاجبار به روز دیگری موکول شد. روز ۲۱ فوریه درست چند ساعت بعد از اینکه پارلمان نیپال وضعیت فوق العاده را برای ۳ ماه دیگر تمدید کرد، یکی از روزنامه های رسمی نیپال «ماتوئیستها همزمان در چند نقطه تهاجم را آغاز کردند تا قوای امنیتی را سر در گم سازند.» خبری نیز از نبرد در ۷۰ کیلومتری پایتخت (نزدیک مرز تبت) رسیده است.

این نبردها در حالی رخ می دهد که حکومت ارتجاعی همچنان از آمریکا تضمین کمک می گیرد. همین چند هفته پیش بود که کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا با مقامات عالیتر ارتش در کاتماندو ملاقات کرد و به آنها قول آموزش نیروهای سرکوبگر و تامین تجهیزات مورد نیاز را داد. سفیر آمریکا در نیپال بلافاصله بعد از وقوع نبردهای «آچام» با تکیه به قول های پاول گفت که «آمریکا سیاست خود در مورد چگونگی کمک رسانی به نیپال را مورد بازبینی قرار خواهد داد.» انگلستان نیز خواست خود مبنی بر کمک به ارتش نیپال در زمینه تجهیزات نظامی و آموزش امر جمع آوری اطلاعات را اعلام کرده است. دولت هند سیل کمکهای تسلیحاتی خود منجمه دو هلیکوپتر و دوربین های مخصوص شب و خودروهای نظامی را بسوی ارتش نیپال سرازیر کرده و طی اطلاعیه ای حمایت خود از دولت این کشور علیه ماتوئیستها را مورد تاکید مجدد قرار داده است. هند حتی از امکان همکاری نظامی با ارتش نیپال در صحنه های نبرد صحبت کرده است.

و سرانجام اینکه، روز ۲۲ فوریه مغازه ها و ترافیک در کاتماندو به حالت تعطیل درآمد. یکبار دیگر حزب کمونیست نیپال (ماتوئیست) موفق شد اعتصاب سراسری پیروزمندی را به مناسبت سالگرد آغاز جنگ خلق عملی کند. این جنگ شش ساله دولت طبقه حاکمه ارتجاعی را بطور جدی به خطر انداخته است.

تبلیغ پیروزیها و دستاوردهای جنگ خلق در نیپال، و افشای طرح های جنایتکارانه ارتجاع نیپال و اربابان امپریالیستش علیه توده های مردم و جنگ انقلابی آنان، وظیفه تمامی کمونیستها، توده های آگاه، نیروهای مبارز و ترقیخواه در سراسر جهان است.

ژانویه و فوریه ۲۰۰۲: چند خبر عملیاتی، پیش از آغاز کارزار گسترده ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق در نیپال

- روز ۹ ژانویه، یک جیب ارتشی در منطقه «گولمی» روی مین رفت که در نتیجه انفجار، ۶ نفر کشته و بقیه افراد دشمن زخمی شدند.

- در همین ماه، صدها نفر مسلح به تفنگ سر پر به همراه ۶ عضو یک جوخه ارتش آزادیبخش خلق به جنگ واحد ۵۰ نفره ارتش دشمن رفتند. در نتیجه یکی از افراد دشمن کشته و دو نفر از آنان زخمی شدند. بقیه فرار کردند.

- روستاییان «سیالپاها» در منطقه روکوم در یک اقدام توده ای، گشتی های دشمن را فراری دادند.

- یک واحد گشتی دشمن در ناحیه دیگری از روکوم به کمین ارتش آزادیبخش خلق افتاد و دو کشته و ۳ مجروح داد.

- جوخه ای از ارتش آزادیبخش خلق با یک جوخه ۴۵ نفره دشمن درگیر شد؛ ۱۲ نفر از آنان را کشت و دو اسیر گرفت که هنوز آزاد نشده اند. بقیه افراد دشمن فرار کردند. نیروهای ماتوئیست هیچ تلفاتی نداشتند.

- در جریان یک کمین در ناحیه «کایلالی»، ۴ پلیس منجمه یک افسر کشته شدند.

- سه ارتشی و ۴ فرد مسلح دیگر از قوای دشمن در منطقه «رولپا» در میدان مینی که خود ارتش نیپال درست کرده بود گرفتار آمدند و کشته شدند.

- روز ۹ فوریه، یک ارتشی و دو پلیس در جریان کمین ارتش آزادیبخش خلق در ناحیه «کنجانپور» کشته شدند. طبق گزارش رسیده، در جریان یکی از کارزارهای ارتش در منطقه غرب کشور، همه زنان اسیر مورد تجاوز قرار گرفته اند.

نکات مهم در مورد چند عملیات در منطقه غرب ترانی

روکوم از نقاط آغازین و پایگاه های محکم، و مناطق پایگاهی اصلی جنگ خلق در نیپال است. روکوم شاهد یکی از درگیری های اخیر میان گشتی های ارتش سلطنتی نیپال و جمع چند صد نفره روستانشینان بود. ۶ نفر از افراد ارتش آزادیبخش خلق در میان مردم بودند. اواسط شب، سر و کله گشتی ها پیدا شد. همه بیدار شدند. غیر از یک تفنگ ۳۰۳، و چند تفنگ ابتدائی، اسلحه ای در کار نبود. اهالی روستا شروع به شعار دادن کردند. گشتی های ارتش قصد محاصره آنان را داشتند که تیراندازی آغاز شد. سربازان رژیم با وجود اینکه تا به دندان مسلح بودند وحشت زده پا به فرار گذاشتند. یکی از آنان کشته شد که دشمن توانست روز بعد جسدش را با هلیکوپتر از منطقه بیرون ببرد. آنان در هفته آخر ژانویه ۲۰۰۲ مجبور به تخلیه اردوگاه نظامی خود در این ناحیه شدند. این مسئله نشان می داد که امکان نفوذ به منطقه اصلی جنگ خلق را ندارند.

شیوه جنگی دشمن اینست که افراد عادی را با هلیکوپتر از راه هوا هدف قرار می دهد. در مقابل ارتش آزادیبخش خلق از شبیخون و کمین استفاده می کند. البته واقعیت اینست که تعداد کمی از افراد دشمن به کمین می افتند؛ چون جرات حضور در مناطق سرخ را ندارند. مجبورند حساب شده حرکت کنند و بیگدار به آب نزنند.

یکی دیگر از وقایع مهم اخیر، سازماندهی فرار از زندان «سورخت» بود که توسط سلول حزب درون زندان برنامه ریزی شد. در مجموع ۳۰ زندانی که ۲۲ نفرشان از افراد حزب کمونیست نیپال (ماتوئیست) بودند موفق به فرار شدند. ۸ زندانی عادی خواست خود به پیوستن به صفوف جنگ خلق را اعلام کرده اند.

در حمله ارتش ارتجاع به یکی از اردوگاه های آموزشی چریکهای ماتوئیست، نیروهای دشمن توسط چریکها تار و مار شدند. ۱۲ کشته دادند و دو دستگیری. بقیه افراد ارتش نیپال احتمالاً فرار کرده، به واحدهای خود باز نگشته اند. البته رژیم به دروغ اعلام کرده که ۲۵ نفر از سربازانش به اسارت ماتوئیستها در آمده اند.

اواخر ماه نوامبر سال گذشته (۳ ماه پیش)، چریکهای مائوئیست موفق به نابود کردن یک تانک دشمن شدند. این عملیات از نظر تبلیغی و تاثیر گذاری ایدئولوژیک بر توده های مردم اهمیت داشت. رژیم اعلام کرده بود که این تانک ها به تکنولوژی جدیدی مجهز هستند که می توانند از هر آنچه در شعاع ۶ کیلومتری می گذرد با خبر شوند. این مسئله باعث شده بود که مردم از تانک بترسند. برخی فکر می کردند اگر به ارتش آزادیبخش خلق در مورد تحرکات دشمن خبر برسانند، تانک از این کار مطلع می شود و به رژیم خبر می دهد. در راه تانکها مین گذاری شد. یکی از آنها به هوا فرستاده شد که در جریان این عملیات، دو نفر از قوای دشمن نیز کشته شدند. این عملیات به روحیه سربازان ارتجاع ضربه زد و در مقابل، پرده های ترس و تردید بی پایه را کنار زد و آگاهی توده ها را بالا برد.

در منطقه مرکز و شرق کشور نیز فعالیتهای جنگ خلق جریان دارد. در اینجا نیز، سیاست رژیم کشتار توده ها از راه دور و پرهیز از درگیری نزدیک با چریکهای مائوئیست است. جیونی و وحشیگری دشمن حد و مرز ندارد. آنان بسیاری از افراد اسیر شده را به قتل می رسانند. حدود ۲ ماه پیش، ۳ رفیق که یکی از آنان عضو کمیته منطقه ای حزب بود دستگیر شدند. رژیم هر سه را در روز سوم فوریه امسال کشت و به دروغ اعلام کرد که طی یک درگیری به قتل رسیده اند. اما همه مردم از دستگیری این رفقا خبر داشتند. دروغهای دشمن، افشاء شده است و هر روز بی آبروتر می شود.

یک ماجرای خنده دار: اخیرا یک رفیق حزبی به محاصره قوای دشمن در می آید. از او می پرسند تو چکاره ای؟ جواب می دهد، من یک «ت. و.» هستم. (ت. و. مخفف کلمه تمام وقت است که در مورد کمونیستهای انقلابی فعال تمام وقت در حزب به کار می رود) سربازان با تعجب می پرسند: «ت. و.» یعنی چه؟ و او با خونسردی جواب می دهد: یعنی کسی که تمام روز کار می کند. سربازان که ظاهرا جواب قانع کننده ای گرفته بودند به او اجازه عبور می دهند.

دشمن به خیال خود با کشتارها، قادر به مرعوب و مطیع کردن توده ها است. اما کور خوانده است. درجه تعهد مردم بسیار بالا است. زنی که ۳ فرزند دارد و قبلا یکی از دخترانش که از چریکهای مائوئیست بوده را در راه جنگ خلق از دست داده است، به بقیه فرزندانش گفته یا شما هم می روید و پرچم را برمی دارید، یا خودم تنهائی می روم و اینکار را می کنم. مادر یکی دیگر از جانباختگان ارتش آزادیبخش خلق، همه دارائی خود به خاطره دخترش در اختیار حزب نهاده است. اخیرا سه روستائی به اسارت ارتش ارتجاع درآمدند. از آنان پرسیده شد که چرا به مائوئیستها پیوسته اید؟ پاسخ دادند: چون هیچ اعتقادی به ارتش و حکومت شما نداریم. خیلی طبیعی است که با مائوئیستها باشیم. شما می توانید ما را بکشید ولی ایده های ما زنده خواهد ماند. دهقان پیری که اسیر شده بود در پاسخ به یکی از ژنرالهای دشمن که پرسید چه حکومتی را قبول دارید؟ گفت: حکومت شما فقط محدود به یکی دو شهر است. در حالی که مناطق وسیع روستائی در اختیار مائوئیستها است. ژنرال حیرت زده و سرافکننده، خشکش زد. طبق گزارشات رسیده او اذعان کرده

که تحت این شرایط، مردم را نمی توان سرکوب کرد زیرا تعهد زیادی به حزب کمونیست نیال (مائوئیست) دارند. بطور کلی در طول شش سال جنگ خلق، هیچگاه توده های تحتانی و تهیدست روحیه باخته نشده اند. آزار و اذیت هیچگاه آنان را مرعوب و خاموش نساخته است. آنان آماده مقابله هر نوع سرکوبی هستند. حتی وقتی که نیروهای ارتش آزادیبخش خلق به هنگام ورود ارتش ارتجاع به منطقه، از جاده های فرعی استفاده می کنند، توده ها به آنان می گویند چرا نمی خواهید با دشمن سر شاخ شوید. ما اینجا هستیم و در کنارتان می جنگیم. البته در بین طبقات میانه حال روستا، یعنی کسانی که دستشان به دهانشان می رسد، و همینطور در روشنفکران روستا، مسئله فرق می کند. اینان در خفا از مائوئیستها و جنگ خلق حمایت می کنند؛ اما از ابراز حمایت علنی می ترسند و وانمود می کنند که حامی جنگ خلق نیستند. اما روشنفکران ثابت قدم و با اعتماد بنفسی نیز هستند که به پشتیبانی آشکار از این جنگ برخاسته اند.

در شهرها عملیات گوناگونی انجام گرفته است. این هم شامل بمب گذاری است و هم تبلیغات سیاسی. مراسم برافروختن آتش و استفاده از مشعل در تاریکی شب نیز بارها انجام شده است. مردم می گویند که مائوئیستها دست به عملیات بزرگ در شهرها نمی زنند زیرا در حال تدارک هستند.

اخبار جنگ خلق پرو (سپتامبر تا دسامبر ۲۰۰۱)

این اخبار که عمدتاً از لابلای نشریات رسمی پرو استخراج شده، نشان می‌دهد که جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو علیرغم ضربات سختی که خورده و دشواریهای راه، همچنان به پیش می‌رود و به ویژه در نیمه دوم سال ۲۰۰۱، دامنه آن گسترش یافته است.

۱۵ سپتامبر، یک واحد از ارتش رهاییبخش خلق به انجام عملیات تبلیغ و تهییج مسلحانه در «پونویواری» پرداخت. در یک گروه آتی توده ای، رزمندگان واقعه ۱۱ سپتامبر آمریکا را برای مردم تشریح کردند و از نقشه های حزب سخن گفتند. آنان سلاح های مدرن حمل می کردند.

۲۵ سپتامبر: یک جوخه از ارتش رهاییبخش خلق به در روستای «تونانتواری» از بخش «پانگوآ» وارد شد و یک عملیات همه جانبه تبلیغ و ترویج مسلحانه را به پیش برد. همین رزمندگان عملیات مشابهی را در روستاهای نزدیک دره «انه» به انجام رساندند.

اوایل اکتبر: ارتش رهاییبخش خلق در استان «پاتاز» دست به عملیات زد و تجهیزات یک رادیو قدرتمند را در روستای «بولدی بویو» مصادره کرد. به گفته مطبوعات رژیم، چریکها بیش از قطعات پنج فرستنده رادیویی را با خود بردند. یک واحد از ارتش رهاییبخش خلق به روستای «ساتیپو» وارد شد و به مصادره خوراک و دارو پرداخت. یکی از کدخداها از قبایل «آشینینکا» با ناراحتی به خبرنگاران گفت که این قبیل عملیات در این منطقه خیلی اتفاق می افتد. طی این عملیات، سه نفر از افراد نیروهای شبه نظامی رژیم در روستا به خاطر اعمال ضدانقلابیشان به قتل رسیدند. رزمندگان برای استراحت از پایگاه های متروکه رژیم استفاده کردند. سپس این پایگاه را از بین بردند و با شعارهای زنده باد صدر گوتزالو، زنده باد حزب کمونیست پرو و جنگ خلق، منطقه را ترک گفتند.

۱۶ اکتبر: یک جوخه از ارتش رهاییبخش خلق برای یک روز روستای «چیلیا» در استان «پاتاز» را تصرف کرد. بعد از خاتمه این عملیات، کدخدا از رژیم تقاضا کرد که به کمکش بیایند و جانش را نجات دهند چون این جور عملیات ها می تواند تکرار شود.

۱۸ اکتبر: نیمه شب، یکی از واحدهای ارتش رهاییبخش خلق بعد از قطع کردن سیم های تلفن وارد منطقه «هویو» از استان «پاتاز» شد. رفقا با خود تفنگ حمل می کردند. آنان به مصادره پول و دارو پرداختند. اما موفق به یافتن نمایندگان رژیم نشدند زیرا فرار را بر قرار ترجیح داده بودند.

۲۱ اکتبر: بین جنگندگان ارتش رهاییبخش خلق و قوای ارتش ارتجاع در روستاهای نیز رودخانه «انه» یک درگیری رخ داد. بعد از این درگیری، رفقا به جوله در روستاهای بخش «سن مارتین» پرداختند. در آن منطقه بیشتر اهالی از بومیان آشینانکا هستند.

۲۲ اکتبر: رزمندگان ارتش رهاییبخش خلق طی یک عملیات، دکلهای برق فشار قوی را منفجر کردند و باعث قطع برق در ۸ بخش جنوبی پرو شدند.

همانروز در آیاکوچو، ارتش رهاییبخش خلق یکی از دشمنان مردم که به فعالیت ضدانقلابی در دانشگاه مشغول بود را به مجازات رساند. عملیات تبلیغ و ترویج مسلحانه حزب آنچنان نمایندگان دولت کهن از شهردار گرفته تا کدخدا و مقامات ارتش را به وحشت انداخت که برای ۶۰ روز در کل منطقه آیاکوچو اعلام حکومت نظامی کردند. یکی از خبرچینان پلیس به خبرنگار گاهنامه «اکسپرسو» چنین گفت که طی این ماه، ارتش رهاییبخش خلق چند نفر را به قتل رسانده و بر بخش بزرگی از این منطقه اعمال کنترل کرده است.

۲۳ اکتبر: یک واحد ارتش رهاییبخش خلق به جوله در «پاناخانکا» پرداخت و ۹ نفر از دشمنان خلق به مجازات رساند. بعد از این عملیات، میان رفقا و ارتش دشمن یک درگیری اتفاق افتاد.

۳ دسامبر: یک ستون از ارتش رهاییبخش خلق طی یک عملیات، دکل برق فشار قوی در ۴۵ کیلومتری شرق لیما را منفجر کردند و موجب قطع برق شدند. این عملیات جزئی از عملیات های مربوط به بزرگداشت تولد صدر گوتزالو و روز ارتش رهاییبخش خلق بود. وزارت امور خارجه آمریکا و پرو با صدور یک اطلاعیه مطبوعاتی اعلام کردند که «شواهد خبر از افزایش فعالیتهای اعضای تشکلات تروریستی راه درخشان می دهد.»

۵ دسامبر: دو واحد از ارتش رهاییبخش خلق به جوله در بخش «کابانا» از استان «هوارز» پرداختند و بر دیوارها شعارنویسی کردند.

۱۱ دسامبر: رزمندگان ارتش رهاییبخش خلق در بخشی از عملیات تبلیغ و ترویج مسلحانه خود در بخش «کوتو مونی یو» (۱۲ کیلومتری شمال آیاکوچو) به شعارنویسی و پخش اعلامیه درباره جنگ خلق و صدر گوتزالو پرداختند. آنان در حضور اهالی روستا، دو نفر از افراد نفوذی رژیم را اعدام کردند.

۱۴ دسامبر: در بخشهای مختلف شهر «هوارماکا»، شعارنویسی شد و پرچم های عظیمی با نشان داس و چکش نصب گشت. رزمندگان، مقامات شهر را تهدید کردند که یا باید منطقه را ترک کنند یا منتظر مجازات باشند.

۲۰ دسامبر: در جریان یک شبیخون در شاهراه منطقه کوهستانی آند (نزدیک شهر «هواتا»)، یک واحد از ارتش رهاییبخش خلق، یکی از افراد پلیس را کشت و یک پلیس دیگر را زخمی کرد. در این عملیات، رزمندگان بر یک کامیون سوار بودند و تفنگ داشتند. آنان دو تفنگ، دو تپانچه و ابزار بیسیم پلیس ها را مصادره کردند.

۲۲ دسامبر: یک ستون از ارتش رهاییبخش خلق در «تینگو ماریا» به جوله پرداخت. در جریان این جوله، یکی از مسئولین سازمان فاشیستی رژیم در منطقه اعدام شد. این سازمان برای به اصطلاح برانگیختن اهالی بومی علیه جنگ خلق و حزب کمونیست پرو ایجاد شده است. دولت به این تشکیلات کمک مالی می کند و این بخشی از جنگ

ضدانقلابی دشمن علیه چریکهای مائوئیست محسوب می شود. به گفته پلیس منطقه این عملیات «بخشی از روند انسجام دوباره راه درخشانی ها است.»

۲۶ دسامبر: یک ستون از ارتش رهاآیبخش خلق از کارگاه «پورکولا» که برای نگهداری و تعمیر شاهراه این منطقه برپا شده، مقداری دینامیت و تجهیزات دیگر مصادره کردند. به گفته پلیس، چریکها لباس متحد الشکل استتار به تن داشتند و بیشترشان مسلح بودند.

علاوه بر اخبار بالا، سرویس های خیر رسانی امپریالیستی در روزهای اول تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان اطلاع دادند که یک تیم سه نفری از چریکهای مائوئیست پرو در حالی که مواد منفجره به همراه داشتند در نزدیکی سفارت آمریکا در لیما دستگیر شدند. به گفته مقامات پلیس پرو آنان قصد داشتند در اعتراض به اقدامات تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا دست به یک عملیات تخریبی بزنند.

امید خاورمیانه نه پروسه صلح بلکه مبارزه عادلانه خلق فلسطین است

خلق فلسطین تنها چند میلیون نفر است. اما دهها سال است که بخاطر مبارزه توقف ناپذیرش علیه پادگان نظامی آمریکا در خاورمیانه که اسرائیل نام دارد، به مرکز ثقلی در تاریخ جهان تبدیل شده است. بیش از یکسال پیش آریل شارون که به مرد پاشنه آهنین اسرائیل معروف است همراه با یک هزار سرباز و پلیس مسلح پا به مسجد الاقصی، یکی از مظاهر کلیدی مسلمانان در بیت المقدس شرقی، شهری که فلسطینی ها و مردم کشورهای عربی آنرا پایتخت تاریخی ملت فلسطین محسوب می کنند، گذاشت. هدف از این نمایش تحریک آمیز قدرقدرتی، تحقیر خلق فلسطین و اعلام برتری بلامنازع اسرائیل بود.

فلسطینی ها بلافاصله در شکل آغاز «انتفاضه دوم» پاسخ گفتند و این پیام را به جهان مخابره کردند که تا استقرار عدالت، این منطقه روی صلح به خود نخواهد دید.

بیش از ۵۰ سال است، حکام اسرائیل که توسط قدرتمندترین امپریالیستهای جهان حمایت و تا بدندان مسلح می شوند، در این منطقه دست به تجاوزهای نظامی مکرر و نمایش برتری نظامی زده اند. طی یکرشته جنگهای تجاوزکارانه (جنگ ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) به کشورهای عربی همسایه حمله کرده و آنان را مغلوب کرده اند و هر بار بخش دیگری از سرزمین فلسطین را تصرف و ملحق نموده اند تا در اطراف سرزمینی که سال ۱۹۴۸ برای بوجود آوردن اسرائیل از فلسطینی ها دزدیدند، منطقه امنی بوجود آورند. حزب کار و لیگود دست به درست کردن دهکده های اسرائیلی در سراسر مناطق اشغالی زدند در حالیکه تمام کشورهای جهان منجمله سازمان ملل با آن مخالفت کرده اند. طی چند دهه دهها هزار فلسطینی را دستگیر و حبس کرده اند؛ با دهن کنجی به سازمانهای حقوق بشر بین المللی هزاران زندانی فلسطینی را بحد مرگ شکنجه داده اند؛ دولت برای ترور مخالفین خود جوخه های مرگ سازمان داده؛ و مقرهای حکومت خودگردان فلسطینی را با بمب افکن های اف ۱۶ بمباران کرده اند؛ خانه هزاران فلسطینی را با بولدوزر نابوده کرده و چهل هزار نفر را بیخانمان کرده اند. اسرائیل یک دولت مستعمره چی است که برای سرکوب خلق فلسطین از هیچ کاری فروگذار نمی کرده است. با این اوصاف هیچ صلحی نتوانسته برقرار کند. پنجاه سال است که اسرائیل در جاده خونین ترور و مرگ قدم گذاشته است. اما این آدمکشان صهیونیست امپریالیسم آمریکا، پس از پنجاه سال سرکوب مداوم شورش خلق فلسطین موفقیتی در مطیع کردن این ملت بدست نیاورده اند. این واقعیت یکبار دیگر حقیقت حرفی را که مائوتسه دون بارها تاکید کرد نشان میدهد: هر جا ستم است مقاومت هم هست.

امپریالیستهای آمریکائی در رویارویی با این واقعیت، دهسال پیش (هنگام ریاست جمهوری بوش و کلینتون) برای آغاز پروسه صلح در خاورمیانه طرحی ارائه دادند. با این طرح قرار بود همان نتایجی را که در آفریقای جنوبی با عوض کردن نگاهبان سیستم بدست آوردند، حاصل کنند. این پروسه صلح به خلق فلسطین وعده داد که پایان تحقیر و ستم بر آنان نزدیک شده است. این پروسه صلح که در اسلو مورد توافق قرار گرفت، در کاخ سفید به امضای عرفات و رابین رسید، در اسناد بیشماری ثبت شد، و با هیاهو به جهان اعلام شد.

اما این پروسه صلح یک تله بود. اکنون برای همه جهانیان آشکار شده است که جملات عسل گونه امپریالیستها صرفا پوشش حریری بود برای کشیدن عرفات و سرمایه داران کمپرادور فلسطین و شرکایشان به انجام کار کثیف سرکوب توده های فلسطینی. به عرفات یک حکومت خودگردان به نام «آتوریته فلسطینی» دادند که حتی بر چشمه های آب مناطق اشغالی کنترل ندارد. به این «آتوریته» آن اندازه اسلحه دادند که برای سرکوب مقاومتهای مردم فلسطین کافی باشد اما خطری برای اسرائیل نداشته باشد. کشف یک کشتی اسلحه که به قصد فلسطین بود و مقدارش حتی به گردپای واردات روزمره اسلحه و مهمات نظامی اسرائیل نمی رسد، مطبوعات امپریالیستی را به زوزه کشیدن انداخت.

یکسال پیش، حکام آمریکا - اسرائیل که از ناتوانی عرفات در متوقف کردن مقاومت خلق فلسطین عصبانی بودند، آریل شارون را بر سر کار آوردند. شارون به قصاب بیروت معروف است و در سال ۱۹۸۲ قتل عام صدها فلسطینی پناهنده را در اردوگاههای پناهندگی در صبرا و شتیلا سازمان داد. از زمان به قدرت رسیدن شارون، ارتش اسرائیل اکثر مناطقی را که به اصطلاح تحت حاکمیت «آتوریته فلسطینی» است اشغال کرده است. کل این وقایع نشان داد که «آتوریته فلسطین» از اول هم توخالی بود. آنچه لنین، رهبر انقلاب روسیه، گفت بار دیگر به اثبات رسید: هسته قدرت دولتی نیروهای مسلح است.

این پروسه صلح در مقطع معینی از اوضاع سیاسی جهان براه افتاد: امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی فروپاشید و زیر پای شمار زیادی از نوکران و دولتهای وابسته به آن در نقاط مختلف دنیا خالی شد. آن دسته نیروهای کمپرادور ارتجاعی جهان که به «برادر بزرگ» شان شوروی متکی بودند از ترس رودروئی با امپریالیستهای آمریکائی به دست و پا افتادند. عرفات و بخشهای مهمی از نخبگان فلسطینی نیز به این نتیجه رسیدند که هیچ چاره ای جز پریدن به کشتی مذاکرات ندارند. پس انقلاب فلسطین را با یک مشت وعده و مقداری ظواهر قدرت در بقیه سرزمینهای فلسطینی، که از سوی امپریالیستها به آنان پیشنهاد شد، تاخت زدند. اکنون عرفات و آتوریته فلسطینی وی در زیر منگنه اند: از یکسو آمریکا و سگ هارشان اسرائیل تقاضاهای هر چه وقیحانه تری را از آن دارند و از سوی دیگر توده های فلسطینی مصرانه عدالت و رهایی میخواهند و از آن کوتاه نمی آیند. همزمان گروه حماس و جهاد اسلامی و دیگر بنیادگرایان اسلامی مانند انگل از سرخوردگی توده ها از عرفات تغذیه می کنند و آلترناتیو

ارتجاعی خود مبنی بر ایجاد یک رژیم تئوکراتیک اسلامی را پیش می گذارند. شکست پروسه صلح و خشم فزاینده و سرخوردگی توده های فلسطینی از اینکه پروسه صلح نتوانست تغییری در زندگی آنان بوجود آورد و لحظه رهایی را نزدیکتر کند، با نقطه عطف حساسی در اوضاع سیاسی جهان مصادف شده است. آمریکا با بحران اقتصادی دست به گریبان است، و از وقایع یازده سپتامبر برای دست زدن به تهاجم برای گسترش سلطه جهانی اش و درهم شکستن هر نشانه مقاومت، استفاده می کند. آمریکا حتی ژست یک میانجی بیطرف در صلح خاورمیانه را که زمان کلینتون به خود گرفته بود به دور افکنده است. و از سگ هارش اسرائیل می خواهد که با بیرحمی بیشتری به خلق فلسطین هجوم برد. در هفته های اخیر نیروهای اسرائیلی بخشهای بزرگی از کرانه غربی و غزه را به تصرف در آورده اند و از شبکه دهکده های اسرائیلی نشین و پایگاههای نظامی برای سرکوب هر حرکتی که از سوی فلسطینی ها صورت می گیرد و به مخاطره انداختن موجودیت آتوریته فلسطینی حداکثر استفاده را می کنند. در همان حال که عرفات و بادمجان دور قاب چینهایش دارند میوه های تلخ تسلیم طلبی خود را می چینند، و نه میتوانند امپریالیستها و صهیونیستها را راضی کنند و نه توده های خشمگین را، دوستان و حامین سابق وی، سوسیال دموکراتهای اروپا و شیخ های ارتجاعی و ژنرالهای متفرعن جهان عرب، همه به یک باره کشف کرده اند که سکوت اوج شرافت اخلاقی است. واقعا نقش سگ نگهبان را برای امپریالیستها بازی کردن عاقبت به خیری ندارد.

مبارزه فلسطینی ها به یک گره گاه نزدیک می شود. توان عرفات در مهار مقاومت فلسطینی ها علیه اسرائیل، هر چه کمتر می شود. نوار غزه و کرانه غربی مرتباً بر صف طویل کسانی که حاضرند در مبارزه علیه اسرائیل جان بدهند می افزایند. و صدای جوشش فلسطینی های داخل اسرائیل به گوش می رسد، کسانی که اسرائیل در تلاشی خنده دار برای گرفتن هویت فلسطینی شان، آنان را «عربهای اسرائیل» نام داده است. اسرائیلی ها حتی تلاش می کنند سیستمی را تحمیل کنند که عربهای ساکن اورشلیم را قرنطینه کنند. پروسه صلح مانند جسد بیجانی بر زمین افتاده است. هیچ افقی برای سیاست تسلیم طلبانه ای که عرفات در پیش گرفت نیست و آنهایی که در حملات دایناسورهای اسلامی حماس راه رهایی را می بینند عده ای بیش نیستند. صهیونیستها خصایل آشکارا ارتجاعی حماس را به رخ می کشند اما همه به چشم می بینند که احزاب متعصب یهودی در خود اسرائیل دست حماس را در زن ستیزی و تاریک فکری از پشت می بندند.

انقلاب فلسطین هرگز کمبود شجاعت و از جان گذشتگی نداشته است. آنچه انقلاب فلسطین کم دارد نه شجاعت بلکه رهبرانی است که اعتقاد داشته باشند که توده های فلسطینی میتوانند به مثابه یک نیروی پیشاهنگ سازمان یابند و قادرند با ارتش صهیونیستی در میدانهای نبرد رو در رو شوند و آنها مغلوب کنند. انقلاب فلسطین رهبرانی را که به چنین امری اعتقاد داشته باشند و برای انجام آن تلاش کنند، کم دارد. مائونیستها همواره از مبارزه سازش ناپذیر خلق فلسطین برای سلاح بر کف گرفتن و بلند شدن و اشغالگران اسرائیلی را درهم شکستن و بر خاکستر دولت مستعمره چی اسرائیل یک فلسطین سرخ، یک دولت سکولار دموکراتیک را که در آن همه توده های فلسطینی حقوق برابر دارند و دوش بدوش هم قدرتشان را اعمال می کنند، حمایت کرده اند. اکنون بسیاری این چشم انداز را «غیر واقعی» می خوانند. اما واقعیت آنست که مفاهیمی چون «واقع گرائی» و «رنالیسم» برای این فراخوانده میشوند که قبول پروسه صلحی را که امپریالیستها رهبری می کنند و به هیچ چیز جز پنهان کردن ستمدیدی و محرومیت توده های فلسطینی در عیائی جدید نینجامیده، قابل قبول جلوه دهند. یک و نیم قرن پیش مارکس گفت که پرولتاریا باید یک جنگ انقلابی را از سر بگذراند تا بتواند علاوه بر سرنگون کردن طبقات استثمارگر خود را نیز شایسته و آماده حکومت کردن بگرداند. روزی جنگ رهایی بخش انقلابی در فلسطین دولت صهیونیستی و دست ساخته آمریکا، اسرائیل، را سرنگون خواهد کرد. این جنگ مانند نیروئی تمیز کننده همه دهشتها و زخمهایی را که جان بشر را رنجور کرده است سوزانده و آنچه را که در جهان امروز ناممکن بنظر میاید متحقق کرده و در فلسطین یک قدرت انقلابی واقعی برقرار خواهد شد که مانند مشغل فروزان روشنی بخش راه ستمدیدگان سراسر جهان باشد. در شرایطی که خلق فلسطین راه خود را از میان توفانها به جلو می گشاید، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکبار دیگر حمایت تزلزل ناپذیر خود را از آرمان آنها اعلام می کند و از همه انقلابیون و عناصر مترقی می خواهد که دست به فعالیت فعلی در حمایت از خلق فلسطین بزنند.

خبری از مبارزات دهقانان در دزفول

دهقانان ۱۸ روستا از بخش مرکزی دزفول که بیشتر از خلق عرب هستند، مبارزه ای را علیه آنچه خود «تقسیم ناعادلانه زمین های کشاورزی» می نامند، آغاز کرده اند. نمایندگان این دهقانان، دولت را به عنوان عامل اصلی ادامه این بیعدالتی معرفی می کنند.

موضوع اراضی حاصلخیز زیر سد دز به سالهای اولیه بعد از انقلاب ۵۷ برمی گردد. قبل از انقلاب، این اراضی تحت مالکیت شرکتهای دولتی کشت و صنعت بود که در آنها کشاورزی تجاری با اتکاء به استثمار کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین منطقه (به اشکال سرمایه دارانه و نیمه فئودالی) به پیش می رفت. بخشی از این اراضی هم برای مدتی به شرکت آمریکائی ایران - کالیفرنیا سپرده شده بود تا محصولات خاصی را برای فروش در بازار جهانی تولید کند و سودهای کلان ببرد که البته این پروژه بعد از گذشت چند سال شکست خورد و آمریکائیان سرمایه خود را برداشتند و به کشورهای دیگر بردند. بعد از انقلاب، دهقانان انتظار داشتند که در نتیجه سقوط رژیم شاه که نماینده و مدافع منافع سرمایه داران بزرگ و ملاکان بود، سرانجام به خواست دیرینه خود یعنی مالکیت بر زمین و امکانات مورد نیاز برای تولید کشاورزی دست پیدا کنند. انتظار داشتند از شر ستم و فشار و دولت رها شوند. انتظار داشتند نیروی کار کشتگران و منابع تولیدی کشاورزی، به ویژه زمین، از انحصار و تملک مثنی زمیندار مفتخور و یا نهادهای شرکتهای استثمارگر دولتی و خصوصی خارج شود.

اما از همان سال ۱۳۵۹ که جمهوری اسلامی، هیئت های ۷ نفره برای به اصطلاح «واگذاری زمین به دهقانان» را درست کرد، هیچوقت زمینی به دهقانان دزفول تعلق نگرفت. همینجا اشاره کنیم که رژیم اسلامی برای حفظ مالکیت اراضی بزرگ و مرغوب و حاصلخیز در دست دولت و آخوندهای بزرگ مالک جدید و فئودال های همدست آنان، از این توجیه مذهبی استفاده کرد که «در حقیقت مالک اصلی خداست!» یعنی تازه اگر قرار باشد در جمهوری اسلامی، زمینی به دهقانان واگذار شود این فقط یک واگذاری است و هیچگاه به مالکیت آنان در نخواهد آمد.

بهر حال نتیجه سیاست ناعادلانه هیئت های هفت نفره در دزفول این بود که طی ۲۰ سال گذشته، فقر و محرومیت دهقانان بی زمین این منطقه همانند دیگر مناطق ادامه پیدا کرد و بسیاری از آنان مجبور شدن به مهاجرت اجباری و زندگی فلاکت بار و نامطمئن در حاشیه شهرها تن دهند.

نکته دیگری که نمایندگان دهقانان دزفول در گفت و گو با خبرنگاری ایسنا مطرح کرده اند و به اندازه کافی ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی و هیئت های هفت نفره اش را افشاء می کند اینست که بخشی از دهقانان طی چند ساله اول بعد از انقلاب، «طرف قرارداد اجاره زمین با هیئت هفت نفره» بوده اند و سپس «زمین های کشاورزی واگذار شده به آنان توسط این هیئت تصرف شده و در اختیار اشخاص با نفوذ در منطقه قرار گرفته است.» یعنی در آغاز برای چند سال، دهقانان با دولت وارد یک رابطه اجاره داری بوده اند و طبیعتاً به مثابه مستاجر در برابر موجر، دست پایین را داشته اند. دولت به عنوان یک مالک ارضی بزرگ (و آنهم بزرگترین مالک در سطح کشور) با بندهای اجاره زمین و وام کشاورزی و انحصار بر توزیع بذر و کود و ماشین آلات، بخشی از ثمره کار این دهقانان را بطور منظم به جیب زده است. بعداً دولت به دلایل مختلف، خودش را از بعضی بخش های کشاورزی کنار کشیده و این اراضی را به دست مالکان خصوصی منتقل کرده است. یکی از دلایل این اقدام می توان این باشد که سودآوری فعالیت های کشاورزی نسبتاً پایین است و سرعت کسب سود از این رشته به اندازه رشته تجارت خارجی یا معاملات ارضی شهری و ساختمان سازی و امثالهم نیست. یک دلیل دیگر می تواند تلاش رژیم اسلامی برای خصوصی سازی و بوجود آوردن قشر جدیدی از بزرگ مالکان از طریق واگذاری اراضی به وابستگان و شرکای خود باشد. رشوه خواری نیز بدون شک در انتقال این اراضی به دست سرمایه دارانی که دستشان به جیبشان می رود، بی تاثیر نیست.

در هر صورت چه در گذشته که دولت خود مستقیماً درگیر بوده و چه حالا، این رابطه ای میان بزرگ مالکی با دهقان اجاره دار است. چنین رابطه ای از یک طرف بیان منافع فئودالی طبقه زمیندار بزرگ و دولت کمپرادور - فئودال است؛ و از طرف دیگر بیان محرومیت و استثمار نیمه فئودالی دهقانان. این واقعیت از زبان نمایندگان دهقانان بخش مرکزی دزفول چنین بیان شده: اراضی وسیعی در اختیار «اشخاص حقیقی و حقوقی که فاقد سابقه کشاورزی در قبل از انقلاب بوده و اساساً غیر بومی و مهاجری» قرار گرفته که «در دستگاه های اجرایی مشغول فعالیت هستند» و به نوعی «فئودال جدید» محسوب می شوند.

لیست نمونه واری که دهقانان از این فئودال های جدید ارائه کرده اند نیز به حد کافی افشاگر است: ۳۰۰ هکتار به امام جمعه سابق دزفول! (لابد برای اینکه مشکل بیکاریش را حل کنند) این انگل مرتجع در حال حاضر اراضی پیشکشی هیئت هفت نفره را زیر پوشش شرکتی به نام «خوشه نور» قرار داده است. ۳۰۰ هکتار دیگر به زور از اهالی منطقه گرفته شده و به تصرف رئیس و معاون اسبق هیئت واگذاری زمین و خویشاوندان آنان درآمده است. این زمین ها اول به مالکیت شهرداری دزفول درآمد، سپس به صاحب کوره های آهک پزی دزفول که فخاران نام دارد منتقل شد. بعد از اینکه در آنها حفر چاه و برق کشی صورت گرفت، رئیس و معاون اسبق هیئت هفت نفره، چشم طمع به آن دوختند. به قول معروف «دزد به دزد زد» و زمین حاضر و آماده را از چنگ فخاران درآوردند. این وسط، ۳۰ تا ۴۰ هکتار هم به شخصی دیگری که با رئیس سابق هیئت زد و بند کرده و احتمالاً رشوه ای داد، تعلق گرفته است. ۲۰۰ هکتار دیگر به باغداران مرکبات هم ۲۰۰ هکتار رسیده است. اهالی روستای اسلام آباد در اعتراض به این واگذاری، حاضر نشدند آب در اختیار این باغداران بگذارند. اما مشکل اینان را دولت حل کرد: حفر غیرقانونی چاه از جانب اینان را نادیده گرفت! یک نمونه دیگر از بیعدالتی و ستم وارد بر دهقانان بخش مرکزی دزفول که نمایندگان دهقانان آن را یادآوری می کنند،

تخریب اراضی زیر کشت گندم آنان توسط هیئت هفت نفره و نیروی انتظامی در سال ۱۳۷۲ بوده است. امروز نیز مرتجعین حاکم در مقابل اعتراض و مبارزه دهقانان ستمدیده، بیکار نشستہ می کوشند با تفرقه افکنی در بین روستائیان افرادی را علیه نمایندگان حق طلب دهقانان تحریک کنند. اما بنظر می آید که دهقانان محروم دزفولی خیال پا پس کشیدن در برابر این تحریکات و تهدیدات را ندارند و از همین حالا اعلام کرده اند که: «عدم اتخاذ تدابیر اصولی برای حل مشکلات کشاورزان بی زمین، باعث ایجاد تنشهایی در منطقه خواهد شد»!

مبارزه کنونی دهقانان دزفولی فقط یک نمونه از اعتراضات و مبارزات پراکنده و گاه به گاهی است که در نقاط مختلف کشور رخ می دهد. اما همین حرکات پراکنده و بدون رهبری انقلابی، بازتاب یک تضاد عمیق و پایه ای در بطن جامعه ایران است که حل آن یکی از اهداف اصلی انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر به حساب می آید: تضاد میان مالکیت بزرگ و انحصاری دولتی و خصوصی بر زمین و دیگر منابع تولید کشاورزی از یکسو، و بی زمینی و کم زمینی توده دهقانان ستمدیده از سوی دیگر. حل این تضاد در گرو سازماندهی و گسترش جنگ درازمدتی است که عمدتاً با اتکاء به نیروی دهقانان تهیدست و زحمتکشان روستا و در هم شکستن ذره به ذره قدرت سیاسی - نظامی و اقتصادی ارتجاع حاکم باید به پیش رود.

نامه های رسیده

نامه ای از مسجد سلیمان کمتر کسی است که نام مسجد سلیمان را نشنیده باشد، نام و سرنوشت این شهر با نفت درآمیخته. در اواخر دهه ۵۰ بنا به سیاستهای رژیم شاه با اتمام چاههای نفت موجود در منطقه از اکتشافات جدید خودداری شد و اعلام شد دیگر نفتی برای استخراج وجود ندارد و تولید نفت در مسجد سلیمان در حد ۱۴۰۰۰ بشکه در روز ادامه داشت. بعد از سال ۵۷ در شهر بدلیل وجود اکثریت طبقه کارگری جو سیاسی شهر را فرا گرفت که به همان دلیل در تضاد کامل با اهداف رژیم آخوندی بود و هنگامی که وجود جوانان مسجد سلیمان در تمام سطوح مبارزاتی در اقصی نقاط کشور مشاهده شد رژیم کمر به نابودی آن بست، بودجه عمرانی را در حد صفر تقلیل داد، از اجرای طرحهای صنعتی ممانعت بعمل آورد، با ایجاد جو سرکوب و اعدام بالاترین رقم اعدامیان در مقیاس جمعیتی را در مسجد سلیمان بعمل آورد و هنگامی که این همه را کافی ندید با تزریق مواد مخدر و باز گذاشتن دست سوداگران مرگ سعی در آلوده کردن مابقی جوانان شهر داشت تا آنجا که نام زاهدان دوم را بر مسجد سلیمان گذاشتند تا فقر و فساد حرف اول را در آنجا بزند. اما چند سال است که نفت و گاز از هر گوشه شهر فوران آغاز کرده، نفت در منازل مردم چشمه میزند و رژیم بجای حل مشکل مردم که صاحبان اصلی نفت و گاز هستند عجولانه سفره را برای کارتهای نفتی باز میکند تا مبادا اربابان خشمگین شوند و در مقابل از مردم میخواهد که به یک کوچ اجباری از خانه و کاشانه تن دهند. رژیم میخواهد مردم را به منطقه ای پر از تپه و ماهور در خارج از شهر کوچ دهد و تنها زمین را بدون هیچ تامين مالی به مردم واگذار میکند در حالی که خود میدانند هیچیک از آنان توان این کوچ را ندارد و با نزدیک شدن ورود کمپانیهای نفتی لحن رژیم جنبه تهدید به خود میگیرد و این در حالی است که هر روز گاز یا قربانی میگیرد یا کودکان بیگناه را مسلول میکند.

بر ماست که صدای مظلومیت مردم مسجد سلیمان را به گوش همه مردم رسانده و نقشه های رژیم را برملا کنیم.

متن زیر بخشهایی از نامه یکی از رفقا است که در نوجوانی خود در کردستان با رفیق غلامعباس درخشان هوره (مراد) از اعضای رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران و سریداران آشنا شد و از او درس مبارزه آموخت. رفیق مراد در پی قیام مسلحانه سریداران در شهر آمل دستگیر شد و به سال ۱۳۶۱ زیر شکنجه دژخیمان جمهوری اسلامی جان باخت.

رفیق مراد، انقلابی پر آوازه و کمونیست مبارز را در سنین جوانی ملاقات کردم. در آن ایام من در فضایی از شور و شوق به رهروان انقلاب و کمونیسم پیوستم.... مراد در آن دوره های گاه پر آشوب و دلهره، تسلائی دلها بود. مراد در وجهه های مختلف زندگی (اجتماعی - سیاسی - فرهنگی) معلم کامل انسانهایی بود که در آن بحبوحه در مکتب انقلاب شروع به رشد کردند و من بسیار خوشحالم که شاگرد کوچکی از آن مکتب بودم.

در یکی از روزهای گرم تابستان سال ۵۷ بود که برای اولین بار مراد را در منزلمان ملاقات کردم. او به همراه برادرم در آن روز لطف و صداقت خاصی به خانه ما آورد... آگاهی و شعور سیاسی و شخصیت بسیار پاک و زلالش در اولین آشنایی، انسان را شیفته و جذب خود می کرد و همچنین من را. یادم هست مراد در صحبت کردن و کاربرد واژه ها و توجه به نوع ارتباط گیری بی نظیر بود... نگرانی ام از آن است که هر کلمه و جمله ای در یاد آن زمان، در برابر او حقیر جلوه کند. بدین خاطر است که دست و دلم می لرزد. کلمه ها را از اعماق دل و جانم جستجو می کنم. و آنچه که به آن می رسم، همه اش تصویری از شخصیت انسانی و انقلابی اوست. یادم هست که آنقدر شخصیت اش پر جاذبه بود که با خود می اندیشیدم اگر او نبود دنیا چه جوری می شد - اینکه دنیا با وجود او کامل بود. بنا به روحیه انقلابی که داشت همیشه آماده خدمتگذاری به خلق بود... برای من در آن سنین کنجکاوی، انگیزه ای قوی ایجاد شده بود که سراپا محو مراد شوم... همواره فکر می کردم دارم چیزی از او یاد می گیرم. تاثیر بزرگی که از مراد گرفتم من را در آن سالها قالب و فرم خاصی داد... شاید ویژگی مکتب مراد بود که به راحتی به شاگردانش درس پختگی می داد... نوآوری های درک ناشدنی مراد در آن زمانه و خلاقیت های بی شمارش در تمامی زمینه ها و وجهه های مختلف باعث شده بود که تمامی اطرافیانش او را با کمال میل بپذیرند... مراد نمرده و هیچ گاه نخواهد مرد. زیرا یادش، آثارش، زنده و جاویدان چراغ روشنی و گرما آفرین نسل ها خواهد ماند.

بخشهایی از چند نامه رسیده پیرامون تاسیس حزب کمونیست ایران (م - ل - م):

نامه ای از رفقای افغانی
رفقای پر شور و جسور حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) دروهای گرم و پر حرارت کمونیستی نثار راه تان یاد!
از تشکیل حزب جدیدالتاسیس اطلاع یافتیم. چنان خوشحال و ذوق زده شده بودم که مقاله «متن افتتاحیه...» را با رفیقی به شکل و لهجه سخنرانی با صدای بلند و صریح خواندم، در جریان خواندن می کوشیدم اشکهاییکه در جشمان

مان حلقه زده بود، بنا به سنت دیرینه از همدیگر بیوشانیم!

رفقای محترم، موقعیت جغرافیائی و فرهنگی افغانستان قسمی است که همیشه از ایران متأثر است. خصوصاً وجوه مشترک لسانی درین میان نقش درجه اول را دارد. مسلم است که تأثیرپذیری هم میتواند جوانب مثبت را دربرگیرد و هم جنبه منفی را. ظهور سازمانهای رویزیونیستی و حاکمیت رژیم تیوکراتیک در طول سه دهه در ایران تأثیر منفی ای بود که نتایج مخرب آن را تا هنوز مردم ما بدوش می کشند. اما در رابطه با تأثیرپذیری مثبت، از سازماندهی تشکلات مائوئیستی میتوان نام برد. این تأثیرپذیری هم در بحران ایدئولوژیک - سیاسی جنبش مائوئیستی در ایران بر افغانستان صدق می نماید و هم در اتخاذ یک خط سیاسی - ایدئولوژیک روشن و شفاف مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی.

مادامیکه جنبش مائوئیستی ایران (اتحادیه کمونیستهای ایران - سربداران) مسلح بر خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی شد، و بر سردرگمی ها و بحران غلبه کرد جنبش مائوئیستی افغانستان نیز توانست بر خط رویزیونیستی - اپورتونیستی و خطوط انحرافی غلبه کرد و دارای تشکلات مائوئیستی شد.

«حقیقت» ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران، بعد از نشرات مائوئیستی افغانستان، اولین نشریه تیوریک مائوئیستی بود که خدمات بزرگی به پیشرفت جنبش مائوئیستی افغانستان نمود. نشریه حقیقت که توسط سازمانهای مائوئیستی و غیره (املا بخش مائوتسه دون اندیشه، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان...) تکثیر میشد به دور افتاده ترین نقاط هزارجات بدست رس ما میرسید. نشریه حقیقت در پیش برد سطح رفقا نقش تعیین کننده داشت و دارد. ما از اینکه نام «حقیقت» را بعنوان ارگان نشراتی حزب انتخاب کرده اید خیلی خوشحالیم. زیرا حقیقت نام آشنای دیرینه ای است که رفقای ما با آن انس و الفت دارند.

بیشک بعد از ایران اولین کشوری که از تشکیل حزب کمونیست ایران م ل م ل م سود می جوید افغانستان و اولین طبقه ای که بعد از پرولتاریای ایران از وجود «حزب کمونیست ایران م ل م» سنجع می برد، پرولتاریای افغانستان و اولین جنبش مائوئیستی ای که بعد از جنبش مائوئیستی ایران از حزب کمونیست ایران م ل م الهام می گیرد جنبش مائوئیستی افغانستان است. برای مائوئیست های افغانستان نشریه حقیقت از هر نشریه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خوانندگان بیشتر دارد، زیرا یک نشریه تیوریک و گنجینه ای از حقیقت مائوئیستی است. اگر مقالات و تحلیل هایش مربوط به اوضاع جاری ایران است باز هم از همه بیشتر مورد نیاز ماست، چرا که سرنوشت طبقات مختلف افغانستان و ایران از جهاتی بهم گره خورده است.

نکته دیگری که نباید فراموش شود این است که حزب کمونیست ایران مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (اتحادیه کمونیستهای ایران...) در ترجمه و تکثیر نشرات و جزوات بعضی از اعضای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به زبان فارسی و مثل خدمات فناناپذیر مائوتسه دون و جزوات و مقالات مربوط به حزب کمونیست انقلابی آمریکا و بعضی از شماره های «کارگر انقلابی» نیز خدمات شایانی نموده است که امیدواریم این بخش از فعالیت مبارزاتی با تشکیل حزب فعال تر شوند.

بنابراین تشکیل حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) امیدی برای پرولتاریای جهان و باعث تقویت قلب ما گردیده است. ما به نوبه خود تاسیس حزب شما را تبریک عرض نموده و بنا به موقف و صلاحیت خویش و روابطی که با کارگران آگاه ایرانی داریم در امر پخش و تکثیر نشریه تان دریغ نخواهیم ورزید. مطلبی که در حاشیه نامه بیادم رسید این است که حزب باید در رابطه با استراتژی جنگ خلق، ایجاد مناطق پایگاهی و در رابطه با تاکتیک «محاصره شهرها از طریق دهات»، «جنگ شهری» کار نماید. و اینکه دشمن در عصر فعلی از مدرن ترین سلاحها میتواند از نقاط دوردست برای سرکوب توده ها استفاده کند. چه راه حلی وجود دارد. درین قسمت از لحاظ تیوریک کمتر کار شده و حزب باید بطور فشرده در نشراتش درین قسمت روشنی بیاندازد.

از نامه یک رفیق پنهاننده:

تاسیس و موجودیت حزب کمونیست ایران م ل م ل م را به همگی تان از صمیم قلب تبریک و تهنیت می گویم. تاسیس حزب به همه ما نیروی صد چندان داده. من مطمئنم که با وجود اینچنین حزبی آینده شگرفی در ایران رقم خواهد خورد. یکی دو پیشنهاد داشتم. اول: در صورتی که در امکان شما باشد تعدادی نشریه چند برگی جداگانه را فقط به چاپ نوشته های مائوتسه دون اختصاص دهید. یعنی بطور منظم و با قیمتی متناسب با آن. دوم: در صورت امکان گاهی سمینارهایی بگذارید تا بویژه ما هواداران و دوستداران بتوانیم با هم از نزدیک برای آشنایی بیشتر تماس برقرار کنیم و در مورد مسائل گوناگون به بحث بپردازیم.

گزارشی از جشن تاسیس حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

توسط محفل زنان پرولتر مهاجر در شهر لس آنجلس

این جشن بعد از مطالعه مقالات و اطلاعیه هائی که در این زمینه در نشریه «کارگر انقلابی» (صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا) (چاپ اسپانیائی) درج شده بود، سازمان یافت.

یکی از رفقای زن که از شنیدن خبر تاسیس و موجودیت حزب در ایران خیلی هیجان زده شد بود، مقالات و اطلاعیه ها را با خود برد و در جمع زنان مهاجر خواند. تصمیم گرفتند جشنی به این مناسبت برگزار کنند. با هم به یک کافه ایرانی رفتند و در آنجا بیشتر در مورد معنائی که تاسیس حزب برای وقایع ایران دارد صحبت کردند. یکی از آنان قبل از بقیه گلاس شراب خود را به این مناسبت بالا برد و گفت: دوستان، امروز اینجا هستیم تا واقعه مهمی را در مبارزات طبقه خودمان جشن بگیریم. حزب در ایران موجودیت یافته است. این حزب برای تغییر جامعه و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از یک ایدئولوژی صحیح پیروی می کند. چرا درک اهمیت این مسئله، مهم است؟ مهم است زیرا مردم ایران مبارزه ای ارزشمند برای گرفتن امور جامعه در دست خویش را تجربه کرده اند، ولی تا امروز نتیجه ای جز ستم و سرکوب بدست نیاورده اند. مبارزه در ایران بسیار حاد است، و تحت ایدئولوژی م. ل. م. میتواند مطمئنتر و صحیحتر به پیش رود. رفقا به همین دلیل است که این حزب از اهمیت زیادی برای مبارزه بین المللی، برای پرولتاریای جهانی، برخوردار است.

در ایران تحت این نظام سرکوبگر، تحت اعتقادات اسلامی، زنان یکی از ستمدیده ترین بخشهای جامعه محسوب می شوند. آنان حتی حق نگاه کردن در چشم مردان را ندارند. باید حجاب سر کنند و پنجره خانه هایشان را ببندند میادا چشم نامحرم به آنان بیفتد. خلاصه اینکه زنان ابزار تولید مثل هستند و بس. ابزاری که حق ابراز وجود، بیان و حتی ابراز عقیده خویش را ندارد. روشن است که تحت چنین شرایطی، بسیاری از زنان یا باید در فشار روحی بسر برند، یا اینکه تصمیم بگیرند بپاخیزند و مبارزه کنند. به همین علت است که ما اعلام تاسیس حزب را به مثابه استشمام هوای تازه، به مثابه چیزی که کل جهان در انتظارش است، جشن می گیریم و از آن حمایت و استقبال می کنیم.

زنده باد حزب جدید التاسیس کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)!

ما زنان جهان که زیر ستم مضاعف این سیستم بسر می بریم، با عشق و علاقه فراوان و با روحیه مبارزه درست تحت پرچم م. ل. م. از این خبر استقبال می کنیم.

سپس یکی دیگر از رفقای زن، یک کارت تبریک با استفاده از مقاله و شعارهای چاپ شده در نشریه «کارگر انقلابی» تهیه کرد. در مراسم جشن، او از بقیه خواست که هرکس پیام تبریک خود را روی این کارت بنویسد. همه اینکار را کردند. در اینجا ترجمه پیام ها که به زبان اسپانیائی نوشته شده را می خوانید.

قبل از این بگوئیم که این کارت طبیعتاً سرخ رنگ است و در آن از گرافیک های مربوط به تاسیس حزب کمونیست ایران (م. ل. م.) و پوستر تاسیس ریم (کره زمین و زنجیرهای گسسته) استفاده شده است. در گوشه ای از کارت این جملات را می خوانیم: «امروز بعد از شنیدن خبر تاسیس حزب در ایران، ما گروهی از زنان مهاجر ساکن لس آنجلس، جشن می گیریم و حمایت خود از این حزب را اعلام می کنیم.» «ما زنان جهان که تحت ستم مضاعف بسر می بریم، تاسیس این حزب را بطور مضاعف جشن می گیریم و بطور مضاعف از آن حمایت می کنیم.» «زنده باد تاسیس حزب کمونیست ایران (م. ل. م.)!» «زنده باد جنبش انقلابی اترناسیونالیستی!» «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!»

متن پیام ها

۱) باعث شادمانی من است که زنان بخاطر حقشان مبارزه می کنند و سرانجام حرف خود را به گوش جهانیان خواهند رساند. امیدوارم که در سراسر جهان برابری در تمامی زمینه ها در آینده برقرار شود.. یک زن مهاجر از گوادالاخارای مکزیک، ساکن لس آنجلس

۲) این یک روز بسیار ویژه برای گروه ما محسوب می شود. امروز با خوشحالی فهمیدم که مردم ایران مورد پشتیبانی حزب کمونیست انقلابی آمریکا قرار دارند و روزی علیه ستم بپاخواهند خاست و برای شکستن این ستم وحشتناک نقطه پایانی بر حیات سرمایه داری خواهند نهاد. آنان با عزم راسخ برای نابودی این ستم تنگین که شامل چند همسری، ماشین جوجه کشی دانستن زن، و جایگاه مردان به مثابه صاحبان برده و غیره است مبارزه خواهند کرد. تبریکات مرا بپذیرید! بیایید تا به ستمگری پایان دهیم!

۳) امروز ما به مثابه زنان انقلابی، تاسیس حزب جدید در ایران را جشن می گیریم و برای برادران و خواهران خود در آن کشور بهترین آینده را آرزو می کنیم.

متن زیر گزیده ای از نوشته ای است که چندی پیش رفقای «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» در اختیار نشریه «حقیقت» گذاشته اند. همانگونه که خود رفقا در این مورد نوشته اند «این عمل را در چهارچوب وظایف کمونیستی - انقلابی مان در چهار چوب مناسبات انقلابی سازمان ها و تشکلات انقلابی - کمونیستی انجام داده ایم. و امیدواریم که برخوردهائی از این دست به تحقق آرمان های پرولتاریای انقلابی تحرک بیشتری ببخشد.» متن کامل این گزارش را می توانیم به دست رفقا و دوستانی که متقاضی آن هستند برسانیم.

نگاهی کوتاه به چگونگی اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران

در بیانی کلی می توان گفت که بعد از هياهو و جنجال هائی که ارتجاع حاکم در پیوند با بنگاه های تبلیغاتی بورژوازی امپریالیستی در چند سال پیش حول «دوم خرداد» و «اصلاحات» جهت مقابله با تشدید روحیات اعتراضی توده ها به راه انداخته بود، توده انقلابی در جریان عینی زندگی به کذب محض بسیاری از تبلیغات کم و بیش واقف گردیده و امروز عدم اطمینان اقتصادی و عدم اطمینان به اینکه به بهبودی در وضعیت رفاهی خویش در حاکمیت ارتجاع دست پیدا کنند و حتی هراس از دست دادن درآمد و حقوق ناچیز فعلی و تیره و تار دیدن آینده از سوئی و تحرک و اعتراض جهت حفظ حداقل های زندگی انسانی و تحمیل درخواست های به حق خویش به طبقات حاکمه، نقطه مشترک و محوری است که در ابعادی کلی در سطح جامعه متوان مشاهده کرد. نقطه محوری و مورد مناقشه در شرایط سیاسی برآمد لزوم تغییر در اوضاع کنونی است و دقیقاً به همین علت است که هم دستگاه تبلیغاتی ارتجاع حاکم و هم بنگاه های سخن پراکنی بورژوازی امپریالیستی دست در دست هم به انحراف اذهان عمومی از این امر محوری نموده و با همکاری خیل عظیمی از لیبرال روشنفکرهای هراسان از تحركات توده ای داتما در حال خاک پاشیدن به چشمان مردم هستند....

مقابله سریع با بسیاری از درخواستهای مردمی و عدم کوچکترین تغییری در وضعیت زنان و جوانان، در کنار تداوم تورم و اوضاع فلاکتبار اقتصادی، تشدید فقر، عدم تغییر در فساد دستگاه دولتی و چپاول مدیران ادارات و کارخانجات از عواملی بود که در تغییر تمایل سطحی به تبلیغات فریبکارانه حاکمیت موثر بودند. و در حقیقت سبب گردیدند که مردم از زیر بار هجوم تبلیغات ارتجاع و امپریالیسم رها شوند. امری که باید مورد هجوم بنگاه های تبلیغاتی ارتجاع و امپریالیسم قرار می گرفت تا از انکشاف دریافتها و درکهای واقعی از اوضاع جاری ممانعت به عمل آوردند....

اکنون در بین بخشی از دانشجویان، اساتید دانشگاه ها و روشنفکران این اظهار نظر در ابعادی وسیع تر شنیده میشود که «فریب خرداد» توافق سران حکومت بود برای نجات جمهوری اسلامی و خاتمی هم نقش بازی کرد - آنها انتظار تحقق امور ساخته ذهن خودشان را داشتند - و عملاً هم هیچ کاری برای بهبودی اوضاع صورت ندادند و در واقع «دوم خرداد» رژیم را از یک بحران نجات داد. به دلیل همین بازنگری بود که وقتی ماهنامه «پیام امروز» مبادرت به درج سوابق خاتمی از زمان حضور در سپاه در مقام مسئول سیاسی - یعنی در زمانیکه سپاه به امور اطلاعاتی می پرداخت - تا رسیدن به ریاست جمهوری کرده بود، این ماهنامه به سرعت در دکه های مطبوعاتی به فروش رسید و بعد تکثیر شده و در ابعادی وسیع در محافل دانشجویی و روشنفکری دست بدست می گشت....

در بررسی انتخابات یک نکته قابل اهمیت و محوری وجود دارد، که صد البته در تمامی این سال ها محسوس بوده است و در بعضی گره های اجتماعی یا حساسیت بیشتر و برجسته تری خود را به نمایش می نهد. دوره ای که توده ها در مقابل سئوالات خویش به جد و جهد بدنبال جواب می گردند و سعی در جمع بندی از تجارب خویش دارند و درست مورد هجوم تبلیغات ارتجاع - امپریالیستی واقع شده و متعاقب این تبلیغات خیل عظیمی از تنوریسین های بورژوا لیبرال و فرمیست های منحط به میدان آمده و در هراس از دست یابی توده ها به درک واقعی از اوضاع جاری شروع به تکثیر انواع و اقسام احتجاجات و ترهات جهت حفظ پایه های سیاسی ارتجاع حاکم می نمایند....

در چنین شرایطی خلاء دردناک تبلیغات انقلابی و عواقب ناگوار آن که چیزی جز عدم تعمیق آگاهی و سمت یابی صحیح تحركات توده ای نمی باشد بخوبی پدیدار گشته و مرتجعین از این خلاء نهایت استفاده ممکنه را در تحمیل توده ها به کار می بندند. این درست است که توده ها در جریان زندگی پیرامون نقد سیاستهای ارتجاع به دریافتهائی دست یافته اند و یا تا حدودی تحت تاثیر تبلیغات انقلابی هم قرار دارند. اما خلاء و عدم گستردگی این تبلیغات در شرایطی که ارتجاع حاکم و بلندگوهای امپریالیستی هماهنگ به کار تحمیل توده ها پرداخته و بر این نکته که باید در چهارچوب جمهوری اسلامی تصمیم گیری کنند بر اذهان توده ها تاثیری مخرب را بر جا می نهد. در چنین وضعیتی و یا وضعیتهای مشابهی در تمام این سالها، تبلیغات مطبوعات، رادیو و تلویزیون، عناصر خودفروخته لیبرال - فرمیست و جریاناتی که به جمهوری اسلامی دل بسته اند و از طرفی تبلیغات بورژوازی امپریالیستی با هدف ممانعت از شکل گیری درک واقعی و نقد عملی از شرایط و اوضاع جاری، اذهان توده انقلابی را هدف گرفته تا آنان را متقاعد نماید که باید درخواستهایشان را در همین چارچوب جستجو کنند....

دقیقاً به دلیل همین تجارب (توده ای) و نتایج عملی - انقلابی آن جمهوری اسلامی جهت منحرف کردن توجه توده ها از مسائل اساسی که پیش روی آنهاست به بحرانهای مختلفی دست خواهد زد. تنها با پر کردن خلاء تبلیغات انقلابی است که این تجارب تعمیق یافته و از سمت و سوی انقلابی و سرعت و اثر مناسب برخوردار خواهند گشت....

وجه بارز اقتصاد ما در دهه اخیر رشد مداوم تورم قیمت ها بوده که متعاقب سیاست نوین اقتصادی رژیم، حذف سوبسید و آزادسازی نرخ تورم و در واقع رفتن به سمت شناور کردن ارزش ریال و در پیش گرفتن رهنمودهای صندوق

بین المللی پول و بانک جهانی در عرصه اقتصادی صورت گرفت. نرخ تورم سالانه از ۵۰ درصد (دولت رفسنجانی) تا ۱۳ درصد (دولت خاتمی) بطور مداوم فشار خود را بر معیشت مردم ادامه داده و نتیجه آنهم سقوط قدرت خرید و ارزان شدن فاحش دستمزدها بوده که بطور شاخص می توان به عدم تناسب بی سابقه ارزش آن با هزینه های زندگی فقط به مقایسه حداقل دستمزد کارگری (زیر ۵۰ هزار تومان) با نرخ اجاره دو اتاق - بدون امکانات - در تهران که حدود ۵۰ هزار تومان است، اشاره کرد. این در حالی است که مقامات اقتصادی رژیم اعتراف می کنند که برای یک زندگی معمولی در حد برآورد کردن احتیاجات معمولی در تهران ماهیانه به ۲۰۰ هزار تومان نیاز است...

سیاست انقباضی پولی و جمع آوری نقدینگی به صورت پیش فروش خودرو، فروش سهام بصورت اوراق قرضه، پروژه های عمرانی و صنعتی، پیش فروش تلفن همراه، پیش فروش سکه طلا و کاهش نرخ چاپ اسکناس های جدید در جلوگیری از افزایش نرخ تورم بیش از ۱۳ درصد موثر بوده است ولی سیاستهای فوق از سوی دیگر رکود فاحش اقتصادی را به ارمغان آورده: کاهش سرمایه گذاری، تعطیلی کارخانجات، ورشکستگی واحدهای کوچک و متوسط تولیدی، ورشکستگی تجار خرده پا و کسبه خرد، تشدید بیکارسازی ها و اخراج کارگران و پر جمعیت شدن بیکاران، کسادی بازار توزیع و در نتیجه تشدید ناهنجاریهای اقتصادی و اجتماعی ره آورد سیاستهای اقتصادی است که محور اساسی برنامه ریزی آن سرشکن کردن بحران اقتصادی بر سر هزینه های مصرفی کارگران و زحمتکشان می باشد...

جمعیت قابل توجهی از نیروی کار در آستانه اخراج قرار دارند. این اخراج ها بر سیل عظیم جمعیت بیکاران که بنا بر آمار هر سال حداقل ۵۴۰ هزار نفر افزایش دارد، اضافه می شود. هر چند که سال پیش برخی مقامات از رقم ۷۰۰ هزار نفر برای هر سال صحبت کرده بودند. بی دلیل نیست که خامنه ای و خاتمی بزرگترین خطری که موجودیت رژیم را در سالهای آتی به مخاطره خواهد انداخت را «مشکل اشتغال» اعلام کرده و حل آن را در صدر وظایف دولت برشمردند. برخی از آقایان از خطر بیکاران و میلیونها جوان بیکار به مثابه «بمب ساعتی» یاد کردند که در صورت انفجار همه چیز را نابود خواهد کرد. و یا عده ای از قریب الوقوع بودن «انفجارات اجتماعی» و «شورش بیکاران» یاد کردند. بدنبال همین اظهارات است که مقامات رژیم از ناتوانی برنامه های اقتصادی برای حل معضل بیکاری و عدم توانایی اقتصادی برای ایجاد اشتغال ۴۵۰ هزار نفر در سال را اذعان کرده و تنها راه حل ممکنه برای این مسئله را جذب سرمایه گذاری خارجی اعلام کردند که باید با تصویب قوانین و جو سیاسی - روانی لازم شرایط اش را مهیا کرده و خود را آماده عضویت در سازمان جهانی تجارت کنند...

هر تنش در وضعیت اقتصادی فقر و گرسنگی و ناهنجاریهای اجتماعی را با ابعادی گسترده تر به رخ می کشد. و در حالیکه باندهای بورژوازی و رانت خواران و «آقا زاده» ها بر بساط خوان یغما حسابی فریه گشته اند و تماما در خدمت منافع بورژوازی امپریالیستی و برنامه های اقتصادی کمرشکن هستی توده ها را بر باد داده و به بهای نابودی هر چه بیشتر زحمتکشان به تامین شرایط مناسب جهت بهره کشی ددمنشانه از کارگران و زحمتکشان دمی توقف نمی کنند، با هر تنشی در اوضاع اقتصادی توده های وسیعتر به صفوف فقرا پرتاب می گردند....

اوضاع فوق طبعا تحرکاتی را در جنبش کارگری بدنبال داشته است. در اصفهان تحرکات فوق منجر به تجمع، تظاهرات، درگیری و تیراندازی و حمله به استانداری شد. در کاشان به صورت اجتماعات بزرگ کارگری در خیابانها ظاهر شد. در رشت (گونی بافی). تجمع اعتراضی و تحصن و حرکات کارگران کارخانه علاءالدین و مبلیران به شکل بستن جاده کرج به دفعات و انتشار اخبار آن در کارخانجات تهران و کرج و برانگیختن حمایت معنوی توده های کارگر از اقدامات آنها شد. در گروه صنعتی ملی، علاوه بر بستن جاده قدیم کرج، درگیری با مدیران و گروگانگیری آنها و اخراج بعضی از مدیران توسط کارگران از محیط کارخانه و بازداشت و اعزام دهها کارگر به زندان اوین و اخراج آنان شد. در کارخانه چیت ری، تجمع اعتراضی در مقابل دفتر ریاست جمهوری و در مقابل دفتر مرکزی بنیاد مستضعفان و سر دادن شعار علیه مالکین کارخانه و خامنه ای و درگیری با پلیس و بالاخره حرکت کارگران کارخانه شادان پور و جامکو که با تجمع در مقابل مجلس آغاز شد و پس از آنکه کارگران به هو کردن «محبوب» مزدور حلقه بگوش بورژوازی پرداختند و اجازه صحبت به او ندادند، اقدام به کندن زرده ها و خرد کردن شیشه های مجلس ارتجاع کردند که با پرتاب گاز اشک آور و شلیک تیر به سوی کارگران مبارز از سوی نیروهای سرکوبگر ارتجاع حاکم، تعدادی از کارگران مجروح و مصدوم گردیدند. بدون تردید حرکت کارگران کارخانه شادان پور و جامکو آغاز نقطه اوج در مسیری است که توده کارگران بر علیه سیاستهای جدید اقتصادی دولت بورژوازی آغاز کرده بودند. فاصله مطالبات اقتصادی تا دست یازیدن به اقدامی انقلابی در حمله به مجلس ارتجاع از سوی توده های کارگری نشان داد که اوضاع در ایران تا چه حد متغیر بوده و چه فاکتورهای نوینی پدیدار گردیده است....

کارگران برخلاف خیل عظیم لیبرال های هراسان از انقلاب و دار و دسته های رفرمیستی که به «خاتمی» و مجلس اش دل بسته بودند، مرکز توجه آنان یعنی مجلس فریبکارشان را نشانه گرفتند. و این اعلامی بود از نشانه پرولتری بر حوادث جاری در ایران، نشانی که طبقات حاکمه و مزدوران با جیره و بی جیره شان را نشان گرفته است....

متعاقب این مبارزات دار و دسته ارتجاعی لانه کرده در «خانه کارگر» (بخوان خانه چماقداران ضد کارگر)، اخیرا به این نکته پی بردند که علت «بیکاری» کارگران ایرانی وجود پناهجویان افغانی است. بنابراین جهت انحراف توجه کارگران از مسائل اصلی و مبتلا به آنان از طریق شوراهای اسلامی به طرح شعار «کارگر افغانی اخراج باید گردد» پرداختند تا بدین وسیله «معضل بیکاری» در ایران را حل نمایند. اما این شعار نه تنها کارایی نداشت بلکه کارگران با هو کردن محبوب و عدم اجازه به او برای سخنرانی نشان دادند که به تمام دم و دستگاه دست ساخت ارتجاع حاکم بی اعتماد هستند. به علاوه شعار فوق کارایی نداشت زیرا پرولتاریای انقلابی زندگی فلاکت بار هزاران کارگر افغانی را که در بدترین شرایط قرون وسطائی به سر می برند در مقابل دیدگان توده های پرولتاریا افشا نموده و حربه فریبکارانه ارتجاع حاکم را عریان ساخت.

علاوه بر مبارزات انقلابی کارگران، تحركات توده زحمتکشان شهری نیز از شدت و حدت خاصی برخوردار گردیده است. پس از سالها شورش و درگیری و بستن جاده از سوی ساکنین اسلام شهر (شاد شهر سابق) و شهرکهای اطراف برای دستیابی به امکانات رفاهی نظیر مجوز ساخت مسکن، آب آشامیدنی، حمل و نقل ارزان، آخرین مورد شورش در جاده ساوه این بار در منطقه بسیار نزدیکتر از محلات سابق به تهران صورت گرفت... به مانند تمامی شورش های این سال ها که زنان در آنها نقش ویژه داشتند، این بار زنان نقش فعالی در هدایت این حرکت به عهده داشتند... با روند تصاعدي مهاجرت و گسترش عظیم شهرهای بزرگ این شورش ها امری ناگزیر می باشند. حتی برخی از سران حکومت هم نسبت به وقوع این شورش ها هشدار داده و در نظر گرفتن آن را در برنامه ریزی های اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور گوشزد می کنند. اما با اوضاع موجود در روستاهای ایران و ضرورت جابجایی جمعیت هیچ برنامه ای قادر نخواهد بود که از ویژگی انفجاری محلات زحمتکش نشین ممانعت به عمل آورد.

خالی شدن روستا از جمعیت چشمگیرترین منظره ای است که در نگاه اول جلب نظر می کند. امری که در آمار منتشره جدید در یک جابجایی جمعیت با آمار ۲۷ درصد روستایی و ۶۳ درصد شهری بیان شده است... از بین ۶ - ۵ جوان مهاجرت کرده هر خانواده به شهر، یکی دو نفر در هنگام برداشت محصول به روستا رفته و پس از آن دوباره به شهرها باز می گردند. روستاهای بزرگ اغلب جاده کشی شده و خیلی از روستها جاده هایشان آسفالت شده است. مهمترین تغییری را که روستاییان در دو دهه اخیر با آن مواجه بوده اند و در اظهار نظرشان بر آن اذعان دارند گسترش راه های روستایی و برق کشی و برقراری ارتباطات تلفنی است. برقراری خط مینی بوس رانی برای روستاهای بزرگ و وانت نیشان برای روستاهای کوچک جهت رفت و آمد روزانه روستاییان به شهرها ارتباط بین شهر و روستا را سرعت داده و روستاهایی هستند که در روز چندین نوبت سرویس هایشان به شهر رفت و آمد می کنند. محصلین روستاهایی که دبیرستان ندارند با این وسایل نقلیه صبح ها به شهر آمده و عصرها به روستاهای محل زندگی اشان باز می گردند. این محصلین در ۲۰ سال پیش مجبور بودند هفته ای یک نوبت به روستاهای خود سر بزنند زیرا امکان رفت و آمد روزانه را نداشتند....

پدیده جدیدی که در برخی شهرهای کوچک با آن مواجهیم مهاجرت گروهی روستائیان به شهر، سکنی در آن و تبدیل زیرزمین خانه ها به محل نگهداری دام و رفتن به روستا هنگام کشت و زرع و برگشت دوباره به شهر است. ناگفته پیداست که دلیل اتخاذ چنین وضعیتی وجود امکان تحصیل و عمران در شهر است. رفت و آمد به روستا میسر است و امکان سکنی در شهر و سر و سامان دادن به امور کشت و برداشت نیز ممکن می باشد و به علاوه گذران زمستان با امکانات شهری برخوردار از مثلا گاز شهری و... راحتتر از به سر بردن در روستا می باشد....

نتیجه خشک سالی های اخیر اجبارا دهقانان را به سمت تهیه آب از منابع زیرزمینی از طریق حفر چاه عمیق کشانیده است. آنها یا چند نفری مشترکا دست به این اقدام زده و برای تهیه بخشی از تقدینگی لازم به دریافت وام از بانک کشاورزی دست می زنند و یا افرادی در این کار سرمایه گذاری کرده و به دهقانان آب می فروشند. دهقانان در ازای استفاده از منابع زیرزمینی مبالغی را به دولت پرداخت می نمایند که در مواردی بر سر میزان این مبالغ درگیری هائی با رژیم داشته و دست به اعتراضاتی در این زمینه زده اند. در استان خراسان بارها دهقانان و اجاره داران زمین های «آستان قدس» به مقابله با این بنگاه سرمایه داری پرداخته اند. خشک سالی چنان ضرباتی به درآمد دهقانان وارد کرده که در بیشتر شهرها ما با درخواست دهقانان از دولت برای تاخیر در دریافت اقساط وامهایشان مواجه بوده ایم و دولت به این خواسته تن داده و در بودجه دو سال اخیر مبالغی را جهت پرداخت خسارت به دهقانان اختصاص داده است. مواجهه و مقابله با انحصارات حکومتی یکی از وجوه بارز مبارزات دهقانان در سالهای اخیر بوده است. فشار به دولت برای خرید تضمینی محصولات چای کاران و برنج کاران و مقابله با واردات بی رویه برنج و چای (توسط باندهای حکومتی) از سوی دهقانان کار را به آنجا کشاند که وزیر کشاورزی هشدار داد ممنوعیت واردات چای به دلیل مملو بودن انبارها از چای داخلی باید از سوی «باندهای مافیا» نی رعایت شود و حتی اعلام نمود که از سوی این باندها که بی رتباط با حکومت نیستند مورد تهدید قرار گرفته است. تجمع هزارا نفر از برنج کاران و خانواده هایشان در ساختمان استانداری در ساری و تهدید دولت به گسترش اقدامات اعتراضی و درخواست شان برای توقف واردات و توزیع برنج خارجی (به میزان بیش از حد مجاز اعلامی از سوی دولت) که آنها را در آستانه ورشکستگی و فقر قرار داده بود یکی از اقدامات اعتراضی بود که چندین بار تکرار گردید. همچنین اعتراض، تظاهرات و تجمع خشونت آمیز صدها چای کار گیلانی در لنگرود برای افزایش نرخ تضمینی خرید از سوی دولت و جلوگیری از واردات بی رویه چای خارجی که منجر به بستن جاده، مقابله با پلیس و زد و خورد با دهقانان و در نتیجه آتش زدن خودروهای فرمانداری از سوی چای کاران شد تازه ترین اقدام دهقانان در ابتدای سال ۸۰ بوده است. دهقانان در این حرکت در افزایش نرخ تضمینی خرید چای از سوی دولت به توفیق دست یافتند. در اینجا ذکر یک نکته ضروری است که مبارزات انقلابی در شهرها به سرعت در روستا بازتاب داشته و اخبار این مبارزات با جدیت دنبال می گردد. از جمله بعد از تظاهرات ۱۸ تیر ۷۸ در تهران شنیدن شعار «خامنه ای حیا کن سلطنت را رها کن» از جانب کودکان روستایی در بازی هایشان چندان چیز عجیبی نبود. جوانان روستایی به شدت از مبارزه در شهرها تاثیر گرفته و با علاقمندی آن را دنبال می کنند و به لحاظ اینکه در شهر یا به صفوف پرولتاریا می پیوندند و یا به درس و مشق، در هر صورت خود حامل بسیاری از تجارب مبارزه انقلابی به زادگاه خویش می باشند. آنان بخشی از همان «بمب ساعتی» هستند که ارتجاع حاکم در هراس از آن به سر می برد.

جوانان به مثابه بخش اعظم آن نیروئی که از سوی رژیم «بمب ساعتی» نامیده شدند علی رغم نگرانی از آینده خویش و بیکاری که در انتظارشان است از هر آنچه در تقابل با فرهنگ رسمی حکومتی بتوان صورت داد استقبال کرده و مقاومت مداوم را در اشکال متنوع به نمایش می گذارند. از عدم شرکت و تمسخر مراسم اجباری در مدارس

نظیر مراسم نماز اجباری و دعا و امثالهم، اشاعه لطیفه های ضد حکومتی، وارد شدن در مباحثات سیاسی در کلاس درس در حضور معلمین (که رو به افزایش است)، مقابله با دستورالعمل های اخلاقی احمقانه عناصر حکومتی و مقابله با پوشش های اجباری در مدارس و دانشگاه ها، اعتراض به جداسازی دختران و پسران دانشگاه ها، اظهار بیزاری از دروس دینی و قرآن و حجم زیاد آنها - در این زمینه طرح یک خبر جالب است و آنهم اینکه در برخی مدارس بچه ها با خرید آب میوه و قرار دادن آن در کنار «مهر نماز» هر زمان که به سجده می رفتند شروع به خوردن آب میوه می کردند. امری که بالاخره چنان شرایط مسخره ای را پدید آورد که مراسم اجباری نماز حذف گردید - به ادامه مطلب باز گردیم: دست زدن به سفرهای دسته جمعی متشکل از پسران و دختران و ورزش های دسته جمعی مختلط محصلین و دانشجویان علی رغم مخالفت ارگانها و نهادهای حکومتی آن، برگزاری مهمانی های بزرگ و مختلط و برپائی مراسم جشن جلوه هائی از مقاومت جوانان در مقابل فرهنگ رسمی بود که سالها با شدت و ضعف در ایران جریان داشت و در چند ساله اخیر از شدت بیشتری برخوردار گردید و به درگیری های عدیده میان جوانان و مامورین حکومتی منجر می گردید. تا پیش از برگزاری بالماسکه اصلاحات دیگر دستگیری جوانان به دلیل لباس و حجاب و امثالهم در سطح خیابانها به سادگی امکانپذیر بوده و منجر به درگیری هائی می گردید، دیگر مردم نسبت به آنکه مامورین حکومتی دختران جوان را سوار مینی بوس های گشت نمایند، نظاره گر نبوده و از آنجا که بارها و بارها باندھائی در ارتباط با دزدی دختران جوان دستگیر شده و مشروعیت این گونه اعمال فرو ریخته بود، آنان اقدام به اعتراض می نمودند. در ارتباط با گسیل گشتهای گوناگون به خیابان و دستگیری پسران و دختران جوان دیگر مغازه دارهای اطراف خیابانها نیز اعتراض کرده و بارها در اعتراض به دستگیری خیابانی مبادرت به تعطیل محل کسب خویش نیز نموده بودند - خیابان بهار و ولی عصر. از طرفی فروریزی بسیاری از باصطلاح افاضات اخلاقی حاکمیتی که تمامی الگوهایش در لجن و کثافت به سر می برند و افشا گشتن این لجنزار عملا توهمات توده ای پیرامون بسیاری از دستورالعمل های اخلاقی آنها را از بین برده و توده های در پی نقد فرهنگ مسلط عمدتا نیروهای جوان بودند. این نقد با تشدید اعتراضات عمومی و نشان گرفتن پایه های حکومتی هر دم از عمق بیشتری برخوردار می گردید. اگر زمانی کتابی نظیر «سینوهه» جزو پرفروش ترین کتابها در ایران بود و ادبیات و شعر بی ضرر از رواج کافی برخوردار بود، بتدریج و با عمق یابی اعتراضات توده ای گرایش عمومی و بالاخص جوانان انقلابی در این زمینه ها کاملاً دگرگون می گردید. در اینجا بایستی از استقبال عمومی جوانان از کتاب «مدایح بی صله» (شاملو) که زیراکسی در ایران چاپ گردید یاد نمود. «مدایح بی صله» با قیمتی بسیار بالا و به طور نیمه مخفی بفروش می رسید و این در حقیقت در ابتدای تحولی صورت می گرفت که در گرایش نسل نوین پدیدار می گشت. تلاش باندهای حکومتی جهت منحرف کردن توجه این نسل نوپا به همراهی لیبرال های هراسان و رفرمیستهای مزدور دقیقاً بر علیه همین تحول در گرایش نیروی جوانان صورت می گرفت. اما اینک دست به دست شدن کتابهای ممنوعه از جمله «خاطرات زندان - شهرنوش پارسا پور» در ایران از ابعاد گسترده تری برخوردار گردیده است. تکثیر مطالب مخالف رژیم در سایت های اینترنت و ارائه به دوستان و آشنایان، علاقمندی به سرودها و اشعار انقلابی و دنبال کردن داستان زندگی انقلابیونی که در جریان سرکوبهای جمهوری اسلامی به خاک و خون افکنده شدند، شرکت فعال در اجتماعات و مراسمی که مستقل از حکومت برگزار می کردند و تظاهر علنی به زندگی و لباس پوشیدن و هر چیزی که نمایانگر تضاد با فرهنگ رسمی حاکم باشد، صحنه های اولیه ای است از بروز مقاومتی که در مقابله با ارتجاع حاکم صورت می گیرد...

در دوره اخیر هیچگاه تظاهرات، اعتصاب و تحصن در دانشگاه های مختلف با درخواستهای صنفی و بعضاً سیاسی متوقف نشد و مهمتر از آن ابراز نقادانه نسبت به عملکرد خویش در جریان اصلاحات بازی جنایتکاران حاکم بود. ناگزیری تغییر از طریق عمل رادیکال اکنون از مقبولیتی روز افزون برخوردار گردیده اگرچه هنوز جریانات حکومتی و لیبرال رفرمیستها یکدم از تبلیغات جهت انحراف توجه جوانان و کند کردن و خنثی نمودن روحیات انقلابی آنان خودداری نمی کنند اما جریان بالنده ای که در عمق حرکت داشت اکنون جوانان وسیعتری را در بر می گیرد..... در چنین شرایطی مسلماً وجود تبلیغات انقلابی در بین دانشجویان و جوانان می تواند تاثیر شگرفی در سمت و سوی فعالیتهای آنان گذارده و به تبع آن افکار عمومی مردم را تحت تاثیر قرار دهد... اینها نسلی هستند که بعد از سالها دوباره در کوه و دشت و تجمعاتشان ترنم سرودهای انقلابی را در زیر سایه یکی از ارتجاعی ترین حاکمیتهای دوران آغاز کرده اند. ترانه و سرودخوانی دسته جمعی جوانان و دانشجویان در کوه و دشت خاطره نبردهای انقلابی را برای هرکسی زنده می سازد. برخلاف آنچه که بازرگان می اندیشید و بقولی بیمناک از آینده ایران بود، هر انسان اندیشمندی چنین می پندارد که در دل تاریکترین شبها مشعل بدستان نوینی در راهند. و آینده از آن همین گرایش انقلابی است که از اعماق برخاسته است و نه تنها آینده انقلاب، تاریخ نیست بلکه فرزندان آفتاب، جهان را روشنائی خواهند بخشید.

نبرد استالینگراد، برخوردی غول آسا میان آلمان نازی و اتحاد شوروی سوسیالیستی در جنگ جهانی دوم بود. تا به حال تحقیقات، کتابها، فیلمها و خاطرات بی شماری در مورد این موضوع نگاشته شده است. آخرین آثاری که در این زمینه خلق شده و به نسل جدید کمک کرده که به این عظیم ترین نبرد تاریخ توجه کنند، کتابی به نام استالینگراد: تهاجم تعیین کننده نوشته آنتونی بیور اهل انگلستان است که یکی از مهمترین نویسندگان در زمینه امور نظامی به شمار می آید. اثر دیگر فیلم مهمی ساخته کارگردان فرانسوی ژان ژاک آنو است. نبرد استالینگراد نه فقط یک برخورد نظامی عظیم بود که هر یک از طرفین با میلیونها سرباز در آن شرکت جستند، بلکه یک صحنه کلیدی در نمایش بزرگ مصاف نظام سرمایه داری امپریالیستی در قالب آلمان نازی با نظام برآمده از انقلاب اکتبر بود. دو دهه از برپایی این نظام و ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری استالین می گذشت. اینک دو نظام در یک نبرد مرگ و زندگی درگیر شده بودند. نبرد استالینگراد نقطه عطفی در جنگ دوم به شمار می آمد. این نبرد، آغازی بر پایان آلمان هیتلری بود. اگر آلمان موفق به تسخیر شوروی سوسیالیستی می شد آنوقت می توانست بسادگی تقریبا کل اروپای شرقی و غربی را تحت سیطره خویش درآورد.

تا آنجا که به شرح عظمت نبرد استالینگراد برمی گردد، هم کتاب بیور و هم فیلم آنو ناموفق از آب درآمده اند. دلآوری مردمی که به دفاع از اتحاد شوروی سوسیالیستی برخاسته بودند و مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ که سرانجام موفق شد دشمنی تا به دندان مسلح را شکست دهد یک واقعیت آشکار تاریخی است که هیچ کس نمی تواند آن را منکر شود. البته منصفانه نیست که کار تحقیقی بیور را با داستان خام فیلم آنو که به سبک هالیوودی ساخته شده هم سنگ قرار دهیم. هر یک از این آثار در عرصه متفاوت و برای مخاطبان متفاوتی ساخته شده اند. اما هر یک از آنها از دیدگاه بورژوازی به شرح قهرمانی پرولتاریا می پردازند. هر دوی این آثار به واقعیات اتکاء می کنند (و اگر از یک دیدگاه انقلابی به آنها بنگریم می توانیم چیزهای زیادی بیاموزیم) اما یک دروغ بزرگ بر آنها سایه افکنده است. می گویند که این بزرگترین پیروزی نظامی دوران، علیرغم وجود نظام سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا و حتی در ضدیت با این نظام حاصل شد. می گویند که این پیروزی نهایتا یک حرکت بی سرانجام بود. مهم نیست که چقدر خالقان این آثار از استعداد و پشتوانه برخوردار باشند (یادآوری می کنیم که فیلم آنو از بودجه ای بی سابقه در تاریخ سینمای اروپا استفاده کرده است) مهم این است که نتیجه نهایی این آثار مثل تف سربالاست و علیرغم خواست سازندگان نسل نوین را تشویق می کند که بروند و خود معنی واقعی استالینگراد را پیدا کنند.

پیش زمینه نبرد

طبقه حاکمه امپریالیست آلمان که در جنگ جهانی اول شکست خورده بود و تنبیهات معاهده ورسای بر او اعمال می شد، بیش از پیش گرایش داشت که به تقسیم نوین امپریالیستی جهان دست بزند. آنها این کار را از طریق حزب ناسیونال سوسیالیست به رهبری هیتلر به پیش بردند. یک محرک دیگر برای امپریالیسم آلمان، تلاش برای نابود کردن اتحاد شوروی به مثابه اولین دولت سوسیالیستی جهان بود. کلیه امپریالیستهای جهان در این هدف با آلمان سهیم بودند. انگلستان، فرانسه و آمریکا درست به همین اندازه از دیکتاتوری پرولتاریا نفرت داشتند. بدون شک یکی از اهداف عمده جنگی انگلستان و آمریکا در سراسر جنگ جهانی دوم این بود که ماشین جنگی نازیها را متوجه شرق کند تا بدین ترتیب اتحاد شوروی را نابود یا به میزان قابل

ملاحظه ای تضعیف کند. مانو تسه دون نام این سیاست را نشستن بر فراز کوه و تماشای جنگ ببرها گذاشت.

اتحاد شوروی در تلاش برای خنثی کردن این استراتژی، اقداماتی را برای دستیابی به توافق با امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی در دفاع مشترک علیه هیتلر به پیش برد. بعد از آنکه این تلاشها شکست خورد، شوروی در سال ۱۹۳۹ یک پیمان عدم تجاوز با آلمان نازی امضا کرد. طی دو سالی که از امضای این پیمان می گذشت ماشین نظامی آلمان، کشورهای لهستان، دانمارک، هلند و بلژیک را یکی پس از دیگری فتح کرد. فرانسه مورد تجاوز قرار گرفت و به سرعت تسلیم شد. (اکثریت بزرگی از طبقه حاکمه فرانسه اساسا طی جنگ با آلمان از در اتحاد درآمد. از طرف دیگر ارتش انگلیس که در اروپا مستقر بود بسرعت عقب نشینی کرد و به آنسوی کانال مانس رفت.)

انگلستان آنچه‌ان عقب نشینی کرد که هیتلر توانست سلطه خود را بر سایر بخش‌های اروپا تحکیم کند و تعرض قدرتمندی را علیه اتحاد شوروی تدارک ببیند. روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ حمله آلمان آغاز شد. نیروی تعرضی آلمان ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار سرباز را شامل می‌شد. (که این شامل قوایی از دولتهای دست نشانده هیتلر در رومانی و بلغارستان نیز بود. بعلاوه ارتش آلمان ۳۳۵۰ تانک و ۲۰۰۰ هواپیما را در این حمله به کار گرفت و از منابعی که در اروپای اشغال شده به دست آورده بود، سود جست.) آلمان بر سه محور عمده حمله خود را آغاز کرد: در جبهه شمال

به سوی لنینگراد رفت، در جبهه مرکز به سوی مسکو و در جبهه جنوب به سوی کیف و بدنیبال آن به جانب استالینگراد و منطقه قفقاز. ارتش سرخ مجبور شد که از جبهه غرب به طول ۴۵۰۰ کیلومتر به دفاع برخیزد که این شامل ۱۱۰۰ کیلومتر خط جبهه ساحلی بود. البته اتحاد شوروی به یک مفهوم کلی برای این درگیری ناگزیر، نظامی تدارک دیده بود اما حرکتی که برای تحکیم خطوط دفاعی اش انجام داد هنوز کامل نشده و می‌توان گفت که به دام موقع سنجی، گسترده‌گی و نقشه مندی تهاجم آلمانها افتاد. آلمان در مناطقی که لبه تیز حمله اش بود موفق شد نیروهای برتر را متمرکز کند. تناسب قوای طرفین در این نقاط ۴ یا ۵ به یک بود. بعلاوه آلمان از برتری تسلیحاتی و فرماندهانی که در نبرد باتجربه تر بودند و بخصوص از برتری در زمینه تانک برخوردار بود. آلمان دست به حملات ضربتی زد که تا آن زمان برایش در مقابله با دشمنان نتایج بسیار خوبی به بار آورده بود.

نتایج روزها و هفته‌های آغازین جنگ برای اتحاد شوروی فاجعه بار بود. در تمامی جبهه‌ها، ارتش سرخ عقب نشست و واحدهای پراکنده و از هم گسیخته اش در سه هفته آغاز جنگ توسط ارتش آلمان به شدت در هم شکسته شد. بنا به تحقیقات بیوور، ارتش سرخ دو میلیون سرباز، ۳۵۰۰ تانک، هواپیما و درصد قابل ملاحظه‌ای از افسران را از دست داد. از ماه سپتامبر، قوای آلمان به حومه لنینگراد رسیده بودند. در جبهه جنوب، کیف پایتخت اوکراین که بعد از روسیه بزرگترین جمهوری اتحاد شوروی به حساب می‌آمد، در خطر محاصره قوای گسترده دشمن قرار گرفت. استالین و رهبری شوروی، ارتش سرخ را به دفاع تا به آخر از کیف فراخواندند، و شاید این بزرگترین اشتباه نظامیشان در جنگ دوم بود. ارتش سرخ دفاع سرسختانه و قهرمانانه از شهر را سازمان داد، اما

شکست در برابر چنین نیروی عظیمی اجتناب ناپذیر بود. ۵۰۰ هزار نفر از سربازان ارتش سرخ اسیر شدند.

بر مبنای سناریونی که توسط مانشین نظامی آلمان بارها در سراسر اروپا به اجرا درآمده بود، سقوط اتحاد شوروی حتمی بنظر می‌رسید. اواخر سپتامبر، هیتلر متفرعن که کاملاً از پیروزی خود مطمئن بود، فرمان با خاک یکسان کردن استالینگراد و سپس مسکو را صادر کرد. او دستور داده بود که به جای مسکو، یک دریاچه مصنوعی بزرگ درست کنند. متفقین نیز کاملاً انتظار سقوط لنینگراد و مسکو را داشتند. وزیر جنگ وقت آمریکا که هنری استیمسون نام داشت مطرح کرد که حداکثر تا سه ماه دیگر، آلمان پیروز می‌شود. در واقع او نظر مشترک سران نظامی آمریکا را بیان می‌کرد.

با وجود این، حزب کمونیست اتحاد شوروی دست به یک بسیج نظامی بیسابقه در سراسر کشور زد و نبردی را پیش برد که ما امروز آن را جنگ خلق می‌نامیم. در لنینگراد، طبقه کارگر و کل توده‌ها موفق شدند قوای نظامی برتر آلمان را در بیرون شهر متوقف کنند. ۲۵۰ هزار نفر که اکثرشان زن بودند بسیج شدند و کیلومترها خندق دفاعی ضد تانک حفر کردند. سپس مردم به مدت ۹۰۰ روز در شرایط محاصره قهرمانانه مقاومت کردند که طی آن یک میلیون نفر که اکثران زن بودند جان باختند. تا آنجا که به مسکو مربوط می‌شد، رهبران شوروی بطور جدی تخلیه شهر را مد نظر داشتند. جسد لنین را از آرامگاهش خارج کرده، به نقطه امن تری منتقل کردند. اما استالین علیرغم توصیه‌های بقیه، حاضر به ترک مسکو نشد. برعکس، به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر یک مارش نظامی مصاف جوانه را در شهر سازمان داد که طی آن، قوای پیوسته به ارتش سرخ مستقیماً از میدان سرخ مسکو راهی نبرد با تجاوزگران فاشیست آلمانی شدند.

مردم در همه جا بسیج شدند. تعداد بیشماري از کمونیستها به جبهه‌ها اعزام شدند تا قابلیت‌ها و روحیه رزمی سربازان را برانگیزند. کمونیستها به طور گسترده در پشت خطوط دشمن، واحدهای پارتیزانی را برای پیشبرد جنگ چریکی علیه اشغالگران سازمان دادند. پارتیزانها با اتکا به توده‌ها موفق شدند شرایط دشوار زندگی و جنگ در جنگلها را از سر بگذرانند. مردم علیرغم سیاست

جنايتكارانه نازي ها كه هرگونه مقاومت اهالي غير نظامي را با كشتار پاسخ مي گفتند، به حمايت از پارتيزانها پرداختند. حمايتي كه حياتي بود. در برخي نواحی مردم شبانه روز براي انتقال كارخانه ها و خارج كردن آنها از دسترس تجاوزگران آلماني تلاش كردند و به طرز بي سابقه اي توليد ابزار به شدت مورد نياز براي جنگ را افزايش دادند.

از ماه دسامبر ۱۹۴۱ كه زمستان سخت روسيه (با هوای ۲۰ درجه زير صفر) آغاز شد، دشمن بسوي دروازه هاي لنينگراد و مسكو و در سراسر محور شمالي - جنوبي كه تا درياي كريمه مي رسيد، پيشروي كرد. اما تعرض آلماني ها متوقف شد و برخي ضد حمله ها بر قواي دشمن آغاز گشت.

فاشيستهاي آلماني، استقامت ارتش و مردم شوروي را واقعا دست كم گرفته بودند. اين تفرعن كه برخاسته از نگرش طبقاتي آنان بود، باعث شد فكر كنند كه توان پيشبرد حمله همسان و همسنگ از سه محور را دارند. از زماني كه گرماي بهار آغاز شد، فرماندهي ارتش آلمان شروع به تصحيح نقشه ها كرد. آنان تصميم گرفتند كه بخش بزرگي از نيروهايشان را به يك تهاجم عظيم بسوي منطقه شرق اختصاص دهند. يعني به جانب شهري كه نام رهبر شوروي بر آن نهاده شده بود: جنوب استالينگراد.

استالينگراد كه اينك ولگاگراد ناميده مي شود، در كنار رود ولگا واقع است. ولگا يكي از رودهاي اصلي روسيه است كه به مثابه شاهراه حمل و نقل بين مرزهاي اروپا و آسيا مورد استفاده قرار مي گيرد. ولگاگراد دروازه قفقاز است. قفقاز منطقه اي بود كه در آن بسياري از ملل غير روس از جمهوري هاي سوسياليستي گوناگوني كه در اتحاد شوروي سوسياليستي متحد شده بودند، زندگي مي كردند. براي نمونه، بسياري از مللي كه در دوران تزارها بر اثر تحميق يا تهديد به نيروي ضربت عليه انقلابيون تبديل شده بودند، در حاشيه رودهاي دن و ولگا تمرکز داشتند.

ميادين نفتي باكو در آذربايجان شوروي، نزديك مرز ايران، از اهميت ويژه اي براي آلمانها برخوردار بود تا بتوانند سوخت ماشين جنگي خود را تامين كنند. تسخير اين ميادين نفتي به معنای اين بود كه نيروهاي شوروي از منابع نفتي خود محروم خواهند شد. بعلاوه ارتش آلمان فكر مي كرد كه با تسخير استالينگراد و عبور از رود ولگا، كمی بعد مي تواند راهي شمال شود و مسكو را به محاصره درآورد. در آن موقع مسكو از جانب جبهه غربي تحت حمله قرار داشت. كل نقشه جنگي آلمان در اين مقطع به تسخير استالينگراد گره خورده بود.

در حالي كه كمونيستها، كارگران آگاه و پيشروترين بخشهاي مردم شوروي مصمم بودند كه از هيچگونه فداكاري در راه غلبه بر تجاوزگران فاشيست فرو گذار نكنند، قلبي ضدانقلابي نيز وجود داشتند كه به فاشيستها تحت عنوان كساني كه قرار است مردم را از شر بلشويكها نجات دهند، خوشامد گفتند. بعلاوه تعداد قابل توجهي از مردم بر اثر پيروزيهاي اوليه ارتش آلمان بهت زده شده، ايمان خويش به پيروزي را از كف داده بودند. (شوروي ها بعدا جمعبندي كردند كه اين شكست طلبي در نتيجه تبليغات ساده انگارانه قبل از آغاز جنگ كه دشمن را كم توان وانمود مي كرد، تقويت شد و زماني كه آلمان ثابت كرد حريف قدرتي است به رويحيه باختگي و بي ايماني انجاميد. در اين زمينه، جهت گيري صحيح همان است كه مانو جمعبندي كرد: امپرياليستها و كلييه مرتجعين، بپر كاغذي با دندانهاي واقعي هستند. مردم لازمست كه توان آنها را از نظر استراتژيك كوچك شمرد ولي از لحاظ تاكتيكي جدي بگيرند.) درون ارتش و حزب شوروي منجمله در سطوح بالاي آن نيز جلوه هاي قدرتمندي از شكست طلبي و فرارطلبي بروز يافت.

در نخستين ماه هاني كه از كارزار جبهه جنوب مي گذشت، ارتش متمرکز و جهت دار آلمان باز هم ضربات سختي بر ارتش سرخ وارد كرد. استالين و رهبري شوروي به درستي مخاطرات نهفته در كارزاري كه در برابرشان قرار داشت را درك كردند. روز ۲۷ ژوئيه ۱۹۴۲، استالين در مقام فرمانده كل قوا فرمان كليدي شماره ۲۲۷ را صادر كرد كه در بخشي از آن چنين آمده بود:

“نبرد در ناحيه ورونه ژ، دن، جنوب روسيه، در دروازه هاي شمالي قفقاز جريان دارد. تجاوزگران آلماني به سوي استالينگراد و ولگا در حركتند و مي خواهند به هر قيمت كه شده كوبان و شمال قفقاز را با منابع غني نفت و غلاتش تصرف كنند. هم اينك دشمن وروشيلف گراد، استاروبلسك، روسوشي، كوبيانسك، دن و نيمي از ورونه ژ را تصرف کرده است. برخي از واحدهاي جبهه الوويكي، نووچركاسك، روستف جنوب در پيروي از اضطراب آفرينان، بدون هيچگونه مقاومت جدي و بدون اينكه دستوري از مسكو دريافت کرده باشند، روستف و نووچركاسك را ترك گفته اند و پرچم خويش را شرمگينانه پنهان کرده اند. مردم کشور ما كه بر خوردي آكنده از عشق و احترام به ارتش سرخ دارند، اينك مي روند كه اين ارتش را باعث سرشكستگي بدانند و ايمان خويش به آن را از دست بدهند. بسياري از مردم، ارتش سرخ را به خاطر فرارش به سمت شرق و تنها گذاشتن اهالي زير يوغ آلمان محكوم مي كنند. برخي نابخردان در جبهه ها خيال سريازان را با اين بحث خوش مي كنند كه مي توان به عقب نشيني به سوي شرق ادامه داد؛ زيرا

سرزمین های وسیعی داریم؛ زمین و نیروی انسانی ما گسترده است؛ و همیشه برای ما نان به وفور موجود خواهد بود. اما این بحثها فقط برای اینست که جیونی خود در جبهه را بپوشانند. همه این بحثها قلابی و اشتباه است و به نفع دشمنان ما تمام می شود. هر فرمانده، سرباز و افسر سیاسی باید این را درک کند که ذخایر ما نامحدود نیست. سرزمین اتحاد شوروی بکر و خالی از سکنه نیست؛ بلکه از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پدران و مادران، همسران و برادران و فرزندان ما انباشته است. آن بخش از اتحاد شوروی که به تصرف دشمن درآمده و بخشهایی که قصد تصرفشان را دارد، نان و سایر ذخایر مورد نیاز ارتش و اهالی کشور را تامین می کند؛ آهن مورد نیاز صنایع و کارخانه ها و مجتمع هایی را تامین می کند که برای ارتش ماشین آلات و تسلیحات می سازند. راه آهن شوروی نیز از این سرزمین ها می گذرد. از کف دادن اوکراین، روسیه سفید، جمهوری های بالتیک، حاشیه رود دن و سایر مناطق به معنای از کف دادن سرزمین های وسیع است. به معنای آن است که ما بسیاری از مردم، نان، فلزات، کارخانه ها و مجتمع های خود را از دست داده ایم. ما در زمینه استفاده از منابع انسانی و تامین نان نسبت به دشمن، دیگر دست بالا را نداریم. ادامه عقب نشینی به معنای نابودی خویش و میهن ماست. هر تکه دیگر از خاک ما که رها شود و به دست دشمن بیفتد، او را قویتر و ما، دفاع ما، میهن ما را

ضعیفتر خواهد کرد. بنابراین جلوی این بحث که ما تا ابد می توانیم عقب نشینی کنیم، سرزمین های بسیار داریم، کشوری وسیع و غنی داریم، جمعیت بسیار و نان کافی برای همیشه داریم را باید گرفت. این بحث ها قلابی و زیانبار است؛ ما را تضعیف و دشمن را تقویت می کند. اگر به عقب نشینی خاتمه ندهیم، دیگر نه نان در کار خواهد بود، نه سوخت، نه فلز، نه مواد خام، نه کارخانه و مجتمع، نه راه آهن. بنابراین زمان خاتمه عقب نشینی فرارسیده است. هیچکس نباید قدمی عقب بگذارد! این باید شعار جبهه های ما باشد. ما باید از هر یک از استحکامات، هر متر از خاک شوروی سرسختانه حفاظت کنیم. باید تا آخرین قطره خون به هر سانتیمتر از سرزمین خود بچسبیم و تا جایی که می شود از آن دفاع کنیم. میهن ما روزگار سختی را سپری می کند. ما باید به هر قیمت که شده جلوی پیشروی دشمن را بگیریم، به مصافش بشتابیم و نابودش کنیم. آلمان به آن اندازه ای که اضطراب آفرینان ادعا می کنند قدرتمند نیست. ایستادگی امروز ما در برابرش، ضامن پیروزی فردای ماست.”

این فرمان که ترکیبی از اراده آهنین و درک درخشان وضعیت اساسی است، نحوه رهبری مردم شوروی توسط استالین در سال های جنگ را منعکس می کند. به خاطر همین نوع رهبری کردن بود که او از عشق و ستایش ماندگار توده ها نه فقط در مهد سوسیالیسم بلکه در سراسر دنیا برخوردار شد. به قول مانو، مردم دنیا با نفس های حبس شده هر گزارشی که از صحنه تکان دهنده نبرد در حال گسترش می رسید را دنبال می کردند. شعار حتی یک قدم عقب نگذارید! به فراخوان بسیج ارتش سرخ و یک اصل راهنمای نبرد استالینگراد تبدیل شد.

مانو گفت که جنگ انقلابی فقط می تواند از طریق بسیج توده ها و با اتکاء به آنان به پیش برود. این حقیقت نه تنها در مورد سربازان در خطوط جبهه، بلکه درباره هر جنبه از امور جنگ صدق می کند. به واقع کل اهالی شوروی در خدمت پیشبرد امور جنگ بسیج شدند و همه چیز تابع جنگ شد. علیرغم سرزمین های فراوان و قابلیت های تولیدی عظیمی که شوروی از کف داده بود، میزان تولید تانک این کشور از ۶۰۰۰ عدد در سال ۱۹۴۲ به ۲۵۰۰۰ در سال ۱۹۴۲ افزایش یافت.

دفاعی که از اتحاد شوروی صورت گرفت، بدون شک یک جنگ خلق بود. البته این جنگ برخلاف اغلب مراحل جنگ خلق در چین یا سایر جنگ خلق هایی که طی چند دهه اخیر به پیش رفته، عمدتاً یک جنگ چریکی نبود؛ بلکه جنگی متحرک و موضعی با شرکت تعداد عظیمی سرباز و بکارگیری مهمات فراوان بود که عمل هماهنگ کلیه شاخه های قوای مسلح (پیاده نظام، تانک، نیروی هوایی، توپخانه، نیروی دریایی و غیره) را ایجاب می کرد. بعلاوه این نوع جنگ، ویژگی ها و قانونمندی های خود را داشت که رهبران سیاسی و نظامی می بایست آنها را می فهمیدند.

مانو بر عامل آگاه و پویای انسان در جنگ تاکید می کند. این نکته را در چارچوب جنگ چریکی، ساده تر می توان مشاهده کرد. زیرا جنگ چریکی به میزان بسیار زیادی وابسته به شجاعت، ابتکار عمل، عزم و اراده فداکاری واحدهای نسبتاً کوچک سربازان است. با وجود این، نبرد گسترده و فوق العاده هماهنگی که در اتحاد شوروی به پیش رفت نیز کاملاً بیان همین حقیقت بود. و اگر نکته مانو نیاز به اثبات داشته باشد، مورد نبرد استالینگراد کفایت.

از همان آغاز جنگ، ارتش آلمان مبهوت روحیه جنگاوری سرباز شوروی شد. هالدر، ژنرال آلمانی در خاطرات خود نوشت که در همه جبهه ها، روس ها تا آخرین نفر می جنگند و به ندرت شاهد تسلیم کسی از آنان هستیم. به عقیده بیوور، بزرگترین خطای فرماندهان ارتش آلمان دست کم گرفتن ایوان (یعنی سرباز ساده ارتش سرخ) بود. این موضوع کاملاً آشکار است که هیچکس مثل

شوروي ها عليه ماشين جنگي آلمان نڅنگيد. اما همانگونه كه نخستين سال جنگ نشان داد، فقط شجاعت و روحيه، كافي نبود. براي آزاد كردن نقش آگاهانه و پوياي انسان، مي بايست استراتژي و تاكتيکهاي صحيح نيز به اجراء درآيد.

ماجرای نبرد در استالینگراد و درسهای آن را در شماره آینده حقیقت ارائه می کنیم.